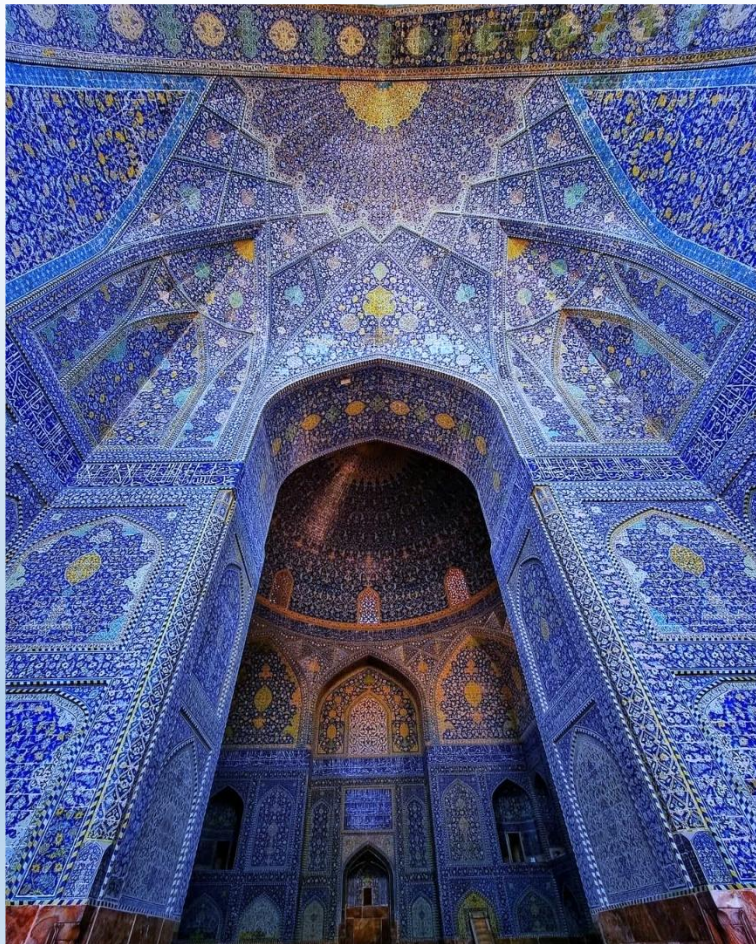


دین و بین الملل

شماره پنجاه و یکم | دی ماه ۱۴۰۴

۵۱

دین و بین الملل | دی ۱۴۰۴



دولت-ملت‌ها، همیشه گرفتار مرزهای خاکی بوده‌اند. اینکه «ملت»‌ها مجبور باشند تا «خود» را در جغرافیایی دویبعدی از «دیگری» جدا کنند می‌تواند از پیامدهای عرفی شدن مفروض حیات بشر در عصر جدید تلقی گردد.

به‌عکس، «دین» در گستره تاریخی آن مستحکم‌ترین عامل «تعریف» آدمیان از «خودِ جمعی»‌شان بوده است. اگر هویت‌های لخت جغرافیایی می‌توانند در دولت-ملت‌های مدرن متمثل شوند عجیب نیست هویت‌های سخت‌ایمانی را نیز در کالبد امامت-امت باز شناسیم.

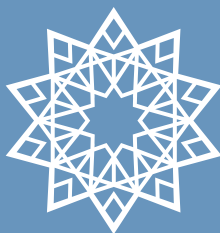
در گذر تاریخ تا به امروز، امامت‌های دینی به دست شخصیت‌هایی بوده است که از طریق حکم و حکمت توده پیروان را سیاست کرده و بازیگرانی مهم در تعیین‌بخشی به حوزه عمومی بوده‌اند. این شخصیت‌ها را صرف نظر از آنکه گاه حقیقی‌اند (چون علما) و گاه حقوقی (چون سازمان‌های دینی)، «نهاد دین» تعبیر کرده‌ایم تا اشارتی باشد بر نقاط تکینه تأثیرگذاری بر جریان امر قدسی در میان توده‌ها.



معاونت بین الملل حوزه‌های علمیه
للمعاونة الدولية للبحررات العلمية
International Deputy of the Islamic Seminaries

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دین و
بین الملل



شماره پنجاه و یکم

دی ۱۴۰۴



ماهنامه دین و بین الملل

تهیه و تدوین: معاونت بین الملل حوزه های علمیه

با همکاری اندیشکده راهبردی مرصاد

ناظر علمی: سیدمفید حسینی کوهساری

سر دبیر: علی امیرخانی

آدرس: قم - ابتدای بلوار محمد امین (ص) - مدرسه علمیه

معصومیه - معاونت بین الملل حوزه های علمیه

تلفن: ۰۲۵۳۳۱۳۵۲۱۵

آدرس پایگاه اطلاع رسانی: www.cica.ismc.ir



فهرست

۴

پیش‌گفتار

۷

رخداد

۱۱

نهاد

۱۲

الأزهر مصر

۱۲ الأزهر انفجار مسجد امام علی (ع) در حمص سوریه را محکوم کرد
 الأزهر: مسئله فلسطین به نقطه خطرناکی از ظلم و تجاوز رسیده است

۱۴

نامه آیت‌الله اعرافی به شیخ الأزهر و ابراز نگرانی از برنامه‌های جانبی جام

۱۵

جهانی ۲۰۲۶

۱۶ شیخ الأزهر درگذشت برادر آیت‌الله سیستانی را تسلیت گفت
 تمجید وزیر اوقاف مصر از برنامه استعدادیابی قرآنی با بازدید یک میلیاردی

۱۷

۱۹ جدال «عمامه» و «کلاه نظامی»؛ بازخوانی یک استحاله تاریخی

۲۶

سازمان دیانت ترکیه

۲۶

سرنوشت پروژه «نسل دیندار» در ترکیه

۳۲

رابطه العالم عربستان

محمد العیسی: تبریک کریسمس بازتاب‌دهنده آموزه‌های والای اسلام

۳۲

است

جایزه ملک فیصل؛ تلاش عربستان برای بازتعریف رهبری علمی جهان

۳۳

اسلام

۴۱

کلیسای کاتولیک

نخستین کنسستوری پاپ لئو؛ نقطه‌ای عطف و چالشی بزرگ

الهیات دیجیتال: ویدیوهای راهبان ایتالیایی در شبکه‌های اجتماعی فراگیر

۵۰

شد

۵۴**پرونده**

۵۵

نفوذ علمی اسرائیل

نفوذ صهیونیسم فرهنگی و پروژه استحاله هویتی در آذربایجان

۶۳

دانشگاه اسلامی تل‌آویو؛ هجده نرم اسرائیل به جهان اسلام

۶۸

رمز عبور... افیخای!

گزارش مؤسسه انگلیسی از نفوذ اسرائیل در نظام آموزشی جمهوری

۷۲

آذربایجان

نگاهی به تعاملات آموزشی جمهوری آذربایجان و مرکز آموزش اسرائیلی

۸۳

ORT

- ۱۰۰ کسنزانیه؛ راهبرد «سلیمانیه، پایتخت تصوف جهان»
- ۱۰۷ ابوظبی و همکاری با گروه‌های سلفی یمنی برای پیشبرد اهداف!
- ۱۱۵ افزایش بی‌سابقه نفرت‌پراکنی علیه مسلمانان در هند
- هشدار اپوزیسیون هند: طرح بازنگری انتخاباتی، ابزاری برای «پاکسازی قومی» آرا و حذف مسلمانان
- ۱۱۸
- ۱۰۷ درخواست برای تکرار «نسل‌کشی غزه» در بنگلادش
- شهرهای مقدس و سیاست ایمان: چگونه دین به چشم‌انداز سیاسی پنجاب شکل می‌دهد؟
- ۱۲۲
- تضعیف بالاترین نهاد رسمی مسلمانان تانزانیا یا بستر تقویت مشارکت همه‌ی فرقه‌های مسلمانان؟
- ۱۲۹
- ۱۳۴ بازتعریف نقش مذهب در حزب دموکرات
- ۱۵۸ ربا چگونه نفرت آفرید؟ ریشه‌های اقتصادی یهودی‌ستیزی در آلمان
- «هلال سیاه»... مسلمانان آفریقایی چگونه حماسه‌های پایداری و انقلاب را در دنیای جدید رهبری کردند؟
- ۱۳۴
- ۱۶۷ سایه سنگین فساد بر معبد باستانی شائولین



پیش‌گفتار

جهان جدید، جهان جابه‌جایی کانون‌های اثرگذاری است. اقتدار دینی، همانند اقتدار سیاسی، از تمرکز در نهادهای سنتی فاصله گرفته و به حوزه‌های پراکنده‌تر اما عمیق‌تری منتقل شده است. اگر در گذشته، منبر، مدرسه دینی یا مرجع مذهبی نقش اصلی را در شکل‌دهی به ذهنیت دینی ایفا می‌کرد، امروز این نقش میان بازیگران متعددی تقسیم شده است؛ از استاد دانشگاه و پژوهشگر علوم اجتماعی گرفته تا متن درسی، گزارش پژوهشی و حتی زبان مسلط علم. این تغییر، آرام و تدریجی بوده و دقیقاً به همین دلیل، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در چنین وضعیتی، علم و آموزش جایگاهی فراتر از کارکردهای کلاسیک خود پیدا کرده‌اند. آنچه به عنوان دانش منتقل می‌شود، همواره با پیش‌فرض‌هایی درباره انسان، جامعه، پیشرفت و معنا همراه است. هیچ نظام آموزشی‌ای خنثی نیست؛ هر برنامه درسی، هر چارچوب پژوهشی و هر اولویت علمی، حامل تصویری از جهان و نسبت انسان با آن است. از این منظر، آموزش به یکی از میدان‌های اصلی رقابت گفتمانی بدل شده است؛ میدانی که در آن، آینده جوامع پیش از آنکه در سطح سیاست رسمی رقم بخورد، در سطح ذهن و زبان نسل‌ها شکل می‌گیرد.

کشورهای اسلامی این تحولات را با حساسیتی دوچندان تجربه می‌کنند. از یک سو، میراث دینی و فرهنگی عمیق، این جوامع را نسبت به مسئله هویت واجد دغدغه‌ای مستمر کرده است؛ از سوی دیگر، فشارهای جهانی شدن، توسعه فناورانه و استانداردهای بین‌المللی علم، آن‌ها را به سوی الگوهای بیرونی سوق می‌دهد. این دوگانه، بستری فراهم می‌آورد که در آن، ورود دانش و آموزش خارجی، تنها یک مسئله فنی یا دانشگاهی باقی نمی‌ماند و به پرسشی هویتی تبدیل می‌شود.

در این میان، مفهوم «نفوذ علمی» اهمیتی ویژه پیدا می‌کند. نفوذ علمی الزاماً به معنای تحمیل آشکار یا مداخله خشن نیست. اغلب با زبان همکاری، تبادل، ارتقای کیفیت و دسترسی به منابع جهانی عرضه می‌شود. اما در لایه‌های زیرین، نوعی جهت‌دهی معرفتی را با خود حمل می‌کند؛ جهت‌دهی‌ای که تعیین می‌کند چه پرسش‌هایی مهم‌اند، چه روایت‌هایی معتبر تلقی می‌شوند و چه افق‌هایی برای فهم دین، تاریخ و جامعه گشوده یا مسدود می‌گردد.

اسرائیل را می‌توان یکی از بازیگرانی دانست که این منطق را به خوبی درک کرده است. سرمایه‌گذاری بلندمدت بر علم، فناوری، دانشگاه و تولید دانش، بخشی از راهبردی گسترده‌تر برای بازتعریف جایگاه خود در جهان پیرامونی بوده است. این تصویرسازی علمی، زمانی که وارد تعامل با جوامع اسلامی می‌شود، واجد پیامدهایی فراتر از همکاری‌های دوجانبه است. مسئله اصلی در اینجا، صرف ارتباط علمی نیست، بلکه

نوع دانشی است که تولید و منتقل می‌شود و نسبتی که این دانش با دین، سنت و حافظه تاریخی جوامع برقرار می‌کند.

تحولات دینی در چنین بستری، اغلب بدون منازعه آشکار پیش می‌روند. تغییر، بیشتر در سطح زبان رخ می‌دهد تا در سطح باورهای اعلام‌شده؛ در سطح اولویت‌ها، نه در سطح شعائر؛ در سطح چارچوب‌های فهم، پیش از آنکه به سطح کنش‌های جمعی برسد. به همین دلیل، این تحولات کمتر دیده می‌شوند، اما اثرگذاری آن‌ها عمیق‌تر و ماندگارتر است. آنچه نسل‌های جدید درباره دین «بدیهی» می‌پندارند، اغلب حاصل همین فرایندهای خاموش است.

پرداختن به دین، در چنین شرایطی، ناگزیر از عبور از مرزهای کلاسیک مطالعات دینی است. دین دیگر صرفاً موضوع ایمان فردی یا نهاد مذهبی نیست؛ بخشی از معادله قدرت، دانش و سیاست جهانی است. فهم این وضعیت، مستلزم نگاهی است که بتواند پیوند میان آموزش، علم و هویت دینی را ببیند، بی‌آنکه به ساده‌سازی یا داوری شتاب‌زده تن دهد.

سید مفید حسینی کوهساری

معاون بین‌الملل حوزه‌های علمیه

روح داد

واکنش رهبران ادیان به اغتشاشات اخیر و هتک حرمت مقدسات دینی

یونس حمامی لاله زار، مرجع دینی کلیمیان ایران؛ بنیامین مارنرسای اسقف اعظم کلیسای شرق آشوری و موبد هرمز خسروانی، عضو انجمن زردشتیان تهران جنایات تروریستی و هتک حرمت اغتشاشگران به اماکن دینی و آستان‌های مقدس امامزادگان و مساجد را محکوم کردند. این مقامات دینی تأکید می‌کنند که اسلام به عنوان دین اصلی کشور نقش محوری دارد و احترام به تمام عقاید دینی نیز برای حفظ همبستگی ملی ضروری است.^۱

حمله به مرکز اسلامی در بیرمنگهام

همزمان با تداوم حملات به مراکز اسلامی در انگلیس، شماری از افراد با پرچم‌های رژیم صهیونیستی، رژیم پهلوی و انگلیس به مرکز اسلامی امام رضا(ع) در شهر بیرمنگهام حمله و خساراتی به آن وارد کردند. با فروکش کردن فتنه‌ها در داخل کشور و انتشار گزارش رسانه‌های بین‌المللی درباره بازگشت روال عادی زندگی در ایران، گروه‌های ضدانقلاب خارج‌نشین با تشدید تحرکات غیرقانونی، بار دیگر چهره خشونت‌طلبانه خود را آشکار کردند؛ به طوری که طبق گزارش پلیس لندن، ۱۴ نفر از آشوب‌طلبان در ارتباط با اخلال در نظم عمومی بازداشت شده‌اند.^۲

^۱ iqna.ir/fa/news/۴۳۲۸۴۴۵

^۲ iqna.ir/fa/news/۴۳۲۸۹۵۷

سیاست جنگل بر جامعه جهانی حاکم شده است!

شیخ احمد بن حمد الخلیلی، مفتی عمان در صفحه خود در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: آنچه این روزها در ونزوئلا اتفاق می‌افتد، هر صاحب خردی را متحیر می‌کند؛ آیا جامعه جهانی اکنون به سیاست جنگل بازگشته است؟! وی افزود: سازمان‌های حقوق بشر، شورای امنیت و سازمان ملل کجایند؟ چگونه همه در برابر این موضوع سکوت کرده‌اند؟! انسانیت از دست رفته و حقوق بشر در آستانه فروپاشی است؛ لا حول ولا قوة إلا بالله^۱.

بازداشت مداح اهل بیت (ع) در بحرین

مقامات امنیتی بحرین در ادامه برخورد با شعائر مذهبی شیعیان، «عباس الغسرة» مداح سرشناس اهل بیت (ع) را پس از احضار برای بازجویی و به دلیل حضور در مراسم عزاداری وفات حضرت زینب (س) در منطقه الدراز بازداشت کردند؛ این اقدام با انتقادهای فزاینده حقوق بشری همراه شده است. این بازداشت در چارچوب اقدامات سازمان یافته‌ای انجام شده که شهروندان بحرینی را به دلیل باورها و انجام مناسک دینی هدف قرار می‌دهد. منابع محلی اعلام کرده‌اند بازداشت عباس الغسرة به طور مستقیم با مشارکت او در مراسم عزاداری وفات حضرت زینب (س) در منطقه الدراز مرتبط است.^۲

شورای جهانی کلیساهای خواستار تحریم تسلیحاتی رژیم صهیونیستی شد

شورای جهانی کلیساهای با ابراز شوکه شدن از تداوم خشونت و رنج گسترده در فلسطین، از اتحادیه اروپا خواست به دلیل جنگ نسل‌کشی در غزه و نقض حقوق فلسطینیان در کرانه باختری، اقداماتی تنبیهی علیه رژیم صهیونیستی در نظر بگیرد. این درخواست‌ها شامل تعلیق توافقنامه انجمن اتحادیه اروپا و اسرائیل، تحریم مقامات دخیل در شهرک‌سازی‌های غیرقانونی و اعمال تحریم تسلیحاتی است.^۱

انتقاد پاپ از رژیم صهیونیستی

پاپ لئو چهاردهم در مراسم کریسمس در کلیسای سنت پیتر واتیکان، با لحنی صریح وضعیت انسانی فلسطینیان غزه را محکوم کرد و با اشاره به چادرهایی که هفته‌ها در معرض سرما و باران‌اند، تأکید کرد نمی‌توان رنج مردم غزه را نادیده گرفت. او با یادآوری آوارها و زخم‌های برجای مانده از جنگ، بر رنج غیرنظامیان، به‌ویژه کودکان، زنان و سالمندان، در سایه تجاوز و محاصره تمرکز داشت، هرچند پیش‌تر گفته بود واتیکان در حال حاضر حمله اسرائیل به غزه را نسل‌کشی نمی‌داند.^۲

۱ iqna.ir/fa/news/۴۳۲۶۲۳۱

۲ iqna.ir/fa/news/۴۳۲۵۰۵۱



سید

الأزهر مصر



الازهر انفجار مسجد امام علي (ع) در حمص سوریه را محکوم کرد



الازهر مصر انفجار «تروریستی» که در مسجد امام علی (علیه السلام) در استان حمص سوریه در جریان نماز جمعه رخ داد و منجر به شهادت و زخمی شدن تعدادی از نمازگزاران شد را با شدیدترین عبارات محکوم کرد.

الازهر در بیانیه خود ذکر کرد که این جنایت نمایانگر تجاوز به حریم جان انسان و نقض حرمت عبادتگاه‌ها است و اشاره نمود که مرتکبین آن فاقد هرگونه معنایی از دین، انسانیت و اخلاق هستند، جان دیگران



را ناچیز می‌شمارند و تهدیدی برای امنیت و ثبات جوامع محسوب می‌شوند.

این بیانیه اشاره کرد که الازهر به ملت سوریه با تمام اقشار تشکیل‌دهنده‌اش تسلیت می‌گوید و از همه سوری‌ها با اختلاف مذاهب و طوائفشان خواست تا برای مقابله با این اقدامات که هدفشان برهم زدن امنیت و ثبات کشور و نشر هرج و مرج است، همبستگی و اتحاد داشته و از وحدت مردم سوریه حفظ نمایند.

الازهر صمیمانه‌ترین تسلیت و همدردی خود را به خانواده‌های شهدا و ملت سوریه ابراز داشت و از خداوند متعال خواست تا سوریه و مردم آن را از هر بدی و بلایی حفظ نماید.

شایان ذکر است که انفجار در داخل مسجد «امام علی (ع)» در جریان نماز جمعه در محله وادی الذهب در حمص رخ داد که منجر به شهادت ۸ نفر و زخمی شدن ده‌ها نفر شد.

بر اساس گزارش وزارت کشور سوریه، این انفجار مسجد علی بن ابی‌طالب (ع) در خیابان الخضری در محله وادی الذهب شهر حمص را هدف قرار داد. این وزارتخانه به حرکت فوری یگان‌های امنیت داخلی به محل حادثه و ایجاد کمربند امنیتی دور مسجد اشاره کرد، در حالی که مقامات ذی‌صلاح تحقیقات و جمع‌آوری ادله برای تعقیب مرتکبین این عمل «مجرمانه» را آغاز کرده‌اند.^۱

الازهر: مسئله فلسطین به نقطه خطرناکی از ظلم و تجاوز رسیده است

احمد الطیب، شیخ الازهر در دیدار خود با «آگوستینو بالیززی»، سفیر ایتالیا در قاهره، این وضعیت را «نسل‌کشی» توصیف کرد که توسط ارتشی مجهز علیه مردمانی بی‌دفاع در حال وقوع است و در جریان آن خون کودکان و غیرنظامیان ریخته می‌شود.

وی تأکید کرد: «در این زمینه دو دیدگاه وجود ندارد؛ یا باید علیه این جنایات بود یا در آن شریک بود.»

او با ابراز تأسف عمیق از شهادت هزاران فلسطینی، اشاره کرد که «رژیم اشغالگر و حامیانش» بیش از هر کس دیگری زیان دیده‌اند، زیرا افکار عمومی جهانی پس از افشای «تبلیغات دروغین» تغییر کرده و مردم کشورهای غربی در تظاهراتی کشتارها را محکوم کردند.

شیخ الازهر افزود: «مردم غرب به خیابان‌ها آمدند تا جنایات غزه را محکوم کنند و اشغالگر را دولتی توصیف کردند که فجیع‌ترین جنایات را علیه بشریت مرتکب شده است. بنابراین، حمایت مردمی، پس از نمایان شدن چهره واقعی اشغالگر، از بین رفت.»

شیخ الازهر تأکید کرد که مسئله فلسطین به «نقطه خطرناکی از ظلم و تجاوز» رسیده است و این وضعیت از تمامی ارزش‌های تمدنی، دینی، انسانی و اخلاقی عبور کرده است.

شیخ الأزهر همچنین به طور ویژه از کارگران بندرگاه‌های ایتالیا که از بازگیری سلاح به مقصد اسرائیل خودداری کردند، قدردانی کرد و موضع آن‌ها را «انسانیت بزرگ» خواند که نمایانگر وجدان ملت ایتالیا است.^۱

نامه آیت‌الله اعرافی به شیخ الأزهر و ابراز نگرانی از برنامه‌های جانبی جام جهانی ۲۰۲۶



مدیر حوزه‌های علمیه ایران نگرانی‌های اخلاقی و فرهنگی خود را درباره برنامه‌های جانبی جام جهانی ۲۰۲۶ با شیخ الأزهر در میان گذاشت. به گزارش ایسنا، دفتر حفاظت منافع ایران در قاهره اعلام کرد که آیت‌الله «علیرضا اعرافی»، مدیر حوزه‌های علمیه جمهوری اسلامی ایران، در نامه‌ای به دکتر «احمد الطیب» شیخ الأزهر شریف، نگرانی‌های اخلاقی و فرهنگی خود را درباره برنامه‌های جانبی پیش‌بینی‌شده در خلال

برگزاری مسابقات جام جهانی ۲۰۲۶، به ویژه در دیدار تیم‌های ملی ایران و مصر بیان کرد.

در این نامه اشاره شده است که برخی برنامه‌های جانبی در رویدادهای ورزشی بین‌المللی طی سال‌های اخیر با ارزش‌های دینی و فرهنگی جوامع مختلف سازگار نبوده و موجب نگرانی علماء و ملت‌های جهان اسلام شده است.

این نامه همچنین بر نقش تاریخی الأزهر در حفظ کرامت انسانی و اخلاق اجتماعی تأکید کرده و تقویت گفت‌وگو و هماهنگی میان مراکز علمی و دینی جهان اسلام از جمله الأزهر شریف و حوزه‌های علمیه ایران را پیشنهاد داده است تا ارزش‌های فرهنگی و دینی امت اسلامی به درستی در عرصه جهانی بازتاب یابد.^۱

شیخ الأزهر درگذشت برادر آیت‌الله سیستانی را تسلیت گفت

الأزهر در بیانیه‌ای اعلام کرد احمد الطیب، شیخ الأزهر، ارتحال مرحوم آیت‌الله سید هادی سیستانی، برادر آیت‌الله سیستانی (دام ظلّه)، را به ایشان تسلیت گفت. آیت‌الله سید هادی سیستانی پس از طی یک دوره بیماری و عارضه جسمانی و بستری شدن در یکی از بیمارستان‌های تهران، در تاریخ جمعه ۲۶ دی ۱۴۰۴ دارفانی را وداع گفتند.^۲

۱ isna.ir/news/۱۴۰۴۱۰۰۷۰۴۶۲۶

۲ fa.shafaqna.com/news/۲۱۹۷۹۲۹

تمجید وزیر اوقاف مصر از برنامه استعدادیابی قرآنی بابازدید یک میلیاردی



وزیر اوقاف مصر در نشست بررسی ابعاد برنامه تلویزیونی استعدادیابی «دولت تلاوت» که از سوی مؤسسه «الاهرام» این کشور در مقر این مؤسسه برگزار شد، اظهار کرد: تعداد بازدیدها در صفحات رسمی و همچنین سایر صفحات مربوط به برنامه دولت تلاوت از یک میلیارد بازدید فراتر رفته است که این امر جایگاه قرآن کریم در دل مردم مصر را نشان می‌دهد.

وی افزود: این برنامه توانسته است خانواده‌های مصری از گروه‌های مختلف سنی و اقشار اجتماعی و فرهنگی را حول یک صفحه نمایش گرد هم آورد.

وزیر اوقاف مصر تأکید کرد: این موفقیت نتیجه تلاش جمعی بوده است و ده‌ها نیروی توانمند در زمینه‌های کارگردانی، تولید و نوآوری بصری در کنار ستارگان دولت تلاوت یعنی قاریانی که مصری‌ها را به وجد آوردند و گروهی از علمای برجسته علوم قرآنی در تولید این برنامه مشارکت داشته‌اند.

در ادامه احمد فایق، رئیس بخش برنامه‌های شرکت خدمات رسانه‌ای «المتحدہ» مصر بیان کرد: مقدمات برنامه حدود یک سال و نیم طول کشید و این مسابقه با حضور حدود ۱۴ هزار شرکت‌کننده از سراسر مصر آغاز شد.

وی افزود: با ارزیابی دقیق کمیته داوری انتخاب‌شده از سوی وزارت اوقاف و با حمایت علمای الأزهر و اوقاف، ۳۰۰ نفر به مرحله بعدی مسابقه راه یافتند و رقابت‌ها به صورت فشرده و طی ۳ روز متوالی در آکادمی بین‌المللی اوقاف برگزار شد.

فایق تصریح کرد: ۳۲ نفر به مرحله نهایی راه یافتند و این برنامه به احمد الطیب، شیخ الأزهر ارأه شد و وی شیخ حسن عبدالنبی را برای عضویت در کمیته داوری انتخاب کرد و همان‌طور که می‌بینید شیخ عبدالنبی در قسمت‌های مختلف برنامه حضور دارد.

در پایان این نشست، مسئولان مؤسسه الاهرام، لوح یادبود این مؤسسه، نسخه‌ای از قرآن و نخستین شماره روزنامه الاهرام را به

پاسداشت خدمات قرآنی و نوآوری‌های وزیر اوقاف مصر در خطابه دینی
به وی اهدا کردند!

جدال «عمامه» و «کلاه نظامی»؛ بازخوانی یک استحالته تاریخی

نویسنده: سلیم عزوز



آنان بسان آن زنی هستند که رشته خود را پس از بافتن و محکم کردن، از هم واگشود و تکه تکه کرد! انسان در درک انگیزه‌های این صحنه‌ی تحقیرآمیز حیران می‌ماند؛ صحنه‌ای که در آن امامان شاغل در وزارت اوقاف، با لباس مخصوص «ازهری» خود، در وضعیت نظامی «خبردار» ایستاده‌اند، در حالی که فرماندهان ارتش بر صندلی‌های نرم و راحت خود تکیه زده‌اند. گویی ما در جلسه‌ی گزینش برای بررسی وضعیت

دانشجویانی هستیم که می‌خواهند وارد دانشکده‌های نظامی شوند. این صحنه‌ای است که مصر در طول و عرض تاریخ خود هرگز به خود ندیده است و به نظر می‌رسد کسانی که این صحنه را ساخته و پرداخته‌اند، هرگز در جامعه مصر زندگی نکرده‌اند و گویی در یک انزوای احساسی از این جامعه به سر می‌برند!

ممکن است فردی قاتل، راهزن یا قاچاقچی مواد مخدر باشد، اما اگر روحانی دینی‌ای را ببیند، در احترام به او مبالغه می‌کند و او را در مسیر بر خود مقدم می‌دارد. در جوامع سنتی، اگر در خانواده‌ای کسی باشد که لباس ازهری بر تن دارد، هنگام ورود به مجلس عزاء و امثال آن، حتی بزرگ‌خاندان عقب می‌ایستد و صاحب این لباس بر همگان مقدم می‌شود؛ این احترامی است که برای «لباس و جایگاه» است نه لزوماً برای «شخص». که اگر آن لباس را از تن درآورد، جایگاهش تنها بر اساس سن و سالش خواهد بود!

حتی درام‌های جریان چپ در تخریب چهره روحانی مسلمان زیاده‌روی کردند، اما تأثیرشان به مردم نرسید. گمان نمی‌کنم حتی دولت ناسیونالیست ناصری (جمال عبدالناصر) نیز چنین رویکردی داشت؛ دولتی که در آغاز خود را همراه با عمامه شیخ ازهری، احمد حسن الباقوری، به مردم معرفی کرد!

سادات والمحلاوی

نکته شگفت‌انگیز این است که از آن‌ها خواسته شده نه «پاسبانان عقیده»، بلکه «پاسبانان آزادی» باشند. آیا منظور دفاع از آزادی به طور مطلق است؟ پس چه کسی آزادی‌ها را نقض می‌کند، مردم را بازداشت می‌کند و دهان‌ها را می‌بندد؟ یا شاید مفهوم آزادی تغییر کرده است؟! کشوری که فرهنگش این‌گونه است، وقتی چنین صحنه‌ای را می‌بیند، ناگزیر در فهم انگیزه‌های آن حیران می‌ماند؛ صحنه‌ای که بوق‌های رسانه‌ای نیز توضیحی برای آن به مردم ندادند؛ شاید حاکمان دیدگاهی در این باره دارند. در آخرین سخنرانی انور سادات، با اینکه او به چهره‌های ملی بسیاری تاخت (از جمله شخصیت ملی فتحی رضوان که سادات او را به خرفتی متهم کرد و از کسانی سخن گفت که انگلیسی‌ها آن‌ها را با «لنگه کفش» می‌زدند)، اما ناراحتی اصلی در خانه خودش و خشم در بیرون، زمانی شعله‌ور شد که او درباره شیخ المحلاوی گفت: «او مثل سگ در زندان افتاده است».

المحلاوی مانند شیخ عبدالحمید کشک که شهرتش سراسر مصر و خارج از آن را پر کرده بود، شناخته شده نبود و مردم در جنوب مصر (وجه قبلی) چیز زیادی از او نمی‌دانستند، اما خشم مردم به خاطر توهینی بود که به یک امام و یک ازهری شده بود. شاید خبر دستگیری او تأثیر چندانی بر مردم نداشت، اما این «توهین» بود که آن‌ها را به وحشت انداخت. موضع مصری‌ها نسبت به شیوخ به حد تقدیس

نمی‌رسد مگر برای عده‌ای خاص، اما آنچه غیرقابل قبول است، توهین است و ارزش نه به قدر شخص، که به قدر «عمامه ازهری» است!

در ذهن این نظامیان چه می‌گذشت وقتی این صحنه را به مردم نشان می‌دادند؟ بماند صحنه‌ی دیگری که تعدادی از این ائمه در حضور رئیس‌جمهور ظاهر شدند، در حالی که دستانشان را روی پاهایشان در وضعیت «تشهد» نماز گذاشته بودند و او به آن‌ها درس دین می‌داد! این‌ها کسانی هستند که درجات علمی رفیع دارند (مدرک «عالمیه» یا دکترا) و پس از سال‌ها مطالعه دین و شئون آن، حالا اعلام می‌شود که برای تدریس در آکادمی نظامی پذیرفته شده‌اند تا مدرکی بگیرند که هنوز نامش هم مشخص نیست!

فارغ از نام مدرک، این جماعت چه علومی دارند که یک امام دارای دکترادر رشته تخصصی خود به آن نیاز داشته باشد؟ و شگفت‌تر آنکه از آن‌ها خواسته می‌شود پاسبانان عقیده نباشند، بلکه پاسبانان آزادی باشند. آیا منظور دفاع مطلق از آزادی است؟ پس چه کسی آزادی‌ها را نقض می‌کند، مردم را بازداشت می‌کند و دهان‌ها را می‌بندد؟ یا اینکه مفهوم آزادی متفاوت است؟!

بعد از تلاشی طاقت فرسا

دولت مصر پس از تلاشی طاقت فرسا به این نقطه رسیده بود که با ازهری‌ها به عنوان تنها متخصصان دینی تعامل کند. دولت بدش نمی‌آمد که یکی از آن‌ها برای اثبات استقلال خود تلاش کند، مشروط بر

اینکه مخالف دولت نباشد؛ زیرا اثبات استقلال آن‌ها به پیام دولت کمک می‌کرد تا اندیشه دینی افراطی را توسط گروهی منتخب از مردان الازهر محاصره کند! این هدف با مشکلی از سوی گروه‌های دینی تندرو مواجه بود که این شیوخ را به عنوان «شیوخ حکومتی» متهم می‌کردند تا اهمیت و اعتبار آن‌ها را ساقط کنند.

تبلیغات رسمی بر این مبنا بود که تندروها اسلام را در الازهر نخوانده‌اند و حق ندارند به نام دین سخن بگویند. اما گروه‌های اسلامی (افراطی) متوجه شدند که امیرشان باید یک ازهری باشد؛ مانند دکتر عمر عبدالرحمن که در دادگاه‌ها پشت قفس با لباس ازهری ظاهر می‌شد و هرگاه با دادگاه صحبت می‌کرد، هوادارانش برای او و الازهر شریف شعار می‌دادند، که این نشانه‌ای غیرقابل انکار بود. کمپین‌های تبلیغاتی که با فتوای رسانه‌ای مبارزه می‌کردند، بر این اصل استوار بودند که هیچ‌کس جز متخصصان از مردان الازهر حق فتوا ندارد. دولت معتقد بود که اهدافش با این کار محقق می‌شود، به جای وضعیت «هرکی به هرکی» (سداح مداح) که در آن زندگی می‌کنیم!

اما نکته قابل توجه این است که تربیون‌های رسانه‌ای رسمی درهای خود را به روی شخصیت‌های غیرمتخصص باز کردند و این ایده را که دین مسئله‌ای تخصصی و مربوط به الازهر است رد کرده و فکر «تخصص» را انکار کردند. حکومت نیز با این جریان همراه شد، غافل از اینکه مانند کسی عمل کرد که خواست همسرش را به خشم آورد، پس خود را اخته کرد! استقبال «جمهوری جدید» از این رویکرد، به خاطر

موضع خاصش نسبت به شیخ الزهر (احمد الطیب) است و چون با استقلال جایگاه او مخالف است. و اینک نخست وزیر اعلام می‌کند که اصلاح قانون الزهر را بررسی کرده‌اند، بدون آنکه درک کنند چه فاجعه‌ای را با دستان خود به کشور تحمیل می‌کنند!

پذیرش این ایده که هر کس و ناکسی حق دارد در دین سخن بگوید، بهانه‌ای به دست گروه‌های دینی (افراطی) می‌دهد تا ظاهر شوند، چراکه ایده «تخصص» سقوط کرده است. چگونه اسلام البحیری، فاطمه ناعوت و خالد منتصر می‌توانند در دین سخن بگویند، اما آن جوان تندرو نتواند، صرفاً به این دلیل که فارغ‌التحصیل الزهر نیست؟!!

این صحنه با هدف اثبات این موضوع است که هیچ‌کس بالاتراز «نظامی» نیست، گویی این افراد ایستاده در حالت «خبردار»، کسانی هستند که به عنوان اهلِ اعتمادِ دینی نزد مردم تأیید شده‌اند.

شاید اساس مشکل را دریافته باشم: برای اولین بار در تاریخ مدرن، حاکم تصور می‌کند که در دین صاحب نظر است، رأی او حق است و در این زمینه فتوحاتی دارد. به همین دلیل با اعتماد به نفس سخن می‌گفت و ائمه‌ی دارای دکترا را راهنمایی می‌کرد که چه باید بکنند. او در اینجا از جایگاه علم خود سخن می‌گوید نه به حکم منصبش؛ وگرنه اگر بحث ملی بود، این دعوت باید با حضور کشیشان تکمیل می‌شد تا این دیدار مبارک، وحدت ملی بین دو عنصر امت (مسلمان و مسیحی) را حفظ کند و از باب برابری فرصت‌ها و جایگاه‌های قانونی مشابه، تبعیضی بین روحانیون مسلمان و دیگران قائل نشوند!

و اگر او از جایگاه ریاست جمهوری سخن می‌گفت، نباید درخواست می‌کرد که آن‌ها مبلغان آزادی باشند نه نگهبانان عقیده؛ چرا که آزادی کتابی است با فصل‌ها و مباحث کامل، و آزادی عقیده تنها یک مبحث در این کتاب است!

هیچ‌کس بالاتراز نظامی نیست

برخی می‌گویند این صحنه با هدف اثبات این است که هیچ‌کس بالاتراز «نظامی» نیست، گویی این افرادی که «خبردار» ایستاده‌اند، تنها کسانی هستند که نزد مردم به عنوان مرجع دینی مورد اعتمادند. در میان آن‌ها نه شیخ غزالی هست، نه قرضاوی، نه کشک، نه محلاوی، نه عبدالرشید صقرو نه عطیه صقر. آن‌ها افرادی گمنام هستند که حتی یکی از آن‌ها را نمی‌شناسیم. و اینکه این‌گونه در محضر نظامی ایستادند، راه را بر مردم بستند و ارزشی را که آن‌ها را در جایگاه هدایت و ارشاد قرار می‌داد، از دست دادند. اگر مردم به امامان وزارت اوقاف پشت کنند، چه کسی ضرر می‌کند؟ مردمی که تا همین اواخر بار سفر می‌بستند تا پای منبر خطیبان غیر ازهری بنشینند. و اگر دعوت دینی اکنون ملی (دولتی) شده است، شبکه‌های تلویزیونی جایگزین‌های دیگری دارند... پس در عصر آسمان‌های باز (ماهواره و اینترنت) بازنده کیست؟! آری، آن‌ها رشته‌ی خود را پس از بافتن و محکم کردن، از هم واگشودند.^۱

سازمان دیانت ترکیه



سرنوشت پروژه (نسل دیندار) در ترکیه

اصطلاح نسل دیندار، که روزگاری با امید اصلاح اخلاق، سیاست و زندگی روزمره آغاز شد، اکنون با تبدیل دینداری به ابزاری برای تمایز سیاسی، با شکاف نسلی و فرسایش اعتماد روپرو شده است.



بازداشت چند چهره شناخته شده رسانه‌ای در ترکیه، آن هم از میان روزنامه‌نگارانی که به بدنه محافظه‌کار و فضای سیاسی حاکم نزدیک دانسته می‌شوند، توجه افکار عمومی ترکیه را از سطح یک پرونده قضایی

فرا تر برد. حساسیت ماجرا نه از اتهام‌ها، بلکه از جایگاهی ناشی می‌شود که این افراد طی سال‌های اخیر در ساختار رسانه‌ای و اجتماعی پیدا کرده‌اند؛ جایگاهی که برای بخشی از جامعه با پرسش‌هایی درباره مسیرهای پیشرفت، نسبت نزدیکی به قدرت و مرز میان شایستگی و امتیاز همراه شده است.

این اتفاق، موضوع سرنوشت اخلاق در تجربه اسلام‌گرایانی که از موقعیت حاشیه‌ای به مرکز سیاست منتقل شدند را دوباره زنده کرده است. برای بسیاری، مسئله نه افراد مشخص، بلکه تغییر رفتاری است که در طول زمان در برخی طبقات شکل گرفت؛ تغییری که از فاصله گرفتن میان گفتار اخلاقی گذشته و مناسبات واقعی امروز حکایت دارد. هر بار که نشانه‌ای از این فاصله آشکار می‌شود، همان پرسش بنیادی - فارغ از نیت‌ها - دوباره مطرح می‌گردد: جریان‌هایی که با زبان اعتراض اخلاقی وارد سیاست شدند، در مواجهه با قدرت چگونه دگرگون شدند و این دگرگونی چه اثری بر معنای اخلاق در عرصه عمومی گذاشت؟

سیاست ترکیه وارد مرحله‌ای شده که در آن رقابت‌های آشکار جای خود را به جابه‌جایی‌های درون‌ساختاری داده‌اند. این مرحله، نه با انتخابات، نه با منازعه کلاسیک میان دولت و اپوزیسیون تعریف می‌شود. مسئله اصلی، بازتنظیم میدان قدرت در شرایطی است که تمرکز طولانی‌مدت، هم مزیت‌های پیشین خود را از دست داده و هم آسیب‌پذیری‌های تازه‌ای تولید کرده است. در چنین وضعیتی، هر حرکت

حساب شده در حوزه اقتصاد، رسانه، ورزش یا قوه قهریه، بخشی از منطق کلان تری است که به آینده نظم سیاسی نظر دارد.

نظام سیاسی ترکیه طی دو دهه گذشته، شبکه‌ای متراکم از وفاداری‌ها، منافع و امتیازها ساخته که حول یک هسته مرکزی سازمان یافته‌اند. این شبکه، در سال‌های نخست، کارآمدی بالایی داشت؛ تعارض‌ها را مهار می‌کرد، منابع را بسیج می‌نمود و مخالفت‌ها را در حاشیه نگه می‌داشت. اما با گذشت زمان، همین شبکه به منبعی از اصطکاک درونی تبدیل شد. لایه‌هایی که قرار بود تابع باشند، وزن مستقل پیدا کردند. پیوند قدرت سیاسی با سرمایه، رسانه و نمادهای فرهنگی، بازیگرانی ساخت که حضورشان دیگر صرفاً تابع اراده مرکز نبود. در این نقطه، مسئله «وفاداری» اهمیت ثانویه پیدا می‌کند. در ساختارهای شخصی‌شده، مشکل اصلی نه مخالفت علنی، بلکه استقلال پنهان است. هر فرد یا شبکه‌ای که بتواند بدون اتکا مستقیم به مرکز، بازتولید قدرت کند، بالقوه به عامل بی‌ثباتی تبدیل می‌شود. این بی‌ثباتی الزاماً سیاسی نیست؛ گاه اقتصادی، گاه رسانه‌ای و گاه اجتماعی است. اما در هر شکل و شمایلی، توانایی تحمیل هزینه به مرکز را دارد. در چنین فضایی، سیاست از مسیرهای غیرسیاسی عمل می‌کند. حذف رقیب، لزوماً با ابزار حزبی انجام نمی‌شود. سازوکارهای نظارتی، فشارهای حقوقی، محدودسازی دسترسی به منابع و بازتعریف قواعد بازی، کارآمدتر و کم‌هزینه‌تر هستند. این شیوه، امکان انکار رسمی را حفظ می‌کند و هم زمان پیام خود را به‌وضوح به دیگر کنشگران منتقل

می‌سازد: مصونیت دائمی وجود ندارد و میدان، تنها برای بازیگرانی باز می‌ماند که وزن‌شان کنترل پذیر باشد.

این تحولات را باید در افق مسئله جانشینی اردوغان نیز دید. حتی اگر نامی برده نشود و حتی اگر زمان بندی رسمی وجود نداشته باشد، نظام‌هایی که بر شخص استوارند، ناگزیر زودتر از موعد وارد محاسبات جانشینی می‌شوند. هرچه این محاسبات به تعویق بیفتد، هزینه‌های آن افزایش می‌یابد. به همین دلیل، مهار زود هنگام کانون‌های قدرت جانبی، نه واکنشی مقطعی به یک رویداد مشخص، بلکه بخشی از مدیریت این گذار است.

نکته مهم اینجاست که این مهار، فقط متوجه چهره‌های سیاسی کلاسیک نیست. اتفاقاً حساس‌ترین حوزه‌ها، جایی میان سیاست و جامعه قرار دارند: اقتصاد غیرمولد اما پرنفوذ، رسانه‌هایی که بیش از رأی، ادراک عمومی را شکل می‌دهند، و حوزه‌هایی مثل ورزش که سرمایه نمادین تولید می‌کنند. نفوذ در این عرصه‌ها، بدون نیاز به حضور رسمی در قدرت، امکان اثرگذاری پایدار فراهم می‌کند. از نگاه مرکز، این دقیقاً همان چیزی است که باید محدود شود.

این منطق، پیامدهای مشخصی دارد. نخست، مرز میان قانون و اراده سیاسی سیال‌تر می‌شود. تصمیم‌ها ظاهری حقوقی دارند، اما زمان بندی و دامنه آن‌ها تابع ملاحظات قدرت است. این وضعیت، اعتماد نهادی را حتی در میان بدنه‌ای که همچنان با کلیت نظم سیاسی مسئله‌ای ندارد فرسایش می‌دهد. دوم، فضای پیش‌بینی پذیری

کاهش می‌یابد. کنشگران اقتصادی و اجتماعی، بیش از گذشته، تصمیم‌های خود را نه بر اساس قواعد شفاف، بلکه بر اساس حدس درباره خطوط نامرئی تنظیم می‌کنند.

در سطح جامعه، این روند به بازتولید نوعی سکوت فعال می‌انجامد. نه حمایت پرشور و نه اعتراضی شکل می‌گیرد. کنشگران ترجیح می‌دهند دیده نشوند، رشد نکنند و وزن خود را پنهان نگه دارند. این وضعیت، در کوتاه‌مدت، اصطکاک را کاهش می‌دهد، اما در بلندمدت، ظرفیت نوآوری و پویایی اجتماعی را محدود می‌کند. جامعه‌ای که بازیگرانش دائماً در حال کوچک‌سازی خود هستند، انرژی سیاسی و اقتصادی تولید نمی‌کند.

در سطح سیاست خارجی نیز اثرات این وضعیت قابل مشاهده است. تمرکز تصمیم‌گیری در حلقه‌ای محدود، انعطاف تاکتیکی ایجاد می‌کند، اما ثبات راهبردی را تضعیف می‌سازد. شرکای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، با دولتی مواجه می‌شوند که می‌تواند سریع تصمیم بگیرد، اما جهت‌گیری‌هایش به راحتی دستخوش تغییر می‌شود. این عدم قطعیت، هزینه تعامل را بالا می‌برد و دامنه اعتماد را محدود می‌کند.

با این حال، این مسیر تنها گزینه موجود نیست. سه سناریوی محتمل را می‌توان در افق میان‌مدت ترسیم کرد.

در سناریوی نخست، این منطق کنترلی تداوم می‌یابد و تعمیق می‌شود. هسته قدرت، با مهار پیوسته کانون‌های جانبی، انسجام خود را حفظ می‌کند، اما به بهای کاهش انعطاف و افزایش انباشت نارضایتی



خاموش. این سناریو ثبات ظاهری دارد، اما هر شوک بیرونی می‌تواند هزینه‌های بالایی تحمیل کند.

در سناریوی دوم، بخشی از نخبگان درون‌ساختار، به جای تقابل، مسیر خروج تدریجی را انتخاب می‌کنند. سرمایه، نفوذ و شبکه‌ها به بیرون منتقل می‌شود و در داخل، خلأ کارآمدی شکل می‌گیرد. قدرت متمرکز باقی می‌ماند، اما ظرفیت اجرایی فرسوده می‌شود. این سناریو، کند و بی‌صدا پیش می‌رود، اما آثار آن عمیق است.

در سناریوی سوم، بازتعریف محدود قواعد بازی در دستور کار قرار می‌گیرد. نه به معنای گشودن کامل فضا، بلکه با هدف بازگرداندن حداقلی از پیش‌بینی‌پذیری و تقسیم مسئولیت. این مسیر، پرهزینه و پرریسک است، زیرا مستلزم پذیرش کنترل‌ناپذیری نسبی برخی بازیگران است، اما تنها گزینه‌ای است که می‌تواند از انجماد ساختاری جلوگیری کند. آنچه امروز در ترکیه جریان دارد، نشانه یک بحران فوری نیست. مسئله، ورود به مرحله‌ای است که در آن، حفظ قدرت دیگر به‌تنهایی مسئله اصلی نیست؛ بلکه چگونگی انتقال، بازتولید و مهار آن اهمیت پیدا کرده است. در چنین مرحله‌ای، هر حرکت هدفمند، قطعه‌ای از پازلی بزرگ‌تر است که آینده نظم سیاسی را شکل می‌دهد. نادیده‌گرفتن این منطق، تحلیل را به سطح رویداد تقلیل می‌دهد و دیدن آن، امکان فهم مسیرهای پیش‌رو را فراهم می‌کند.^۱

رابطه العالم عربستان



**محمد العیسی: تبریک کریسمس بازتاب دهنده آموزه‌های
والای اسلام است**



محمد بن عبدالکریم العیسی، دبیرکل رابطه عالم اسلامی، هم‌زمان با نزدیک شدن به کریسمس، تأکید کرد که هیچ نص شرعی‌ای وجود ندارد که تبریک گفتن به غیرمسلمانان به مناسبت اعیادشان را منع کند. او با اشاره به فتاوی شماری از علمای برجسته جهان اسلام، تهنیت کریسمس را ناسازگار با شریعت ندانست و یادآور شد که این موضوع از

مسائل اجتهادی است و نمی‌توان در آن ادعای منع قطعی داشت. العیسی با تأکید بر اینکه اعتراض تنها در موارد اجماعی جایز است، نه مسائل ظنی، افزود که این‌گونه رفتارها به تقویت تصویر اسلام مداراگر کمک می‌کند و همان‌گونه که اسلام خوردن غذای اهل کتاب را بدون پذیرش عقایدشان مجاز دانسته، تبادل تبریک نیز در راستای مقاصد شریعت و تقویت همزیستی و تفاهم میان پیروان ادیان در جهان امروز است.^۱

جایزه ملک فیصل؛

تلاش عربستان برای بازتعریف رهبری علمی جهان اسلام

نویسنده: سیدعلی بطحایی



King Faisal
PRIZE

جایزه بین‌المللی الملک فیصل (King Faisal International Prize). که بالقب نوبل جهان عرب شناخته می‌شود. نشان افتخاری جهانی است و هر ساله از سوی دولت عربستان سعودی به اندیشمندان و پیشگامانی اهدا می‌شود که با مشارکت‌های اثرگذار خود، تحولات مهمی در عرصه‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی جهان پدید آورده‌اند.

هفتم ژانویه ۲۰۲۶ برگزیدگان چهل و هشتمین دوره این جایزه در قالب مراسمی مجلل در تالار بزرگ شاهزاده سلطان واقع در مجتمع هتلی پنج‌ستاره الفیصلیه ریاض معرفی شدند. این رویداد، فرصتی بود تا جامعه جهانی بار دیگر با شماری از نخبه‌ترین چهره‌های علمی و فرهنگی جهان و نیز خدمتگزاران برجسته اسلام آشنا شود. در این یادداشت تحلیلی، مروری خواهیم داشت بر جایگاه و تاریخچه این جایزه معتبر، معرفی مختصر برندگان ادوار پیشین و تطورات آن در پنج دهه گذشته و همچنین بررسی اجمالی برندگان دوره جاری (۲۰۲۶ میلادی).

یکم: برخلاف تصور عمومی که این جایزه را صرفاً یک جایزه نقدی به ارزش ۲۰۰,۰۰۰ دلاری (حدوداً سی میلیارد تومان) و یک مدال طلای اختصاصی ۲۰ گرمی ۲۴ عیار که به صورت ویژه نام برنده جایزه، عنوان خدمت و سال حک شده بر روی آن می‌داند، تحلیل مضامین اساسنامه و عملکرد چهل و هفت ساله آن نشان می‌دهد که مدال ملک فیصل در اصل «پروژه‌ای هویتی و تمدنی» است. جایزه جهانی ملک فیصل در پنج زیر شاخه «خدمه الاسلام» (خدمتگزار به اسلام)، «دراسات الاسلامیه» (اسلام پژوهی)، «اللغه العربیه والادب» (زبان و ادبیات عربی)، «الطب» و «العلوم» به برندگان تقدیم می‌شود. هدف از برگزاری و اهدای آن کاهش فاصله میان جهان اسلام با سایر کشورهاست و از طریق این جایزه به برگزیدگان علمی، فارغ از نژاد و جنسیت و رنگ در رشته‌های مختلف اعطا می‌شود.

این جایزه به وضوح متأثر از اندیشه‌های اسلام‌گرایانه و پان‌اسلامیستی ملک فیصل است. تأکید بر احیای میراث تمدن اسلامی و خدمت به اسلام در کنار رشته‌های علمی مدرن، حکایت از تلاش برای ارائه الگویی اسلامی از مدرنیته دارد. همچنین این جایزه در راستای افزایش رهبری و نفوذ معنوی عربستان در جهان اسلام و نیز بازتعریف چهره بین‌المللی این کشور از یک قدرت نفتی به یک حامی علم و دانش طراحی شده است.



دوم: سیر انتخاب برندگان، نشان‌دهنده یک تحول راهبردی در مدیریت جایزه است:

در سال‌های نخست، برندگان شاخه خدمت به اسلام عمدتاً از شخصیت‌های اسلام‌گرای جریان‌ساز (مانند ابوالاعلی مودودی) یا چهره‌های رسمی عربستان بودند. در ادوار بعد انتخاب روزه‌گارودی (فیلسوف فرانسوی منتقد صهیونیسم) که با جنجال همراه بود، جهت‌گیری سیاسی آشکار این دوره را تأیید می‌کند. دوره گذار آن آغاز ورود به عرصه جهانی انتخاب سیدنی برنر (برنده نوبل و دانشمند یهودی) در رشته پزشکی، نقطه عطفی بود. این اقدام نشان داد بنیاد، برای افزایش اعتبار بین‌المللی جایزه، حاضر است از خط‌قرمزهای ظاهری عبور کند. در دو دهه اخیر، رقابت برای جذب برندگان نوبل و دانشمندان تراز اول جهانی شدت یافته است. اهدای جایزه به پیشگامانی چون جیمز الیسون (نوبل پزشکی ۲۰۱۸) پیش از دریافت نوبل، نشان از داوری تیزبین و سرمایه‌گذاری برای آینده دارد. در دوره‌های اخیر، وجه علمی جایزه بر وجه ایدئولوژیک آن در عرصه‌های پزشکی و علم غالب شده است.

سوم: وضعیت سال ۲۰۲۶ (دوره ۴۸م)

در راستای تکریم از برترین تلاش‌های فکری، علمی و خدماتی در جهان اسلام، جایزه‌ای فوق‌باهدف شناسایی و تشویق پیشگامان و اثرگذاران عرصه‌های گوناگون معرفتی و عملی پایه‌گذاری شده است، در پنج قلمرو اصلی و حیاتی اهدا می‌شود. این حوزه‌ها بازتابی از ابعاد

گوناگون تمدن اسلامی و نیازهای کنونی امت اسلامی هستند. این جایزه در پنج حوزه تخصصی و قابل توجه به برگزیدگان اهدا می‌گردد:

اول: خدمتگزار ممتاز به اسلام،

دوم: پژوهشگر مطالعات عمیق اسلامی یا اسلام‌شناس،

سوم: دستاوردهای برجسته در زبان و ادبیات عربی،

چهارم: موفقیت چشمگیر علمی،

و پنجم: ابداعات و پیشرفت‌های تأثیرگذار در زمینه طب و پزشکی.

چهارم: معرفی برندگان ۲۰۲۶

امسال «شیخ عبداللطیف الفوزان» (از عربستان سعودی) خیر نوآور و بنیان‌گذار «موقوفه اجواد: وقف اجواد» با تأسیس ده‌ها مرکز اسلامی، ایجاد موقوفات مسکونی برای دانش‌آموزان در تعدادی از کشورهای اسلامی و سایر کشورها، تأسیس مرکز الفوزان برای زنان و کودکان، مرکز جامع توانبخشی و مرکز آفاق برای اوتیسم، تأسیس و حمایت از آکادمی الفوزان که به پرورش رهبران بخش غیرانتفاعی از طریق تحقیق، ابتکارات و برنامه‌های آموزشی می‌پردازد، مؤسس جایزه بین‌المللی عبداللطیف الفوزان برای معماری مساجد در سال ۲۰۱۱ میلادی^۱ و انتشار دانشنامه دیجیتال معماری مساجد (مسجدپدیا: به عربی موسکبیدیا) به صورت مشترک با «محمد محمد ابوموسی» (از مصر)، از بنیانگذاران اصلی هیئت کبار العلماء جامعة الازهر مصر و استاد بسیاری از فارغ‌التحصیلان

^۱ <https://alfozan.com/ar/csr/abdullatif-award-mosque-architecture>

مشهور الازهر در اقصی نقاط جهان و محقق به‌ویژه در حوزه بلاغت که به روشن شدن ماهیت اعجاز‌آمیز قرآن کریم و تلاش در جهت ارتباط میراث اسلامی به نسل جدید جایزه خدمتگزاری به اسلام را دریافت کردند.

در بخش اسلام‌شناسان و پژوهش «محمد وهیب حسین» (اردن) و «عبدالحمید حسین حموده» (مصر) به خاطر پژوهش تاریخی در شناخت و واکاوی «تحلیل مسیرهای تجاری در جهان اسلام» و ترسیم راه‌ها، شبکه‌ها و شاخه‌های تجاری زمینی و دریایی را در مناطقی شامل شام، عراق، ایران، شبه جزیره عربستان، مصر، صحرا، مراکش و اندلس با ابزارهای GPS، پرفسور «پیر پاتریس مارسل لارشر» (فرانسه) به خاطر خدمت به زبان و ادب عربی در زبان فرانسوی و ترجمه «معلقات سبع» به لغت فرانسوی، «سوتلانا مویسیوا» (آمریکا) در طب به خاطر اکتشافات خارق‌العاده و جدید در مهار بیماری‌های چاقی، «کارلوس کنیگ» (آمریکا) در علم ریاضی و تحول در معادلات دیفرانسیل غیر خطی و کاربرد آن در اکتشافات جدید در مکانیک سیالات، فیبر نوری و تصویربرداری پزشکی برندگان این جایزه شدند.

پنجم: موضوعات انتخابی برای نامزدی ۲۰۲۶، نشانگر اولویت‌های راهبردی کنونی عربستان است: مطالعات اسلامی (اقتصاد اسلامی کاربردی) به‌عنوان یک راهبرد که این انتخاب، همسو با چرخش عربستان به سمت اقتصاد غیرنفتی و تلاش برای ارائه مدل‌های مالی اسلامی رقابتی در سطح جهانی است. همچنین پزشکی (بیماری‌های پیچیده ژنتیکی) و تأکید بر یکی از مترقی‌ترین و پرهزینه‌ترین حوزه‌های

تحقیقات پزشکی، نشان از تلاش برای قرارگیری عربستان در نقش حامی پیشبرد مرزهای دانش دارد. علم (زیست‌شناسی) و انتخاب این حوزه گسترده، امکان تقدیر از دستاوردهای متنوع (از زیست‌فناوری تا محیط‌زیست) را فراهم می‌کند و با اولویت ملی ساخت زیست‌بوم نوآوری همخوانی دارد.

ششم: چالش‌های پیش روی جایزه ملک فیصل حاکی از یک دوگانگی ذاتی است. تعادل میان هویت اسلامی جایزه (در شاخه‌های خدمت به اسلام و مطالعات اسلامی) و جهانی‌گرایی علمی آن (در پزشکی و علم) همچنان یک چالش محوری است. همچنین رقابت با جوایز بین‌المللی با وجود پیشرفت‌های چشمگیر، جایزه ملک فیصل در جذب درخشان‌ترین چهره‌های جهانی، هنوز با جایزه نوبل (سوئدی الاصل و با ۱۲۵ سال قدمت) یا جایزه سه ملیون دلاری بریک‌ثرو (Breakthrough Prize: گرانترین جایزه جهانی با ۱۶ سال قدمت) رقابت نمی‌کند.

از سوی دیگر اتهامات سیاسی با وجود ادعای استقلال، برخی انتخاب‌ها (مانند تقدیر از شخصیت‌های نزدیک به حکومت سعودی) و یا عدم انتخاب برخی چهره‌های منتقد، باعث می‌شود شائبه جهت‌گیری سیاسی همواره در مورد این جایزه مطرح باشد.

هفتم: جایزه ملک فیصل در طول نزدیک به پنج دهه، سفر تحول‌آفرینی را از یک جایزه منطقه‌ای با رویکرد ایدئولوژیک سلفی‌گری به یک جایزه بین‌المللی با استانداردهای علمی بالا طی کرده است. این

جایزه موفق شده تا حد زیادی به هدف افزایش مشروعیت و نفوذ نرم عربستان در جهان علم و فرهنگ کمک کند.

چشم‌انداز آینده این جایزه احتمالاً بر دو محور است؛

یک: ادامه مسیر بین‌المللی‌سازی

دو: جذب هرچه بیشتر برندگان نوبل و دانشمندان صاحب‌نام از اروپا و آمریکا برای افزایش اعتبار و خدمت به برنامه چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان برای همسو کردن موضوعات جایزه با اولویت‌های کلان توسعه ملی، مانند فناوری، نوآوری، اقتصاد دیجیتال و سرمایه انسانی. بنابراین جایزه ملک فیصل به‌عنوان آینه‌ای از تحولات عربستان، همچنان در حال تکامل است و رصد انتخاب‌های آینده‌آن، کلیدی برای درک جهت‌گیری‌های فکری و علمی این کشور در صحنه قدرت نرم خواهد بود.^۱

کلیسای کاتولیک



نخستین کنسستوری پاپ لئو؛ نقطه‌ای عطف و چالشی بزرگ

نویسنده: ایس آن آلن

شاید بتوان نشست عالی رتبه پاپ لئو چهاردهم با کاردینال‌ها در ماه آینده را با سطری از ترانه مشهور جری رید در فیلم «اسموکی و بندیت» (۱۹۷۷) خلاصه کرد: «راه درازی در پیش داریم و زمانی کوتاه برای رسیدن.»



درباره‌ی کنسستوری (مجمع عمومی کاردینال‌ها) فوق‌العاده‌ای که در پیش است، سخن بسیار گفته شده؛ چرا که این نخستین کنسستوری لئو از زمان انتخابش خواهد بود و انتظار می‌رود نقشه‌ای راهبردی برای اولویت‌های اصلی او ارائه دهد؛ آن هم در شرایطی که او کارهای باقی‌مانده از سلف خود را به پایان می‌رساند و به‌طور کامل‌تری به اجرای دستورکار خود می‌پردازد. این نشست برای ۷ و ۸ ژانویه برنامه‌ریزی شده است؛ یعنی یک روز پس از آنکه پاپ لئو رسماً «یوبیل امید» را با بستن درب مقدس در کلیسای سنت پتر در روز ۶ ژانویه (عید تجلی) به پایان می‌رساند.

بدون شک، این نشست به کاردینال‌ها و جهانیان شناختی کلیدی از ذهنیت و اولویت‌های پاپ جدید خواهد داد، اما می‌تواند برای کاردینال‌ها نیز چالش برانگیز باشد؛ چرا که آن‌ها تنها دوروز فرصت دارند تا درباره برخی از بازترین و گسترده‌ترین موضوعاتی که در سال‌های اخیر مطرح شده، به بحث و تبادل نظر بپردازند. در نامه‌ای کریسمسی خطاب به کاردینال‌ها که در ۱۲ دسامبر (عید بانوی ما گوآدالوپ) امضا شده و توسط کروکس (Crux) مشاهده گردیده است، پاپ لئو چهار محور اصلی بحث را برای این نشست دوروزه ترسیم کرده است که احتمالاً تمرکز بر دو موضوع در هر روز خواهد بود.

به‌طور مشخص، پاپ از کاردینال‌ها خواسته است تا چندین متن تعلیمی (مجستریوم) و همچنین «برخی مضامین دارای اهمیت ویژه» را مطالعه و بر آن‌ها تأمل کنند:

۱. بازخوانی ارشادیه رسولی پاپ فرانسیس در سال ۲۰۱۳ با عنوان Evangelium Gaudium (شادی انجیل): برای ایجاد انگیزه‌ای نوین و شادمانه در بشارت انجیل.

۲. مطالعه عمیق قانون اساسی رسولی پاپ فرانسیس در سال ۲۰۲۲: که به اصلاح کوریای رم (دستگاه اداری واتیکان) تحت عنوان Praedicate Evangelium (بشارت انجیل را موعظه کنید) می‌پردازد، با توجه ویژه به «رابطه متقابل درونی که بین کلیسای جهانی و کلیسای خاص وجود دارد» (ماده ۴).

۳. سینود و سینودالیت (هم‌نوردی): به عنوان ابزارهای همکاری مؤثر با پاپ رم در موضوعات دارای اهمیت عمده، برای خیر و صلاح کل کلیسا.

۴. لیتورژی (مناسک عبادی): تأمل دقیق الهیاتی، تاریخی و شبانی «تاسنت صحیح حفظ شود و در عین حال راه برای پیشرفت مشروع باز بماند» (شورای دوم واتیکان، قانون اساسی Sacrosanctum Concilium، بند ۲۳).

پاپ لئو در نامه خود — که به زبان ایتالیایی و با ترجمه انگلیسی جهت سهولت ارسال شده — به کاردینال‌ها گفت که این کنسستوری «لحظه‌ای از همبستگی و برادری، تأمل و اشتراک‌گذاری خواهد بود که هدف آن حمایت و مشاوره به پاپ در مسئولیت خطیر اداره کلیسای جهانی است.» اگر به آنچه پاپ لئو از زمان انتخابش گفته و انجام داده

بگیریم، هیچ‌یک از موضوعات بحث در این کنسستوری نباید تعجب‌آور باشد.

لئو در روز انتخاب خود در ۸ مه نشان داد که قصد دارد مسیر سینودالیتة سلف خود را دنبال کند و گفت: «مامی خواهیم یک کلیسای سینودال باشیم، کلیسایی که رو به جلو حرکت می‌کند» و با هم به دنبال صلح است و به فقرا و رنج‌دیدگان نزدیک است. او در دیدار ۱۰ مه با کاردینال‌ها، تنها دو روز پس از انتخابش، به *Evangelii Gaudium* به عنوان طرحی «استادانه» از مسیری که کلیسا از زمان شورای دوم واتیکان (۱۹۶۵-۱۹۶۲) در پیش گرفته اشاره کرد؛ مسیری که گفت احساس می‌کند فراخوانده شده تا آن را ادامه دهد.

به همین ترتیب، او در مصاحبه اختصاصی خود با من برای بیوگرافی اخیرش با عنوان «لئو چهاردهم: شهروند جهان، مبلغ قرن بیست و یکم»، برخی از عناصر دستورکار سینودالیتة پاپ فرانسیس را به عنوان «یک چشم‌انداز پیامبرانه واقعی برای کلیسای امروز و فردا» تحسین کرد. در مصاحبه ما، او همچنین به بحث‌های لیتورژی (عبادی) اشاره کرد، به‌ویژه اختلاف درون‌سازمانی بر سر محدودیت‌هایی که پاپ فرانسیس بر «میسای سنتی لاتین» اعمال کرده بود، و گفت که او پیش‌تر دیدارهایی را با گروه‌های مختلف درباره این موضوع آغاز کرده است.

تاکنون پوشش خبری کنسستوری پیش رو تمایل داشته که نکات گسترده‌تر *Evangelii Gaudium*، *Praedicate Evangelium* و سینودالیتة را نادیده بگیرد و تقریباً به طور کامل در بحثی درباره لیتورژی سنتی محصور

شده است. پوشیده نیست که لئو از زمان انتخابش، درخواست‌های بی‌شمار و فشارهای قابل توجهی از سوی گروه‌ها و افراد مختلف دریافت کرده تا دوباره دسترسی به میسای سنتی را گسترش دهد. لئو در مصاحبه با ما با اشاره به «جنگ‌های لیتورژی» جاری در کاتولیسیسم جهانی گفت: «مردم همیشه می‌گویند "میسای لاتین". خب، شما همین الان هم می‌توانید میسا را به زبان لاتین برگزار کنید. اگر بر اساس آیین شورای دوم واتیکان باشد، مشکلی نیست.»

او گفت: «بدیهی است که بین میسای تریدنتین (Tridentine) و میسای شورای دوم واتیکان (میسای پولس ششم)، من مطمئن نیستم کار به کجا خواهد کشید. این مسئله آشکارا بسیار پیچیده است.» او ابراز تأسف کرد که «مردم از لیتورژی به عنوان بهانه‌ای برای پیشبرد موضوعات دیگر استفاده کرده‌اند. این تبدیل به یک ابزار سیاسی شده و بسیار مایه تأسف است.» لئو بخشی از تقصیر را متوجه سوءاستفاده‌ها از آیین Novus Ordo (نظم نوین) پس از شورای دوم واتیکان دانست، اما همچنین از افراط‌گرایی در مقاومت‌ها گله کرد و خاطرنشان ساخت که این موضوع «آن قدر قطبی شده که مردم حاضر نیستند به حرف یکدیگر گوش دهند.»

او گفت: «ما دچار قطبی‌سازی شده‌ایم، به طوری که به جای اینکه بتوانیم بگوییم "خب، اگر ما لیتورژی شورای دوم واتیکان را به روشی صحیح جشن بگیریم، آیا واقعاً تفاوت زیادی بین این تجربه و آن تجربه می‌بینید؟"، درگیر تقابل شده‌ایم.» در مورد آنچه لئو قصد انجامش را

دارد، او در مصاحبه ما به صراحت گفت که طرح خاصی برای نحوه مدیریت بحث بر سر میسای لاتین سنتی ندارد، اما با رویکرد «سینودالیت» به این موضوع نزدیک خواهد شد؛ یعنی نشستن و شنیدن نظرات همه طرف‌ها.

این تمرین شنیدن — درباره لیتورژی و فراتر از آن — دقیقاً همان چیزی است که لئو قصد دارد در طول کنسستوری آینده انجام دهد تا به وعده خود مبنی بر رفتار با مجمع کاردینال‌ها به عنوان همکاران و مشاوران نزدیک خود در بررسی مسائل مهم روز عمل کند. در دیدار ۱۰ مه با کاردینال‌ها پس از انتخابش، لئو گفت که می‌خواهد «نوعی گفت‌وگو برگزار کند... تا نصایح، پیشنهادات، طرح‌ها و موارد ملموسی را که پیش‌تر در روزهای منتهی به کونکلاو (انجمن انتخاب پاپ) مورد بحث قرار گرفته بود، بشنود.»

او کاردینال‌ها را «نزدیک‌ترین همکاران پاپ» خواند و گفت این منبع آرامش اوست «در پذیرش یوغی که به وضوح فراتر از توانایی‌های محدود من است، همان‌طور که برای هر یک از ما چنین می‌بود.» او گفت: «حضور شما به من یادآوری می‌کند که خداوندی که این مأموریت را به من سپرد، مراد در تحمل مسئولیت آن تنها نخواهد گذاشت. من پیش از هر چیز می‌دانم که همیشه می‌توانم روی کمک او حساب کنم.» نخستین کنسستوری لئو، اولین تمرین او در طلب کمک و یاری از کاردینال‌هاست تا در حالی که سال یوبیل و بسیاری از پروژه‌ها و

پیشنهادات باقی مانده روی میزش را به پایان رسانده، مسیری را که باید در آغاز حکمرانی جدی تر خود در پیش گیرد، ارزیابی کند.

فراتر از اختلافات لیتورژیک جاری، لئو پیش تر در دیدار ۱۰ مه با کاردینال ها، گوشه ای از دستورکار خود برای کنسستوری را آشکار کرد و به آن ها گفت که می خواهد آن ها تعهد کامل خود را به مسیری که در پی شورای دوم واتیکان در پیش گرفته شده، تجدید کنند. او گفت: «پاپ فرانسیس این مسیر را استادانه و به طور ملموس در ارشادیه رسولی Evangelii Gaudium تبیین کرد» و بر آنچه چندین «نکته بنیادین» این سند نامید، تأکید ورزید.

به گفته او، این نکات عبارتند از:

- بازگشت به اولویت مسیح در بشارت
- تغییر جهت میسیونری (تبلیغی) کل جامعه مسیحی
- رشد در مشارکت جمعی و سینودالیت
- توجه به *sensus fidei* (حس ایمان)، به ویژه در اصیل ترین و فراگیرترین اشکال آن، مانند تقوای عامیانه
- مراقبت عاشقانه از کوچک ترین ها و طردشدگان
- گفت و گوی شجاعانه و توأم با اعتماد با جهان معاصر در اجزا و واقعیت های گوناگون آن

او گفت: «این ها اصول انجیلی هستند که همواره الهام بخش و راهنمای زندگی و فعالیت خانواده ی خداوند بوده اند. در این ارزش ها،

چهره‌ی رحیم پدر آشکار شده و همچنان در پسر متجسد او آشکار می‌شود؛ امیدی نهایی برای همه کسانی که خالصانه جویای حقیقت، عدالت، صلح و برادری هستند.» بازخوانی دقیق این نکات می‌تواند نمایی از جهتی که بحث کاردینال‌ها در ژانویه ممکن است به خود بگیرد، ارائه دهد. پاپ لئو پیش از این نخستین نامه رسولی خود با عنوان *Dilexi te* (تو را دوست داشتم) را درباره فقر منتشر کرده و بارها نابرابری‌های درآمدی را محکوم کرده و بر ضرورت تعامل با دنیای فناوری‌های بزرگ (Big Tech) و هوش مصنوعی اصرار ورزیده است.

او در مصاحبه به صراحت بیان کرد که نقش خود را حل مشکلات جهان نمی‌بیند، بلکه تشویق مسیحیان در ایمانشان و بشارت شادمانه‌ی انجیل می‌داند. لئو همچنین گفت که قصد دارد برخی از اصلاحات فرانسیس در *Praedicate Evangelium* را ادامه دهد، به‌ویژه در جهت همکاری بیشتر کوریای رم در سطح بین‌دیکاستری (بین‌وزارتخانه‌ای)، و اینکه او تأمل درباره نقش کنفرانس‌های اسقفان و اقتدار سلسله‌مراتبی در یک کلیسای سینودال را ادامه خواهد داد. او در مصاحبه ما سینودالیته را این‌گونه تعریف کرد: «یک نگرش، یک گشودگی، یک تمایل به فهمیدن. وقتی از کلیسا صحبت می‌کنیم، این بدان معناست که تک‌تک اعضای کلیسا صدایی دارند و نقشی برای ایفا کردن از طریق دعا، تأمل... گفت‌وگو و احترام به یکدیگر.»

بنابراین، ناظران باید در ۷ ژانویه منتظر چیزی فراتر از بحث درباره لیتورژی باشند. اگرچه لیتورژی یکی از عوامل بحث خواهد بود، اما تصویر

بزرگ‌تر و احتمالاً بسیار مهم‌تر، بحث بر سر هویت کلیسا و کوریای رم و چگونگی انتقال مؤثرتر پیام انجیل در میان چالش‌های مدرن خواهد بود. این‌ها مسائلی هستند که پاپ فرانسیس بحث درباره آن‌ها را در طول «سینود اسقفان درباره سینودالیت» گشود و اکنون لئو با شیوه و رویکرد خاص خود به آن‌ها می‌پردازد.

در حال حاضر مشخص نیست چه تعداد کاردینال در این نشست دوروزه شرکت خواهند کرد و فرمت بحث چگونه خواهد بود، اما یک چیز روشن است: کاردینال‌ها و لئو حرف‌های زیادی برای گفتن و زمان محدودی برای انجام آن دارند. با توجه به دستور کارگسترده و زمان اندک برای تأمل جمعی، بعید است که تصمیمات عمده‌ای از دل بحث‌های ژانویه بیرون بیاید، اما لئو قطعاً با دیدگاه‌های فراوانی از این نشست خارج خواهد شد که او را در تصمیماتی که در نهایت اتخاذ خواهد کرد، راهنمایی می‌کند.^۱

الهیات دیجیتال: ویدیوهای راهبان ایتالیایی در شبکه‌های اجتماعی فراگیر شد

حضور راهبان بازنشسته کاتولیک در اینستاگرام، با ویدیوهای پرانرژی و مثبت، میلیون‌ها بازدید به همراه داشت.

نویسنده: آنجلا جیوفریدا



سال‌ها بود که زندگی عمدتاً محصور راهبان ساکن در خانه سالمندان «رایانو» (روستایی کوهستانی در منطقه آبروزو ایتالیا)، ریتم روزانه یکسانی را دنبال می‌کرد: صبح زود بیدار می‌شدند، دعا می‌خواندند، به کلیسا می‌رفتند، ناهار می‌خوردند و شاید عصرها را با

مطالعه سپری می‌کردند. اما این روال زمانی تغییر کرد که تحت فشار مسن‌ترین عضو این گروه ۲۲ نفره، یعنی «خواهر ماریا کیارا» ۹۸ ساله، برای ایجاد شور و نشاط در محیط، به دنیای رسانه‌های اجتماعی وارد شدند.

خواهر «نایبی خیمنز» که در این مرکز (مدیریت شده توسط مجمع راهبان کاتولیک راواسکو) کار می‌کند، می‌گوید: «خواهر ماریا کیارا داشت روحیه خود را از دست می‌داد؛ او می‌گفت: ما اینجا هیچ کاری انجام نمی‌دهیم و زندگی من بی‌فایده به نظر می‌رسد.» او می‌افزاید: «من هم برای آن‌ها متاسف بودم. این‌ها زانی هستند که تمام عمرشان سخت کار کرده‌اند و این همه خوبی و نور در قلبشان دارند؛ ما نمی‌توانستیم آن‌ها را همچنان محصور نگه داریم.»

از آنجا که خواهر نایبی با ۴۵ سال سن، جوان‌ترین راهبه بود، مسئولیت تاباندن این نور به فراتر از مرزهای خانه سالمندان بر عهده او افتاد. بنابراین با دعای خیر «مادر روحانی» (مدیر مجمع)، این زنان شروع به آزمایش و تولید ویدیوهایی کردند که در آن هم از زندگی روزمره‌شان می‌گفتند و هم راهنمایی‌های معنوی ارائه می‌دادند. آن‌ها ساده شروع کردند: اولین ویدیو که در ماه جولای منتشر شد، «خواهر ماریا گراتزیا» ۹۷ ساله را نشان می‌داد که مرواریدی از حکمت درباره «اطاعت و اعتماد» را به اشتراک می‌گذاشت. این ویدیو بلافاصله با استقبال روبرو شد و هزاران بازدید و ۷۰۰۰ دنبال‌کننده جذب کرد؛ رقمی بیش از دو برابر جمعیت روستای رایانو.

راهبان که بر مدار موفقیت قرار گرفته بودند، فعالیت خود را به اینستاگرام گسترش دادند و با استفاده هوشمندانه از طنز و موسیقی، مخاطبان جوان را هدف گرفتند. بازدیدها به میلیون‌ها رسید و اکنون حدود ۱۴۵ هزار دنبال‌کننده در حساب‌های فیس‌بوک، اینستاگرام و تدرز (Threads) دارند. در یکی از پربازدیدترین ویدیوها، راهبان به نوبت جعبه‌های مقوایی را از پنجره بیرون می‌اندازند. روی هر جعبه نام یک احساس منفی نوشته شده است؛ مانند «استرس»، «اضطراب»، «خودخواهی» یا «بی‌تفاوتی». ویدیو با سخن خواهر ماریا کیارا به پایان می‌رسد: «ما باید هر چیزی را که باعث ناراحتی‌مان می‌شود دور بریزیم، زیرا خداوند می‌خواهد ما شاد باشیم.»

در ویدیویی دیگر، برخی از راهبان با اکراه در تمرینات ورزشی صبحگاهی شرکت می‌کنند و سپس با گفتن «ما می‌رویم دعا کنیم»، تمرین را رها می‌کنند. پیام اصلی این است که برای «شکوفایی کامل»، باید مراقب جسم و روح بود. این کلیپ‌ها هزاران پیام ایجاد کرده‌اند و هر راهبه دفتری دارد که اسامی کسانی را که درخواست دعا کرده‌اند در آن لیست می‌کند. خواهر نایبی می‌گوید: «در هر دفتر بیش از ۲۰۰ نام وجود دارد و آن‌ها شخصاً به همه پاسخ می‌دهند.»

ستاره اصلی این نمایش خواهر ماریا کیارا است؛ به همین دلیل وظیفه باز و بسته کردن «ریلزها» (Reels) با اوست. او می‌گوید: «من همیشه پرحرف بوده‌ام، اما خودجوش هستم و هیچ‌وقت نمی‌توانم چیزی را از قبل برنامه‌ریزی کنم.» راهبان برای نوشتن سناریوی هر کلیپ

دور هم جمع می‌شوند و هر محتوا را ساعت ۵ صبح منتشر می‌کنند، زیرا به قول خواهر نایبی «اولین کاری که مردم صبح‌ها بعد از بیدار شدن انجام می‌دهند، چک کردن گوشی‌هایشان است.» البته او اعتراف کرد که گاهی از ChatGPT برای ایده گرفتن کمک می‌گیرد.

خواهر «ماریا گراتزیا مانچینی» گفت: «این زنان در طول زندگی رسولی (تبلیغی) خود کارهای زیادی انجام دادند و سپس به نقطه‌ای رسیدند که احساس می‌کردند کمی کنار گذاشته شده‌اند. اما این ابتکار به آن‌ها فرصتی داد تا زیبایی‌های درونشان را بیان کنند، سرگرم شوند و پیام‌های مثبتی منتشر کنند تا بتوانیم در برابر بدی‌هایی که گاهی اطرافمان را می‌گیرد، مقاومت کنیم.»^۱



Digi

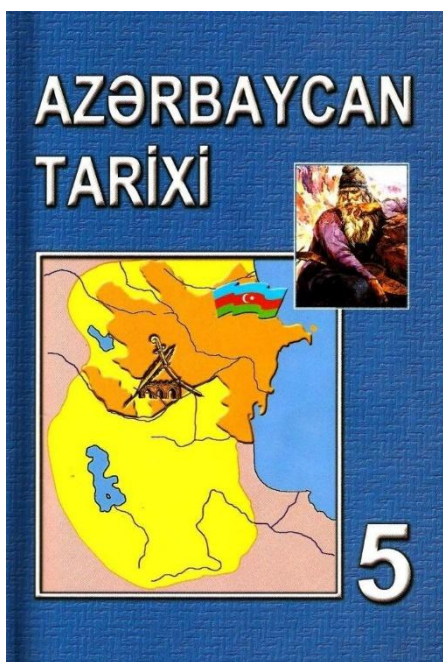


نفوذ علمی اسرائیل



نفوذ صهیونیسم فرهنگی و پروژه استحاله هویتی در آذربایجان

احسان موحدیان، مدرس دانشگاه، کارشناس منطقه قفقاز



جمهوری آذربایجان طی دهه‌های اخیر، رویکردی همدلانه و پیوندهایی راهبردی با رژیم صهیونیستی اتخاذ کرده که به یکی از مبانی اصلی دیپلماسی این کشور بدل شده است. این همگرایی در باکو—تل‌آویو عرصه‌های داخلی آذربایجان نیز تأثیرگذار بوده و سیاست‌گذاری در

حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی آن حول محور همین رویکرد صورت‌بندی می‌شود.

یکی از مهم‌ترین نمودهای این امر، حوزه آموزش و فرهنگ است؛ جایی که بررسی‌ها از اقداماتی در جهت تغییر محتوای درسی و افساد ارزش‌های فرهنگی در چارچوب دیپلماسی یادشده حکایت دارد. بررسی ابعاد و کیفیت تحقق این روند، به‌ویژه در شرایط حساس کنونی منطقه، اهمیتی انکارناپذیر دارد و در عین حال، نمودی از تلاش‌های صهیونیسم سیاسی و متحد آن، مسیحیت صهیونیستی، برای پیشبرد طرح‌های آخرالزمانی یهود افراطی در سطح جهانی به شمار می‌آید. از این رو، در این نوشتار تلاش شده است این موضوع با اشاره به مصادیق و عینیت‌یافتگی‌ها مورد بررسی و واکاوی قرار گیرد و جنبه‌هایی از تلاش‌های اسرائیل برای استحاله هویتی - ماهیتی آذربایجان آشکار شود.

ریشه‌های رویکرد کنونی آذربایجان در قبال رژیم صهیونیستی

برای درک این مبحث، باید به فلسفه شکل‌گیری جمهوری آذربایجان بازگشت؛ در دوران شوروی سابق، با دستکاری واقعیت‌های تاریخی، شمال رود ارس «جمهوری آذربایجان» نام نهاده شد، در حالی که در گذشته، تنها جنوب ارس آذربایجان خوانده می‌شد. این نام‌گذاری جعلی با هدف طرح ادعای «آذربایجان بزرگ» و تجزیه آن منطقه صورت گرفت؛ تلاشی که پس از جنگ جهانی دوم نیز از سوی شوروی سابق دنبال شد. پس از آن نیز شوروی همواره نگاهی طمع‌آلود به آذربایجان

ایران داشت و پروژه جعل تمدن، هویت و تاریخ را در شمال ارس و مناطق آذری زبان پیگیری می‌کرد.

مشابه اقدامات کنونی جمهوری آذربایجان، مانند جعل هویت در مورد نظامی گنجوی، در دوره شوروی نیز رخ می‌داد و تلاش برای جایگزینی خط لاتین در شمال ارس نیز از همان زمان آغاز شد. پس از فروپاشی شوروی، نفوذ فرهنگی و اجتماعی ایران در قفقاز جنوبی آشکار شد و مردم شمال ارس تمایل داشتند با عبور از رود ارس به ایران بیایند و به فرهنگ و تمدن ایرانی علاقه نشان می‌دادند. کمک‌های ایران به آذربایجان در جنگ اول قره‌باغ نیز نقش مهمی در مقاومت و بقای این کشور در برابر ارمنستان ایفا کرد. به تدریج، نگرانی‌ها در اسرائیل و غرب نسبت به تقویت پیوندهای شمال و جنوب ارس افزایش یافت و پروژه ایران‌زدایی و شیعه‌زدایی در شمال ارس در دستور کار قرار گرفت.

حیدر علی‌اف در همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، درباره پیامدهای خطرناک این تحول به مقامات شوروی سابق هشدار داده و تأکید کرده بود که اسلام‌خواهی، تشیع و علاقه به بازگشت به ایران در مناطق شمال ارس، که جمعیتی آذری و مسلمان دارند، احیا خواهد شد. با این حال، به نظر می‌رسد این هشدارها به دلیل مشغله‌های دیگر شوروی چندان جدی گرفته نشد. در ایران نیز، به دلایل مختلف، توجه کافی به ظرفیت‌های شمال ارس صورت نگرفت و حذف نیروهای نزدیک به ایران در باکو، چه از طریق حذف فیزیکی و چه با کنار گذاشتن آنان از مناصب سیاسی و شبکه‌های مهم اقتصادی، و جایگزینی آن‌ها با

نیروهای نزدیک به ترکیه، اسرائیل و انگلیس، زمینه‌ساز تحولات بعدی شد.

گام بعدی: سرمایه‌گذاری بر فرهنگ

برای قابل‌پذیرش کردن این سیاست‌ها نزد افکار عمومی، تمرکز بر حوزه‌های فرهنگی، آموزشی و رسانه‌ای ضروری بود. از این‌رو، از ابتدای قرن بیست‌ویکم و هم‌زمان با تثبیت حضور اسرائیل در جمهوری آذربایجان، در رسانه‌ها، مدارس، آموزشگاه‌ها، دانشگاه‌ها و حتی مهدکودک‌های این کشور، آموزگاران ظاهر شدند و مطالبی در دفاع از اسرائیل، ترویج بحث هولوکاست و تأکید بر «برادری» اسرائیل و آذربایجان وارد محتوای درسی شد. هم‌زمان، تولید محتوا علیه ایران افزایش یافت و ایران در کنار ارمنستان به عنوان دشمن بازنمایی شد. جعل تاریخ، هویت، تمدن و مذهب با هدف شست‌وشوی ذهنی جامعه دنبال می‌شود و تلاش بر آن است که مردم آذربایجان به عنوان دنباله‌ای از تمدن ترکی سنی و اخوانی معرفی شوند؛ به گونه‌ای که گویی تشیع اساساً جایگاهی در این کشور نداشته و تنها در دوره صفوی و با زور شمشیر تحمیل شده است. این روند تا آنجا پیش رفته که شاه اسماعیل به عنوان احیاگر «امپراتوری آذربایجان» معرفی می‌شود؛ امپراتوری‌ای جعلی که هرگز وجود خارجی نداشته است.

در حوزه مذهبی نیز تمرکز بر تحریف آموزه‌های فقهی. سیاسی شیعه در آذربایجان است. حاکمیت باکو مشکلی با دوستی با اسرائیل ندارد،

اما عزاداری امام حسین (ع) را تحریف کرده و آن را در حد یک کنش ملی‌گرایانه فرو می‌کاهد؛ به‌گونه‌ای که به‌جای پرچم «یا حسین»، پرچم آذربایجان جایگزین شود. حضور کودکان در این مجالس ممنوع است، چرا که حاکمان مدعی‌اند این مراسم از نظر روحی به کودکان آسیب می‌زند. در مجموع، تلاش می‌شود هر کنشی که به این مناسک بُعد اجتماعی بدهد و زمینه‌ساز خیزش و احیای مطالبات مذهبی و ملی مردم شود، زیر سؤال برده و مهار شود.

تغییر و استحاله حوزه آموزش و فرهنگ

به هر روی، در کنار اشاعه مضامین همدلانه با رژیم صهیونیستی (همچون به‌رسمیت‌شناسی، بازنمایی مناسبات نظامی و فرهنگی دوجانبه، یا ارزش‌گذاری مثبت بر مفهوم هولوکاست و مظلومیت یهود) در حوزه فرهنگ و آموزش، بخشی از سیاست‌ها نیز به انگاره‌سازی و ایجاد و تقویت باورها و رویکردهای ضد فرهنگ شیعی و محور آن، یعنی ایران، اختصاص یافته است. این روند نمودهای متعددی دارد و ردپای آن را می‌توان در حوزه‌های فرهنگی و نظام آموزشی جمهوری آذربایجان مشاهده کرد؛ به‌ویژه آنکه، چنان‌که پیش‌تر گذشت، با نفوذ مربیان یهودی و راه‌اندازی سازوکار تربیت کادر آموزشی جمهوری آذربایجان در مراکز و نهادهای اسرائیلی، ظرفیت‌ها و بسترهای لازم برای این امر در آن کشور فراهم شده است.

برای درک ملموس‌تر اقدامات صورت‌گرفته در این زمینه، می‌توان به برخی مصادیق اشاره کرد. در حوزه جعل تاریخ، نمونه‌های متعددی

وجود دارد. برای مثال، در کتاب‌های درسی آذربایجان، سال ۱۹۱۸ به‌عنوان تاریخی معرفی می‌شود که نخستین جمهوری در جهان شرق ایجاد شده است؛ بدین‌سان تلاش می‌شود این گزاره القا شود که آن منطقه در اصل یک امپراتوری بوده و در سال ۱۹۱۸ به جمهوری تبدیل شده است.

در نمونه‌ای دیگر، در کتاب کلاس پنجم نظام آموزشی جمهوری آذربایجان، از کشوری به نام «آلبانیا» در شمال ارس یاد شده که در اواخر دوره ساسانی، سپاهیان ایران به آن عقب‌نشینی کرده‌اند؛ حال آنکه اساساً چنین کشوری وجود نداشته است.

یکی دیگر از تحریف‌های تاریخی این کتاب، به ماجرای قیام بابک خرم‌دین مربوط می‌شود. در کتاب مزبور، از قیام ضد عربی - ضد اسلامی بابک به‌عنوان نماد مبارزه مردم آذربایجان و ترکان یاد شده است، در حالی که در آن دوره نه ترکان به ایران رسیده بودند و نه به آران، شروان و شمال رود ارس.

همچنین در اغلب کتب درسی آذربایجان، تلاشی سازمان‌یافته برای القای این موضوع صورت گرفته است که آذربایجان کشوری جدا از ایران بوده است. در همین چارچوب، تبریز به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین و زیباترین شهرهای آذربایجان معرفی می‌شود و اردبیل و دیگر شهرهای این منطقه نیز به‌عنوان مناطقی متعلق به آذربایجان - و جدا از ایران - معرفی می‌گردند.

از دیگر تحریفات تاریخی، قوم‌گرا نشان دادن تمامی شخصیت‌های ایران‌گرا در طول تاریخ است؛ از جمله «جوادخان گنجه‌ای»، که در زمان حضور آقامحمدخان قاجار در شوشی و در جریان محاصره و سقوط آن، نقش مهمی در حفظ این شهر به‌عنوان منطقه‌ای ایرانی ایفا کرد. در منابع آذربایجانی، این شخصیت به‌صورت قوم‌گرا بازنمایی شده و تعلق خاطر او به مذهب تشیع پنهان نگاه داشته شده است. همچنین در این منابع، «ستارخان» به‌عنوان نماد آذربایجان در مبارزه با ایران و روحانیون شیعه معرفی می‌شود؛ روحانیونی که زمین‌های آذربایجانی‌ها را غصب کرده‌اند، و ایران و روسیه نیز در تقابل با ستارخان بازنمایی می‌شوند. جالب آنکه سال گذشته نمایشی درباره ستارخان در تبریز به‌صحنه رفت که همین تصویر تحریف‌شده را بازتولید می‌کرد.

علاوه بر شخصیت‌ها و وقایع تاریخی، اقداماتی در حوزه زبان و قومیت نیز انجام شده است. برای نمونه، در کتاب تاریخ کلاس دهم جمهوری آذربایجان، زبان فارسی به‌عنوان بزرگ‌ترین مانع در مسیر شکل‌گیری فرهنگ ملی آذربایجان معرفی شده است؛ در حالی که زبان فارسی همواره زبان علمی و ادبی حوزه تمدن ایرانی بوده و در مناطق آذری‌زبان نیز زبان آذربایجانی به‌عنوان زبان شعر، احساسات و بیان اندیشه‌های بنیادی به کار رفته و هیچ‌گاه تعارضی میان کاربرد این دو زبان وجود نداشته است.

در کتاب تاریخ کلاس یازدهم نیز جریان «پیشه‌وری» که در پی تجزیه ایران بود - به‌عنوان حرکتی خودجوش و برخاسته از نابرابری‌های

اقتصادی و اجتماعی میان فارس‌ها و آذری‌ها معرفی شده است، در حالی که پیشه‌وری در واقع مجری برنامه شوروی به رهبری استالین برای تجزیه ایران بود، اما این جریان به صورت یک حرکت ملی‌گرایانه بازنمایی شده است. مصادیق در این زمینه فراوان است و افزون بر این حوزه، برخی اصلاحات صورت‌گرفته در کتب درسی، تغییر مواضع پیشین در قبال مسائل مرتبط با اسرائیل را نیز در برمی‌گیرد؛ با این حال، به‌منظور پرهیز از اطاله کلام، در این مجال صرفاً به موارد یادشده بسنده می‌شود.

نکته قابل تأمل، سیر تحولات جاری در محتوای فرهنگی-آموزشی جمهوری آذربایجان تحت تأثیر نفوذهای آشکار و پنهان صهیونیسم است؛ تحولاتی که بسترهای لازم برای استحاله هویتی، تغییر ذائقه و بازسازی نظام‌واره معرفتی جامعه این کشور را فراهم می‌سازد. این امر موضوعی نیست که بتوان به‌سادگی از کنار آن عبور کرد و بی‌تردید تبعات و پیامدهای آن از حیث گستره و عمق، قابل توجه است؛ تا آنجا که بیم سرایت آن به بخش‌هایی از جامعه ما نیز وجود دارد. مقابله با این روند مستلزم شکل‌گیری درکی دقیق از مسئله است؛ به‌گونه‌ای که ضمن بازنمایی ابعاد و اضلاع تحولات معرفتی و نظام ارزشی - اعتقادی این کشور شیعه‌نشین، آثار و پیامدهای آن در سطوح ملی، فراملی و در چارچوب معادلات منطقه‌ای مورد واکاوی قرار گیرد و به‌روزرسانی و اتخاذ رویکردهای متناسب در دستور کار قرار داده شود.^۱

دانشگاه اسلامی تل آویو؛ هجمه نرم اسرائیل به جهان اسلام

«حامد عزالدین»، سردبیر «کویت نیوز»، در مقاله‌ای قابل تأمل به یکی از مهم‌ترین مراکز شیعه‌شناسی جهان در قلب فلسطین اشغالی پرداخته و از اهداف، برنامه‌ها، آثار و تبعات تأسیس و فعالیت این مرکز در میان یهودیان صهیونیست پرده برداشته است؛ موضوعی که در بستر تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران، تحرکات منطقه‌ای آن و ائتلاف‌های هدفمندش با برخی کشورهای اسلامی، به‌ویژه جمهوری آذربایجان و ترکیه، واجد نکاتی مهم و هشدار جدی برای جهان اسلام، به‌خصوص مذهب شیعه، تلقی می‌شود.

عزالدین در این مقاله، گوشه‌هایی از برنامه‌های هجمه نرم اسرائیل در عرصه فرهنگی را به تصویر می‌کشد؛ برنامه‌هایی که با حجمی قابل توجه و دامنه‌ای گسترده در حال اجرا هستند. در ادامه، بخش‌هایی از مهم‌ترین فرازهای این مطلب که با بازتاب رسانه‌ای قابل توجهی نیز همراه بوده، ترجمه و ارائه می‌شود.

«من گزارش‌های متعددی درباره دانشگاه اسلامی تل آویو خوانده‌ام؛ دانشگاهی که در سال ۱۹۵۶ توسط موساد اسرائیل تأسیس شد تا مرجعی برای دانش‌آموزان یهودی جهت آشنایی با فرهنگ و دین اسلامی و تحقق اهداف دیگری باشد که می‌تواند در خدمت نسل‌های یهودی قرار گیرد. به نظر روشن می‌رسد که فعالیت موساد صرفاً به جذب نظامی محدود نمی‌شود، بلکه فراتر از آن، به جذب فرهنگی

فکری نیز می‌انجامد تا بتواند به جوامع اسلامی‌ای که از همزیستی با یهودیان امتناع می‌ورزند، نفوذ و حمله کند.



یهودیان به خوبی از عظمت اسلام «حقیقی» که در آیات قرآن کریم بیان شده، آگاه‌اند. از همین رو، این دانشگاه را که تنها یهودیان در آن تحصیل می‌کنند، تأسیس کرده‌اند تا هر آنچه موجب تحریف اسلام و مسلمانان می‌شود، به دانشجویان آموزش دهند و با تمرکز بر صدها حدیث جعلی که به دروغ به پیامبر اسلام (ص) نسبت داده شده است، تصویری تحریف‌شده از اسلام ارائه کنند؛ به‌ویژه از طریق مطالعاتی که بر بررسی نسخه‌های خطی باستانی یهودی مرتبط با ادبیات کهن یهود تکیه دارد و سرشار از مضامینی با هدف تحریف اسلام و مسلمانان است.

آموزش این دانشجویان زیر نظر روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، دانشمندان علوم سیاسی و متخصصان علوم ارتباطات انجام می‌شود.

دانش‌آموخته این دانشگاه باید برای ارتباط و تعامل با مسلمانان آماده باشد. استادان، شاگرد را در قالبی قرار می‌دهند که از نظر ظاهر، زبان، شیوه سخن گفتن و حتی نام، با شرایط اسلامی سازگار باشد، در عین حال که نوعی ابهام درونی نیز حفظ شود؛ مانند استفاده از نام‌هایی چون ابومصعب الشیشانی یا ابوجنید شمالی.

مراحل آماده‌سازی این دانشجویان زمان‌بر است و مدت زیادی طول می‌کشد تا فرد «مبلغ» بر دانش، آموزه‌های اسلامی، مسائل فقهی و زبان عربی تسلط یابد و بتواند در حد نیاز از آن‌ها بهره‌برد. صدور فتواهای موسوم به «جهاد» از جمله نموده‌های عینی کاربرد این آموزش‌هاست و افراد جذب‌شده معمولاً در هر لحظه آماده‌اند تا در جایگاه رهبران سازمان‌های مسلح «جهادی» ظاهر شوند. آخرین نمونه آن، جریان «داعش» است. سپس روند ادغام فارغ‌التحصیلان آماده‌شده در جوامع عربی آغاز می‌شود؛ همان‌گونه که در دوره‌ای که به دروغ «بهار عربی» نام گرفت، رخ داد و هدف آن‌ها حلال شمردن خون مسلمانی بود که در سوی دیگری جنگید، با این بهانه که او کافر است. «ابوحفص»، یهودی‌ای با نام اصلی «بنیامین افرایم»، به عنوان امام جماعت مسجدی در لیبی فعالیت می‌کرد و بعدها به عضویت خود در موساد اعتراف کرد. مبارزان بسیاری با نام‌های اسلامی مانند الشیشانی، البغدادی، الحلبی و الموسیلی وجود داشتند که اسرائیل آن‌ها را در قلب کشورهای درگیر در جریان موسوم به بهار عربی کاشت.

به نظر می‌رسد تنها شمار اندکی از عرب‌ها و مسلمانان از جزئیات این دانشگاه مشکوک، واقع در مرکز تل‌آویو، آگاهی داشته باشند؛ زیرا ما امور دشمنان خود را نمی‌خوانیم، پیگیری نمی‌کنیم و دغدغه‌ای جدی در این باره نداریم. امروزه این دانشگاه در میان کادر خود از پژوهشگران و استادانی در سطح جهانی بهره‌می‌برد که برخی از آن‌ها برنده جایزه نوبل و دیگر جوایز معتبر نیز شده‌اند.

بخشی از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه به‌عنوان «شیخ» به نقاط مختلف جهان اعزام می‌شوند یا در برخی شبکه‌های ماهواره‌ای اجاره‌ای در جهان عرب و اسلام به اجرای برنامه می‌پردازند. برخی از آن‌ها در قامت شیخ، برخی امام، برخی مفتی، واعظ، قاضی یا در جایگاه معلم مدرسه و دانشگاه فعالیت می‌کنند.

این افراد تحت پوشش‌های یادشده به هر مکانی که نیاز باشد اعزام و مستقر می‌شوند. لهجه مردم کشور هدف و آداب و رسوم آن‌ها را می‌آموزند و سپس برای جلب اعتماد مردم و نزدیک شدن به آن‌ها و تحقق اهداف خود، بافتنه، فریب و کارشکنی‌های نظام‌مند، به آن‌ها پول پرداخت می‌کنند.

این مبلغان، چه پنهان و چه آشکار، از یک سو برای جلب محبت مردم، تحریف دین اسلام، ایجاد تفرقه میان مذاهب و شست‌وشوی اذهان اقدام می‌کنند و از سوی دیگر، به‌ویژه بر جذب و تربیت نسل جوانی تمرکز دارند که تشنه هراندیشه‌ای است که از آنان قهرمان بسازد.

تمرکز اصلی بر روستاهایی است که فقر، جهل و ناآگاهی در میان مردم آن‌ها، همراه با غم و اندوه، گسترده است.

آن‌ها فرد مناسب را برای مکان و شرایط مناسب انتخاب می‌کنند و فضای ایده‌آلی برای موفقیت و خلاقیت او فراهم می‌آورند و او را از هر آسیب و خطری محافظت می‌کنند. این افراد با نام‌هایی چون «یوشیا» (یوسف) یا «موشه» و در قالب همان عناوین مبهم پیش‌گفته، با نام‌هایی مانند «عالم موسی النحاس» یا «النجار»، «شیخ یوسف مغربی»، «یوسف الجزروی»، «حجازی» یا «عراقی» در مناطق هدف نفوذ می‌کنند.

در مورد شخصیتی چون ابوفلان تونسی، که یکی از شاهزادگان یکی از سازمان‌های فعال در شام است و امر و نهی می‌کند، تشریح و فتوا می‌دهد، چگونه می‌اندیشید و چگونه تحقیق و تأیید می‌کنید؟ چه بسا صدها نفر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه اسلامی تل‌آویو در میان ما حضور داشته باشند و در حال پخش زهر خود باشند، در حالی که صدها هزار نفر از مردم ناآگاه ما از آنان پیروی می‌کنند و بی‌آنکه از ماهیت واقعی‌شان خبر داشته باشند، به آن‌ها ایمان می‌آورند. ممکن است در میان آنان کسی را بیابید که خود را ابومصعب می‌نامد، گروهی افراطی تشکیل می‌دهد و در برخی کشورهای عربی دست به عملیات تروریستی می‌زند؛ در حالی که انگشت اتهام به سوی «گروه‌های اسلامی» نشانه می‌رود.»^۱

رمز عبور... افیخای!

خروجی‌های دانشگاه اسلامی تل‌آویو به روایت «سعید الخولی»، نویسنده
و روزنامه‌نگار عرب



دانشگاه اسلامی تل‌آویو مورد توجه شماری از نویسندگان و تحلیلگران عرب بوده و تاکنون مطالب متعددی درباره اهداف، محتوای آموزشی، پیامدها و... آن منتشر شده است. با این حال، شاید یکی از نمونه‌های جالب این مطالب، یادداشت افشاگرانه نویسنده و تحلیلگر عرب، سعید الخولی، درباره برخی از به اصطلاح محصولات (خروجی‌های) این دانشگاه باشد؛ یادداشتی که در آن، ماهیت پنهانی این خروجی‌ها در پس پوشش دین و مذهب و اهداف آن‌ها برای نفوذ خزنده به شریان‌های حیاتی جهان اسلام بازنمایی شده است. از این رو، مطالعه این یادداشت خالی از لطف نبوده و ابعاد دیگری از برنامه‌های پشت پرده

دانشگاه اسلامی تل‌آویو را آشکار می‌سازد. در ادامه، ترجمه این یادداشت به مخاطبان محترم تقدیم می‌شود:

کسانی که کانال‌های خبری ماهواره‌ای و رسانه‌های اجتماعی را دنبال می‌کنند، بدون شک «افیخای ادرعی»، سخنگوی ارتش اسرائیل، را در بیانیه‌ها، توییت‌ها و ویدئوهایش شنیده یا دیده‌اند. آن‌ها قطعاً مجذوب فرهنگ مذهبی اسلامی او شده‌اند؛ فرهنگی که حتی ممکن است برای برخی در جهان عرب و اسلام، از جمله کسانی که خود را واعظان مدرن می‌دانند، دست‌نیافتنی باشد!

این نکته‌ای است که بسیاری درباره دانشگاه اسلامی تل‌آویو نمی‌دانند و او مشهورترین محصول آن به شمار می‌رود! این دانشگاه، یک دانشگاه بسته است، نه یک دانشگاه باز. بیاید تصور کنیم جامعه‌ای کاملاً یهودی، «دانشگاه اسلامی تل‌آویو» را می‌پذیرد و از دانشجویانی که مایل به ثبت‌نام هستند می‌خواهد که یهودی باشند. موساد با دقت، استادانی را که در آنجا تدریس می‌کنند، از میان نیروهای آموزش‌دیده خود انتخاب می‌کند.

دانشجویانی که برای تحصیل در این دانشگاه پذیرفته می‌شوند، بخشی از گروه‌های متعددی هستند که به سراسر جهان اعزام می‌شوند یا در برخی کانال‌های ماهواره‌ای اجاره‌ای در جهان عرب و اسلام جای می‌گیرند. برخی از آن‌ها شیخ، برخی امام، بعضی واعظ، عده‌ای قاضی و برخی معلم در مدارس یا دانشگاه‌ها هستند. این رویکردی قدیمی

است که نه تنها از دل این دانشگاه زاده شده، بلکه شاید یکی از مهم‌ترین بندهای «پروتکل بزرگان صهیونیست» باشد.

با مرور چند نمونه از پیش از تأسیس دانشگاه در سال ۱۹۵۶، می‌توان پیوستگی اهداف این دانشگاه را با پروتکل‌ها دریافت. فارغ‌التحصیلان هر جا که نیاز باشد اعزام و مستقر می‌شوند، گویش‌های محلی، آداب و رسوم، سنت‌ها و نقاط قوت و ضعف جوامع را می‌آموزند و سپس با صرف پول فراوان، اعتماد مردم محلی را جلب کرده و به آن‌ها نزدیک می‌شوند. برخی از ما درباره «توماس ادوارد لارنس» یا «لارنس عربستان»، افسر انگلیسی که به دلیل نقش خود در تحریک نیروهای عرب در جریان شورش اعراب در سال ۱۹۱۶ علیه امپراتوری عثمانی، به بهانه اخراج ترک‌ها از شبه جزیره عربستان، شناخته می‌شود، خوانده ایم. نقش او در راستای ایجاد هژمونی بریتانیا و هموار کردن مسیر پروژه تشکیل یک دولت یهودی بود؛ پروژه‌ای که توسط «تئودور هرتزل» تدوین و توسط «آرتور جیمز بالفور»، وزیر امور خارجه انگلیس، در سال ۱۹۱۷، در آنچه به «اعلامیه بالفور» معروف شد، وعده داده شد. پیش از آن نیز می‌توان داستان عرب‌شناس «هری سنت جان بریجر فیلیبی» (یا «جان فیلیبی» که با نام «شیخ عبدالله» نیز شناخته می‌شد) را خواند؛ نویسنده و افسر اطلاعاتی دفتر مستعمرات انگلیس که نقشی محوری در حذف عثمانی‌ها از شرق عربی، به‌ویژه شبه جزیره عربستان، عراق و شام ایفا کرد و به مفتی حجاز تبدیل شد.



از دیگر نمونه‌های خطرناک این جریان، «یهودا فاضل»، شیخ جاسوس، بود که در سال ۱۹۴۶ از یمن به فلسطین مهاجرت کرد. سازمان اطلاعات صهیونیستی او را به استخدام خود درآورد و از اسلام به عنوان پوششی برای فعالیت‌هایش در موساد بهره گرفت. او نه تنها کل قرآن کریم را همراه با تفسیر و علوم آن حفظ بود، بلکه در مسجد الاقصی نیز امامت می‌کرد. وی مورد اعتماد و علاقه مردم بود و جمعیت از هر سو گرد او می‌آمدند. از سوی دیگر، فاضل حمایت شدیدی از مجاهدان فلسطینی نشان می‌داد، آن‌ها را تشویق می‌کرد و برای پیروزی‌شان دعا می‌خواند.

او شادی فریبنده خود را زمانی که نیروهای شهید «احمد عبدالعزیز» در سال ۱۹۴۸ وارد خان یونس شدند، آشکار ساخت. فاضل به تلاوت قرآن پرداخت، برای پیروزی آنان دعا کرد و فریاد «الله اکبر» سر داد. اطلاعات نظامی مصر که نیروهای مصری را در خان یونس همراهی می‌کردند، به‌ویژه پس از آنکه او نیمه‌شب‌ها برای چند ساعت ناپدید می‌شد، تحت نظرش گرفتند. در نهایت مشخص شد که او اطلاعات مربوط به نیروهای مصری را به باندهای صهیونیستی منتقل می‌کرد. وی طی عملیاتی دستگیر و در برابر کمیته‌ای نظامی متشکل از سه افسر مصری به تیرباران محکوم شد. اما چند یهودا و افیخای مشابه که بذر تفرقه، نزاع و تردید را در میان اعراب و مسلمانان می‌پراکنند، آیا مورد توجه ما قرار خواهند گرفت؟

گزارش مؤسسه انگلیسی از نفوذ اسرائیل در نظام آموزشی جمهوری آذربایجان



مؤسسه انگلیسی IMPACT-se (نظارت بر صلح و تساهل فرهنگی در آموزش مدارس، مستقر در لندن) در فوریه ۲۰۲۵ گزارشی با عنوان «اسرائیل و یهودیان در نظام آموزشی آذربایجان» منتشر کرده است. این گزارش به نکات قابل توجهی از نتایج تحلیل محتوای ۵۳ کتاب درسی در نظام آموزشی جمهوری آذربایجان می‌پردازد. این مطالعه که حاصل مقایسه‌ای جزئی و دقیق میان مضامین منابع درسی در سال ۲۰۱۸ و آخرین نسخه آن‌ها، یعنی سال‌های تحصیلی ۲۰۲۴—۲۰۲۵، با تمرکز بر کیفیت بازنمایی یهودیت و اسرائیل در نظام آموزشی آذربایجان است، در نهایت اذعان می‌کند که کتاب‌های درسی این کشور نشان‌دهنده حمایت فزاینده از اسرائیل و احترام به یهودیان هستند.

با توجه به اهمیت موضوع و برخی نکات مطرح شده درباره کیفیت تحولات رویکردی نسبت به اسرائیل در نظام آموزشی آذربایجان، در ادامه فرازهایی از ترجمه این گزارش ارائه می‌شود که می‌تواند نمایانگر ریشه‌های تشدید رفتارهای اسرائیل گرایانه آذربایجان در دهه اخیر بوده و در عین حال، چشم انداز آتی آن را در سایه چنین نظام واری تربیتی ترسیم کند. این گزارش ۸۰ صفحه‌ای که توسط «الداد جی. پار دو» (Eldad J. Pardo,) و «مادلین فریس» نوشته و تدوین شده، با استقبال رسانه‌های صهیونیستی نیز همراه بوده است.

از جمله، خبرگزاری INS اسرائیل با اشاره به این پژوهش می‌نویسد: آذربایجان نخستین کشور با جمعیت اکثریت مسلمان است که در کتاب‌های درسی خود به موضوع یهودی‌ستیزی پرداخته است. یک اندیشکده بریتانیایی اعلام کرده که این کتاب‌های درسی، چهره‌ای مثبت از یهودیان و اسرائیل ارائه می‌دهند. این گزارش با عنوان «اسرائیل و یهودیان در نظام آموزشی آذربایجان»، به بررسی نظام آموزشی این کشور که عمدتاً شیعه‌مذهب هستند و یکی از آخرین نمونه‌های روابط دوستانه میان آذربایجان و اسرائیل به شمار می‌رود، می‌پردازد. گزارش IMPACT-se تصویر مثبتی از یهودیان و اسرائیل در کتاب‌های درسی آذربایجان برجسته می‌سازد و به‌طور خاص اشاره می‌کند که هولوکاست به عنوان یک نسل‌کشی جمعی شناخته می‌شود. بر اساس این مطالعه، کتاب‌های درسی آذربایجان که ایده‌های تنوع، تساهل، و همچنین هویت ملی سکولار و فراگیر را ترویج می‌کنند، عاری از رگه‌های

اسلام‌گرایی و رادیکالیسم بوده و مناقشه اسرائیل و فلسطین را به صورت متعادل ارائه می‌دهند. این گزارش به پیشرفت‌های امیدوارکننده اشاره کرده و بر به‌روزرسانی‌های سال تحصیلی ۲۰۲۴—۲۰۲۵ و حذف روایت‌های ضداسرائیلی از کتاب‌های درسی تأکید دارد.

مارکوس شف، مدیر اجرایی IMPACT-se، می‌گوید: «کتاب‌های درسی به‌صراحت ارزش‌های اسلام‌گرایی افراطی را که توسط همسایه نزدیکشان، ایران، ترویج می‌شود، رد می‌کنند.»

گزارش IMPACT-se چه می‌گوید؟

«یهودیان و تاریخ یهود، هولوکاست و یهودی‌ستیزی، دانشمندان یهودی، مناقشات اعراب و اسرائیل و نقش و جایگاه یهودیان در آذربایجان» محورهای اصلی بررسی محتوایی کتاب‌های آموزشی آذربایجان در گزارش این اندیشکده انگلیسی است. این محورها در فصل‌هایی مجزا و همراه با ارائه مصادیق ذیل هر موضوع مورد توجه قرار گرفته‌اند. منابع مورد بررسی این گزارش شامل کتاب‌های تاریخ عمومی، هنرهای زیبا، ادبیات، جغرافیا، تاریخ پیروزی، انفورماتیک، ریاضیات، دانش زندگی، تاریخ آذربایجان، دانش جهان و مطالعات زبان است و میزان انطباق محتوای این کتاب‌ها با استانداردهای آموزشی بین‌المللی یونسکو مورد سنجش قرار گرفته است.

در واقع، یکی از نکات متمایزکننده این گزارش، اشتراک‌گذاری مصادیق محوری و بررسی جزئی نکات برآمده از تحلیل محتواست که

همراه با تصاویر متون کتاب‌ها و منابع آموزشی، درک دقیق‌تری از کیفیت تغییرات رویکردی آذربایجان در قبال اسرائیل ارائه می‌دهد. در ادامه، برخی فرازهای این گزارش و نمونه‌هایی از تحلیل‌های محتوایی انجام‌شده بر منابع درسی نظام آموزشی آذربایجان ذکر می‌شود تا فهم بهتری از مسئله حاصل شود:

لزوم الگوسازی از آذربایجان

در مقدمه این گزارش، ضمن تشریح ضرورت‌ها و اهداف این مطالعه، به اهمیت راهبردی جمهوری آذربایجان در منطقه و نقش انکارناپذیر آن در دیپلماسی ایالات متحده و رژیم صهیونیستی اشاره شده و تأکید می‌شود که تحولات رویکردی این کشور در قبال اسرائیل - برگرفته از تحلیل محتوای منابع درسی - باید به مثابه الگویی برای جوامع اسلامی تلقی شود. در ادامه آمده است که سه کشور آذربایجان، قزاقستان و ازبکستان در آستانه دو فرایند مهم و موازی قرار دارند:

اولاً، اگر این کشورها بیش از پیش به سمت اسرائیل گرایش پیدا کنند، به الگوهایی مهم از کشورهای دارای اکثریت مسلمان تبدیل خواهند شد که به تنوع اجتماعی و مدارا اهمیت می‌دهند و پادزهری جدی برای جاه‌طلبی‌های اسلام‌گرایانه منطقه‌ای ایران و متحدانش خواهند بود.

ثانیاً، افزایش گرمی روابط میان اسرائیل و آسیای مرکزی می‌تواند پایگاهی مستحکم‌تر برای ایالات متحده در منطقه ایجاد کرده و نیروهای

تهدیدکننده را از این حوزه دور سازد. به طور خاص، آذربایجان، قزاقستان و ازبکستان نمونه‌های قابل توجهی از کشورهایی با اکثریت مسلمان به شمار می‌روند که هم‌زمان با اسرائیل و ایران روابط دارند. این کشورهای محوری این ظرفیت را دارند که یا روابط خود را با اسرائیل و غرب تقویت کنند، یا در معرض خطر انحراف به حوزه نفوذ افراطی ایران و در پی آن، اتحادهای رو به گسترش تهران با مسکو و پکن قرار گیرند.

به گفته گزارش، کتاب‌های درسی نشان می‌دهند که این جمهوری‌ها چگونه جایگاه خود را تعریف می‌کنند و یافته‌های مطالعات کتاب‌های درسی دلایل متعددی برای خوش بینی فراهم می‌آورد. هر سه کشور به حمایت از صهیونیسم و برجسته‌سازی تروریسم فلسطینی اهتمام دارند و هولوکاست در هر سه کشور، با درجات مختلف، در کتاب‌های درسی پوشش داده شده است. همچنین، تساهل و هماهنگی چندقومیتی به منظور ایجاد تغییرات مثبت بیشتر تقویت شده است. آذربایجان به طور قابل توجهی تا آنجا پیش رفته که می‌توان آن را نخستین کشور شناخته‌شده با اکثریت مسلمان دانست که تعریفی از یهودی‌ستیزی را در کتاب‌های درسی خود گنجانده است.

امتزاج و هضم یهود و ایدئولوژی صهیونیسم در آذربایجان

یکی از محورهای کتاب‌های درسی آذربایجان، ارج نهادن به قومیت یهود و تأکید بر امتزاج و هضم تاریخی آن در جامعه آذربایجان است. در این زمینه آمده است: «به طور کلی، برنامه درسی آذربایجان مطابق با استانداردهای بین‌المللی IMPACT-se در خصوص اسرائیل و یهودیان

است. آذربایجان آزادی مذهب و مدارا را ترویج می‌کند و محیطی باز برای شکوفایی همه ادیان، از جمله یهودیت، ایجاد می‌نماید... نمونه‌هایی از دعاها و مناسک یهودی در برنامه درسی گنجانده شده است. یهودیت در کتاب‌های درسی توجه قابل ملاحظه‌ای دارد و برخی روایات کتاب مقدس به‌عنوان بخشی از نظام آموزشی ارائه شده‌اند. کمک‌ها و نقش‌آفرینی‌های فردی یهودیان در جامعه آذربایجان مورد ستایش قرار می‌گیرد و یهودیان به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از بافت ملی معرفی می‌شوند که هزاران سال با آذربایجان تعامل داشته و میراثی غنی از خود برجای گذاشته‌اند. این امرگامی در جهت بهبود برنامه درسی، به‌ویژه در زمینه فقدان پوشش تاریخ یهودی، تلقی می‌شود.»

طرح به‌رسمیت‌شناسی هولوکاست و یهودی‌ستیزی و درونی‌سازی محکومیت‌آن

برنامه آموزشی آذربایجان به موضوع یهودی‌ستیزی و هولوکاست پرداخته و آن‌ها را به‌عنوان بخشی از محتوای درسی، در چارچوب نفی مطلق رژیم‌های نژادپرست و توتالیتار، ارائه می‌کند. این برنامه تکرار تشویق کرده، بر ظرفیت‌های بالقوه سودمند پناهندگان و مهاجران خارجی تأکید می‌نماید و از ادغام آنان در جامعه حمایت می‌کند. در مجموع، این رویکرد به ترویج فرهنگی سکولار و گشوده می‌انجامد. در این برنامه، مشاهیر یهودی به‌عنوان چهره‌هایی لاینفک در روایت گسترده و جهانی آزادی و روشنگری معرفی می‌شوند. همچنین

نمونه‌های تاریخی، از جمله ماجرای دریفوس و آزار و اذیت یهودیان در روسیه تزاری، مورد بررسی قرار گرفته است.

کتاب درسی تاریخ عمومی پایه نهم به سرکوب یهودیان توسط آلمان نازی پیش از جنگ جهانی دوم می‌پردازد و یهودی‌ستیزی را به‌عنوان سیاست خصومت علیه یهودیان معرفی می‌کند. نهادینه شدن یهودی‌ستیزی در آلمان نازی به‌عنوان «پدیده‌ای شیطانی» توصیف شده و محکومیت آن به‌مثابه گامی مهم در نظام آموزشی آذربایجان قلمداد می‌شود. همچنین تصریح شده است که نسخه ۲۰۲۴ کتاب پایه نهم، مقایسه‌ای مفید میان نازیسم آلمانی و فاشیسم ایتالیایی ارائه داده و برخلاف نسخه ۲۰۱۸، میان این دو تمایز قائل شده است. در همین کتاب، هولوکاست پس از تعریف به‌عنوان یک نسل‌کشی و جنایت سیستماتیک رژیم نازی، با کشتار خوجالی در سال ۱۹۹۲ به‌عنوان تراژدی ملی آذربایجان مقایسه می‌شود تا دانش‌آموزان در کشوری با اکثریت مسلمان، هولوکاست را به‌عنوان یک تراژدی شناخته‌شده جهانی درونی‌سازی کرده و به پیامدهای نفرت و نسل‌کشی بیندیشند.

تقدیس چهره‌های یهودی و کشورهای حامی آن‌ها

برنامه درسی آذربایجان از رویکردی غیرمستقیم برای پرداختن به هولوکاست بهره می‌گیرد که مبتنی بر برجسته‌سازی دانشمندان یهودی گریخته از آلمان نازی و متعاقب آن، تصویرسازی مثبت از ایالات متحده، ترکیه و دیگر کشورهایی است که از آنان استقبال کرده‌اند. در

سراسر برنامه درسی، آلبرت انیشتین به‌عنوان الگویی برای دستاوردهای علمی و آزادی اندیشه معرفی می‌شود و دانش‌آموزان می‌آموزند که وی تابعیت ایالات متحده را دریافت کرده است. گزارش همچنین به بازتاب حمایت مصطفی کمال آتاتورک از یهودیان مهاجر و پذیرش آنان در ترکیه در کتاب‌های درسی آذربایجان اشاره می‌کند؛ امری که در مصادیق ارائه شده، تأثیر آن بر تغییر سبک معماری ترکیه نیز مورد توجه قرار گرفته است. علاوه بر این، به معرفی و تجلیل از زیگموند فروید و فرانکس کافکا در منابع درسی آذری تأکید شده است.

طرح سوگیرانه مناقشات اعراب و اسرائیل و اصلاحات در راستای محکومیت نهانی اعراب و حمایت از رژیم صهیونیستی

مسئله فلسطین و مناقشه میان اعراب و رژیم صهیونیستی در نسخه‌های جدید منابع آموزشی آذربایجان بارویکردی متفاوت مورد طرح و بررسی قرار گرفته است. بر اساس گزارش مؤسسه انگلیسی، این موضع‌گیری در چند محور جلوه‌گر شده که از جمله آن‌ها می‌توان به اصلاح و جایگزینی واژگان به‌کاررفته درباره تجاوزات اسرائیل به سرزمین فلسطین و تأکید بر ضعف‌های نظامی و مدیریتی اعراب در جنگ‌ها اشاره کرد. در گزارش آمده است:

«با بررسی کتاب‌های درسی از سال ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۴، شاهد تغییری تدریجی به‌سوی ارائه تصویری مثبت‌تر از اسرائیل هستیم. نحوه طرح مناقشه اعراب و اسرائیل در کتاب‌های درسی آذربایجان در ویرایش‌های اخیر دستخوش تغییرات قابل توجهی شده و به سمتی حرکت کرده

است که تفاوت‌های ظریفی را آشکار می‌سازد. کتاب‌های درسی پیشین، با اشاره به طرح تقسیم سازمان ملل در سال ۱۹۴۷، مشروعیت اسرائیل را به رسمیت می‌شناختند، اما روایت‌های سوگیرانه را تداوم بخشیده، اسرائیل را به عنوان متجاوز معرفی می‌کردند و در عین حال، نقش کشورهای عربی در آغاز درگیری‌ها را نادیده می‌گرفتند. نسخه‌های ۲۰۲۴ بیانگر تغییری اساسی هستند که این‌گونه محتواها را حذف کرده و بر آغاز درگیری‌ها از سوی اعراب و رد طرح تقسیم ۱۹۴۷ توسط آنان تأکید می‌کنند. محتوای جدید موضعی بی‌طرفانه‌تر اتخاذ کرده و در آن، عباراتی مانند «اشغال شده توسط اسرائیل» با «تسخیر شده» جایگزین شده است و مطالب سوگیرانه درباره شهرک‌سازی‌های اسرائیل و رهبری فلسطین حذف شده‌اند. محتوای کنونی شامل بررسی تأثیر تروریسم فلسطینی بر جهان و نیز تلاش‌های صلح‌طلبانه، همراه با تصاویری از توافق اسحاق رابین و یاسر عرفات در واکنش‌گتن است که بازتاب‌دهنده تصویری مطلوب‌تر از اسرائیل در برنامه آموزشی آذربایجان به شمار می‌رود. با این حال، ویرایش‌های مختلف در این موضوع با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند.»

در ویرایش ۲۰۲۴، محتوای درس بازنویسی شده و مناقشات اعراب و اسرائیل از منظر متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است. در نسخه ۲۰۲۰، علت اصلی درگیری‌ها، عدم پذیرش طرح تقسیم سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ از سوی اعراب عنوان شده بود و نسخه‌های کنونی، ضمن اتخاذ همین رویکرد و بررسی نقطه آغاز تقابل نظامی کشورهای عربی با

اسرائیل، از شکست آن‌ها در تحقق اهداف سیاسی انتقاد کرده و این ناکامی را ناشی از فساد، فرودستی تکنولوژیکی، سوءمدیریت و همسویی جوامع عرب با اتحاد جماهیر شوروی در مقابله با ایالات متحده آمریکا می‌داند. همچنین به‌طور تلویحی اشاره می‌شود که موفقیت‌های نظامی و دیپلماتیک اسرائیل می‌تواند به‌عنوان یک الگو تلقی شود و نه عاملی برای دشمنی. در این نسخه، فلسطینی‌ها به تروریسم در غزه متهم شده‌اند. اشاره ویژه به حوادث تروریستی بین‌المللی بر این نکته تأکید دارد که تروریسم فلسطینی محدود به اسرائیل نبوده و در سطح جهانی نیز تأثیرات منفی برجای گذاشته است. علاوه بر این، تکلیفی برای دانش‌آموزان افزوده شده است که بر اساس آن، موظف‌اند با تحقیق درباره جنایات یک سازمان تروریستی فعال در خاورمیانه، مقاله‌ای تهیه کنند. گزارش در ادامه به متن کتاب تاریخ عمومی پایه نهم، ویرایش سال ۲۰۲۴ (صفحه ۱۲۷)، استناد می‌کند که در آن آمده است: «دلیل شکست کشورهای عربی، فساد در ارتش و مدیریت ضعیف بود. پس از آن، گروه‌های فلسطینی دست به اقدامات تروریستی بین‌المللی زدند. در سال ۱۹۷۳، کشورهای عربی برای بازگرداندن مناطق از دست رفته، جنگ را دوباره آغاز کردند.»

به رسمیت‌شناسی اسرائیل

بر اساس بررسی‌های تحلیلی این گزارش، اسرائیل به‌عنوان یک کشور یهودی در منابع درسی آذربایجان به رسمیت شناخته شده و حتی برخی ویژگی‌ها و برنامه‌های آن در حوزه‌های مختلف، از جمله کشاورزی،

به عنوان الگو معرفی شده است. به عنوان نمونه، در کتاب جغرافیای پایه یازدهم (صفحه ۸۱)، در درس «خانواده‌های زبانی»، اسرائیل به عنوان یک کشور یهودی معرفی می‌شود. گنجاندن دستاوردهای کشاورزی اسرائیل در برنامه درسی جغرافیای پایه یازدهم در آذربایجان، که نوآوری و بهره‌وری در مواجهه با چالش‌های زیست‌محیطی را برجسته می‌سازد، اسرائیل را به عنوان الگویی برای دانش‌آموزان مطرح می‌کند. این متن، دستاوردهای چشمگیر کشاورزان اسرائیلی در غلبه بر شرایط بیابانی را به تصویر می‌کشد و بر بهره‌وری بالای کشاورزی این کشور تأکید دارد.

این امر نشان‌دهنده رویکردی پیش‌رونده در برنامه درسی آذربایجان است که بیانگران است که چگونه آموزش می‌تواند به عنوان ابزاری برای قدرت نرم عمل کرده و بردیدگاه‌های دانش‌آموزان نسبت به همکاری بین‌المللی، نوآوری و توسعه تأثیر بگذارد. برنامه درسی پیشین، اگرچه اسرائیل را به عنوان یک کشور به رسمیت می‌شناخت، اما مملو از تصاویر منفی از اسرائیل به عنوان یک متجاوز بود. تغییرات ارائه شده در سال ۲۰۲۴ نقش مهمی در رفع این موارد ایفا کرده و ارجاعات به صهیونیسم به عنوان یک رژیم نژادپرستانه را حذف کرده است.^۱



نگاهی به تعاملات آموزشی جمهوری آذربایجان و مرکز آموزش اسرائیلی ORT



در بررسی نموده‌ها و ابعاد مسئله «تأثیر و تأثرات/ تعاملات نظام آموزش و پرورش جمهوری آذربایجان و یهودیت افراطی - صهیونیسم»، اشاره و توجه به شبکه آموزشی - با برد بین‌المللی - موسوم به «(ORT)»، امری گریزناپذیر است؛ چراکه این شبکه نقشی انکارناپذیر در آموزش و تربیت معلمان و متعلمان و نیز صدور الگوهای آموزشی - صهیونیست - بنیان - به منطقه قفقاز و به‌طور ویژه جمهوری آذربایجان ایفا می‌کند. این شبکه آموزشی با قدمتی بیش از عمر رژیم صهیونیستی، در ابتدا با هدف ارائه خدمات آموزشی به یهودیان پراکنده در جهان شکل گرفت، اما در ادامه فرایند رشد و گسترش خود و تحت تأثیر سیاست‌های صهیونیسم و یهودیت افراطی، از هدف اولیه فراتر رفت و دایره‌ای وسیع‌تر از پرورش

دانشجویان، معلمان و صدور باورهای یهودیت افراطی را، به‌ویژه در جوامع هدف، در دستور کار قرار داد.

یکی از این نقاط، جمهوری آذربایجان است که با دارا بودن بخش قابل توجهی از یهودیان ساکن در منطقه استراتژیک قفقاز از یک سو، و قرار گرفتن در موقعیت ژئوپولیتیکی حساس از سوی دیگر، از دیرباز به‌منزله یکی از مناطق حضور و فعالیت نمایندگی‌های این شبکه آموزشی صهیونی و نیز یکی از شرکا/همکاران آن در منطقه محسوب می‌شود. نقش این شبکه آموزشی در تربیت و اعزام معلمان به آذربایجان و نیز اصلاحات آموزشی اخیر این کشور در راستای هم‌افزایی با یهودیت و باورهای صهیونی، امری انکارناپذیر است. افزون بر این، این شبکه از آذربایجان به‌عنوان پلی ارتباطی برای بورسیه‌کردن دانشجویان از سایر کشورهایی که فاقد نمایندگی رسمی ORT هستند، بهره می‌برد. در ادامه، مروری اجمالی بر تاریخچه این شبکه، ابعاد تعامل آن با باکو و برخی نکات حائز اهمیت در این زمینه ارائه می‌شود.

دریاره ORT: تاریخچه، اهداف و فعالیت‌ها

ORT مخفف عبارت روسی « Obshestvo Remeslenofo Zemledelcheskofo » (Truda) به معنای «سازمان کار حرفه‌ای و کشاورزی» است. این نهاد در واقع یک شبکه آموزش و پرورش یهودی جهانی است که در سال ۱۸۸۰ در سن پترزبورگ روسیه با هدف کمک به یهودیان برای یادگیری مهارت‌های فنی و حرفه‌ای و به‌نوعی توانمندسازی اقتصادی آنان

تأسیس شد. بنیان‌گذاران این سازمان «نیکولای باکست»، «بارون هوراس گونزبورگ» و «ساموئل پولیاکوف» بودند.

ORT در طول ۵۲ سال نخست فعالیت خود، استانداردهای آموزشی‌اش را ارتقا داد و به ۵۲ هزار یهودی در امپراتوری روسیه، آموزش مهارت‌های حرفه‌ای همچون شیشه‌گری، خیاطی، باغبانی، تعمیر خودرو، کابینت‌سازی و نجاری ارائه کرد. هدف این آموزش‌ها، توانمندسازی یهودیان برای کسب درآمد و رهایی از فقر در آن مقطع زمانی بود. ORT از همان ابتدا برنامه‌های آموزشی خود را متناسب با نیازهای بازار طراحی کرد. در سال ۱۹۰۹، با صنعتی شدن روسیه و افزایش نیاز به نیروی کار ماهر، این سازمان دوره‌هایی در زمینه برق‌کاری و تعمیر خودرو برگزار نمود. پس از جنگ جهانی اول نیز ORT با هدف توسعه مشاغل کشاورزی، اقدام به تأسیس مدارس کشاورزی کرد.

در فاصله سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۵، ORT به تدریج و از طریق تأسیس دفاتر خود در لندن، پاریس، ایالات متحده، آفریقای جنوبی، آرژانتین، شانگهای، ژنو و دیگر نقاط، به یک «اتحادیه جهانی» تبدیل شد و دامنه تأثیرگذاری خود را گسترش داد. این نهاد هم‌زمان با به قدرت رسیدن نازی‌ها، اقدامات گسترده‌ای برای تأمین نیازهای آموزشی یهودیان انجام داد که از جمله آن‌ها می‌توان به تأسیس یک مدرسه و خوابگاه در منطقه «موآبیت» برلین، از طریق نفوذ شاخه بریتانیایی خود، اشاره کرد. پس از جنگ جهانی دوم نیز ORT در فرایند اسکان مجدد پناهندگان یهودی

آلمانی و اتریشی و تأسیس مدارس حرفه‌ای و مراکز آموزشی ویژه بزرگسالان فعال بود.

پس از شکل‌گیری و توسعه «کیبوتص» ها در فلسطین تحت سلطه به اصطلاح قیمومیت انگلیس، ORT نیز نفوذ و فعالیت‌های خود را در این منطقه آغاز کرد و با تأسیس رژیم نامشروع صهیونیستی در سال ۱۹۴۸، با تمرکز بر آموزش مهاجران، به‌طور فعال در ساخت این موجودیت جعلی مشارکت داشت. این سازمان تا سال ۱۹۵۰ به گسترش حضور خود در سایر نقاط جهان، به‌ویژه در الجزایر، مراکش، تونس و هند، ادامه داد. همچنین با ارائه خدمات آموزشی و پزشکی به جامعه یهودیان اتیوپی، زمینه‌های لازم برای مهاجرت آنان به اسرائیل را فراهم ساخت.

در سال ۱۹۹۱، پس از ۲۵ سال غیبت، ORT بار دیگر به روسیه بازگشت و در سال ۱۹۹۵ مدرسه‌ای در مسکو تأسیس کرد. از آن زمان تاکنون، این سازمان توسعه شبکه خود را در دستور کار قرار داده و امروزه در شمار زیادی از کشورهای جهان، مدارس، کالج‌ها، مؤسسات فنی و برنامه‌های آموزشی را اداره می‌کند. بنا بر گزارش‌ها، ORT در سال ۲۰۰۰ حدود ۲۹۰ هزار نفر از پیروان ادیان مختلف و اقشار جوان و بزرگسال را آموزش داده و نزدیک به ۱۰ هزار نفر (معلم، مربی و کارمند اداری) را به استخدام خود درآورده است. ORT هم‌اکنون به عنوان یک سازمان مردم‌نهاد، یک کرسی در پارلمان اروپا نیز در اختیار دارد.

در مجموع می‌توان گفت این نهاد یهودی، امروزه به‌عنوان یک شبکه بین‌المللی آموزشی غیرانتفاعی شناخته می‌شود که هم به جامعه یهودی و هم به سایر جوامع، خدمات آموزشی ارائه می‌دهد. ORT در بسیاری از کشورها، از اروپا و آمریکای لاتین و ایالات متحده گرفته تا آسیا و استرالیا، دارای شعبه و فعالیت است.

برنامه‌های آموزشی ORT حوزه‌های متعددی را پوشش می‌دهد؛ از جمله مدارس تابستانی دانشجویی، برگزاری مسابقات، آموزش تخصصی معلمان، برنامه‌های آی.سی جهانی، شهروندی جهانی و تجربه یهودی. حوزه آی.سی که از زمان تأسیس آن در سال ۱۹۶۰ آغاز به کار کرده است، اجرای بیش از ۳۵۰ پروژه را در آفریقا و آسیا، اروپای مرکزی و شرقی، آمریکای لاتین و حوزه کارائیب در دستور کار داشته است. این پروژه‌ها با اهدافی چون توسعه آموزش فنی و حرفه‌ای، توسعه نیروی کار، توسعه اجتماعی، نهادسازی سازمان‌های مردم‌نهاد، حکمرانی، کشاورزی، توسعه روستایی و شهری و طراحی برنامه‌های آموزشی برای سازمان‌های مردم‌نهاد، وزارتخانه‌های دولتی، خدمات عمومی و شرکت‌های صنعتی و تجاری اجرا می‌شوند و با همکاری دولت‌های ملی و محلی پیش می‌روند. این الگو، شباهت زیادی به برنامه‌های میسیونرهای تبشیری دارد؛ برنامه‌هایی که در آن‌ها، ذیل پوشش ارائه خدمات خیرخواهانه رفاهی، پزشکی و آموزشی و از طریق تأسیس درمانگاه‌ها و مدارس، اهداف نهانی در زمینه استحاله هویتی و تسخیر اذهان دنبال می‌شود.



بخش مرتبط با آموزش تخصصی معلمان نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این حوزه در عمل پوشش‌دهنده و پیشران اهداف اسرائیل در جوامعی است که ORT بدون تأسیس شعبه رسمی در آن‌ها، در مسیر نفوذ به نظام آموزش و پرورش و استحاله محتوای آموزشی حرکت می‌کند. بر اساس توافق‌نامه‌های این سازمان با نهادهای مرتبط در این جوامع، معلمان و استادان - به ظاهر با هدف کسب مهارت‌های تخصصی آموزشی - به اسرائیل اعزام می‌شوند و در پایان این دوره‌های بورسیه، الگوهای آموزشی مورد نظر رژیم صهیونیستی را در کشورهای خود پیاده‌سازی می‌کنند.

جمهوری آذربایجان نمونه‌ای قابل توجه در این زمینه است؛ کشوری که طی چند سال اخیر اصلاح و بازنویسی محتوای درسی با رویکردی همدلانه با اسرائیل را در دستور کار قرار داده و هم‌زمان شمار قابل

توجهی از دانشجویان و معلمان خود را برای گذراندن دوره‌های تخصصی به مراکز ORT در اسرائیل اعزام کرده است. در ادامه به این موضوع پرداخته می‌شود، اما پیش از آن لازم است به ریشه‌ها و زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری چنین بستری اشاره گردد.

ORT و جمهوری آذربایجان

ارتباط و تعامل جمهوری آذربایجان با شبکه آموزشی ORT اسرائیل، یکی از جلوه‌های قابل توجه دیپلماسی همدلانه این کشور با رژیم صهیونیستی است که ریشه‌های آن را باید در پیشینه تاریخی حضور یهودیان در آذربایجان و منطقه قفقاز جست‌وجو کرد.

جامعه یهودیان آذربایجان یکی از جوامع نسبتاً قدیمی یهودی به شمار می‌رود که در شهرهایی چون باکو، قوبا و دیگر مناطق این کشور سکونت داشته‌اند. گروه‌های اصلی یهودی در جمهوری آذربایجان شامل یهودیان کوهستانی، اشکنازی، گرجستانی، کریمچاک‌ها، یهودیان کرد، یهودیان بخاری و همچنین گروه‌هایی با ریشه‌های یهودی - غیریهودی مانند سوبوتنیک‌ها و «گر»ها هستند. در سال ۱۹۷۰، آذربایجان بالاترین جمعیت یهودی خود را تجربه کرد و حدود ۱۴ هزار و ۸۸۲ یهودی در این کشور زندگی می‌کردند. از این تعداد، حدود ۳۰ هزار نفر طی سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۷ به اسرائیل مهاجرت کرده و عمدتاً در تل‌آویو و حیفا ساکن شدند.

در حال حاضر، شمار قابل توجهی از یهودیان آذربایجانی‌الصل در شهرهای مختلف فلسطین اشغالی زندگی می‌کنند و نهادها و

انجمن‌های متعددی را تأسیس و اداره می‌نمایند. «انجمن بین‌المللی اسرائیل و آذربایجان» مستقر در شهر «کریات-بیالیک» از جمله این نهادهاست که در سال ۲۰۰۷ با رهبری «یوسف شگال» (نماینده کنست رژیم صهیونیستی) تأسیس شد.

رویداد	سال
تأسیس ORT در سنت پترزبورگ، روسیه	۱۸۸۰
گسترش مدارس و کارگاه‌ها در امپراتوری روسیه	۱۹۱۷-۱۸۹۰
افتتاح دفتر مرکزی ORT در برلین، سپس در پاریس	۱۹۲۱
فعالیت در آلمان نازی برای کمک به یهودیان تحت فشار	۱۹۳۰
ادامه آموزش در گتوها و کمپ‌های کار اجباری (حتی آشویتس)	۱۹۴۵-۱۹۴۰
تأسیس مدارس و کارگاه‌ها در کمپ‌های آوارگان پس از جنگ	۱۹۴۸-۱۹۴۵
آغاز فعالیت گسترده ORT در اسرائیل، ساخت مدارس حرفه‌ای برای مهاجران	۱۹۴۸
گسترش به آمریکای لاتین، آفریقا و ایالات متحده	۱۹۵۰-۱۹۶۰
تقویت نقش در اروپا، اسرائیل و آمریکای لاتین	۱۹۷۰-۱۹۸۰
با فروپاشی شوروی، بازگشت ORT به روسیه، اوکراین، و قفقاز	۱۹۹۱
تمرکز بر STEM، آموزش دیجیتال، و نوآوری؛ حضور در بیش از ۳۰ کشور	۲۰۰۰ تا امروز

جدول زمانی تاریخ ORT

انجمن‌ها و مؤسسات یهودی فعال در جمهوری آذربایجان از مصادیق این نفوذ به شمار می‌آیند که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- انجمن دوستی آذربایجان و اسرائیل
- آژانس یهودی (Soxnut)
- مؤسسات خیریه بزرگ یهودی مانند Vaad-L-Xatzola و Joint
- انجمن بشردوستانه زنان یهودی آذربایجان
- مدارس دینی یهودیان موسوم به «یشیوا» (Yeshiva)
- انجمن روابط فرهنگی «آذربایجان—اسرائیل»
- و سایر نهادهای مشابه

همچنین از گذشته تاکنون حدود ۱۱ کنیسه در منطقه آذربایجان وجود داشته که در حال حاضر هفت کنیسه بازسازی شده و فعال هستند.

در این میان، سازمان ORT به عنوان یکی از نهادهای اسرائیلی متنفذ در جمهوری آذربایجان مطرح است که فعالیت‌های خود را عمدتاً از طریق همکاری با نهادهای دولتی این کشور پیش می‌برد. بر اساس شواهد موجود، تاکنون قراردادهای همکاری متعددی میان باکو و تل‌آویو در زمینه اعزام معلمان به مراکز آموزشی ORT منعقد و اجرایی شده است. طبق گزارشی که در نشریه یهودی (JUF) «شیکاگو منتشر شده، در اواخر سال ۲۰۱۷ نشستی با حضور «آرتور لینک» (سفیر سابق رژیم

صهیونیستی در آذربایجان و مشاور بازنشسته وزارت امور خارجه) و «میکائیل جباروف» (وزیر وقت آموزش و پرورش آذربایجان) در باکو برگزار شد که می‌توان آن را نقطه آغاز رسمی اعزام معلمان و کادر آموزشی آذربایجان به اسرائیل دانست. در پی این نشست، نخستین قرارداد همکاری منعقد شد و ۵۰ معلم دبیرستان و ۱۰ مدیر برای گذراندن دوره‌ای آموزشی به اسرائیل اعزام شدند.

نکته قابل تأمل، تصریح نشریه IUF بر اهداف این پروژه است. این گزارش با نقل سخنان لینک می‌نویسد: «لینک این همکاری‌های آموزشی را موضوعی دلگرم‌کننده از تلاش‌های دولت یهود در ساخت نسل بعدی کودکان آذری توصیف کرد. چنین همکاری‌هایی به‌ویژه برای اسرائیل اهمیت دارد، چراکه آذربایجان کشوری سکولار با اکثریت مسلمان و هم‌مرز با ایران است. از زمان برقراری روابط دیپلماتیک در سال ۱۹۹۲، تجارت دوجانبه عمدتاً بر دفاع و انرژی متمرکز بوده و یک سوم بنزین اسرائیل از آذربایجان تأمین می‌شود. آموزش نوآورانه ORT شامل همکاری چندرشته‌ای میان معلمان، پروژه‌های دانش‌آموزمحور و حتی اختصاص زمان استراحت برای کاوش فکری دانش‌آموزان است.»

حدود دو سال بعد، گروه دوم متشکل از ۵۰ معلم - که اغلب زنان ۲۰ تا ۳۰ ساله بودند - دوره ۴۲ روزه خود را در مرکز تحقیق و توسعه ORT در منطقه «یاد الیاهو» تل‌آویو به پایان رساندند. پس از آن نیز ۲۱ مدیر آموزشی دیگر از آذربایجان به اسرائیل اعزام شدند.



جلسه انتقال سیستم آموزشی آذربایجان به مدل شبکه ORT اسرائیل، همراه با حضور «آرتور لینک» سفیر سابق اسرائیل در آذربایجان، یازدهم سپتامبر ۲۰۲۲ میلادی

وبسایت «تایمز اسرائیل» در گزارشی درباره این موضوع می‌نویسد: «پروژه آذربایجان از نظر تعداد شرکت‌کنندگان، بزرگ‌ترین پروژه ORT تاکنون است.» این وبسایت در ادامه با نقل اظهارات لینک تأکید می‌کند: «در دنیای امروز، همکاری یک کشور مسلمان با اسرائیل و اعزام زنان آن کشور به اسرائیل اتفاقی نادر است. این فقط یک برنامه آموزشی ساده نیست. آن‌ها می‌گویند یک تانک کمتر بخرد و پول خود را صرف آینده واقعی‌تان کنید... امیدواریم این برنامه غیرمعمول برای سال‌های متمادی با موفقیت ادامه یابد.»

تایمز اسرائیل همچنین می‌نویسد: «تا سال ۲۰۱۹، ۱۰۰ معلم از این جمهوری سابق شوروی، آذربایجان، از تل‌آویو بازدید کردند تا جدیدترین تکنیک‌های آموزش علوم و فناوری را بیاموزند و در کلاس‌های درس خود به کار گیرند. آموزش برای این کشور مسلمان عمدتاً شیعه با جمعیتی حدود ۱۰ میلیون نفر- که انتظار می‌رود ذخایر نفت فراساحلی آن تا سال ۲۰۴۵ به پایان برسد- اهمیتی حیاتی دارد.»

روند تبادلات و همکاری‌های فوق‌الذکر میان ORT و حوزه آموزشی آذربایجان همچنان تداوم دارد. اقدام دولت باکو در اصلاح و تغییر محتوای کتب درسی در پایه‌های مختلف آموزشی، نمود عینی و نتیجه اولیه این تعاملات دوجانبه است؛ روندی که در نهایت به پرورش نسلی با چارچوب‌های ذهنی اسرائیل‌گرایانه منجر خواهد شد.

جلسه انتقال سیستم آموزشی آذربایجان به مدل شبکه ORT اسرائیل، با حضور «آرتور لینک» سفیر سابق اسرائیل در آذربایجان، یازدهم سپتامبر ۲۰۲۲ میلادی

کنشگری‌های ایدئولوژیک ORT

اهمیت اهداف نهانی ORT و دامنه اثرگذاری آن بر متعلمان و نظام‌واره معرفتی جوامع هدف - از جمله آذربایجان - زمانی روشن‌تر می‌شود که جنبه‌های غیرآموزشی و رویکرد ایدئولوژیک این نهاد مورد مذاقه قرار گیرد. این موضوع در وب‌سایت ORT نیز به‌صراحت مورد

اذعان قرار گرفته و در تشریح ساختار، اهداف و چارچوب عملکردی این نهاد، بخشی به تبیین «مواضع» اختصاص یافته است.

در همین راستا و در پی حمله رژیم صهیونیستی به کشورمان، وبسایت مزبور در بخشی با عنوان «مدارس ORT در سراسر جهان در کنار اسرائیل ایستاده‌اند» اعلام می‌کند: «دانش‌آموزان و معلمان مدارس ORT در سراسر جهان با افتخار حمایت خود را از اسرائیل نشان داده‌اند. مدارس گرد هم آمده‌اند تا برای کشور اسرائیل و سربازان قهرمانش دعا کنند، سرود «هاتیکوا» بخوانند و شمع‌های یادبود روشن کنند. همچنین ORT جهانی یک رویداد همبستگی برای همه مدارس برگزار کرد تا از طریق زوم گرد هم آیند و حمایت خود را نشان دهند.» در ادامه نیز مجموعه‌ای از ویدئوهای مرتبط با کنشگری حمایتی مدارس ORT از رژیم صهیونیستی در نقاط مختلف جهان منتشر شده است.

البته رویکردهای ایدئولوژیک صهیونیستی این نهاد به ظاهر آموزشی، مسیوق به سابقه است. چنان‌که در «دانشنامه صهیونیسم و اسرائیل» ذیل مدخل ORT آمده است: «اگرچه ORT سازمانی تخصصی در زمینه آموزش مهارت‌های یهودیان است، اما این سازمان، مانند سایر نهادهای یهودی، در دیگر مسائل مرتبط با یهودیان و به‌ویژه رژیم صهیونیستی نیز اعلام موضع می‌کند. مواضع ORT را می‌توان در طول نشست‌های سالیانه آن به خوبی استخراج کرد. برای نمونه، در اجلاس سالیانه ۲۶ و ۲۷ ژانویه ۲۰۰۳ در اسرائیل، با حضور ۴۱۰ نماینده ORT از سراسر جهان - که بر اساس توافقات نشست سال پیش ORT در

کیپ‌تاون برگزار شد - موضوعاتی چون فلسطین، تروریسم، اوضاع اقتصادی به‌ویژه در آمریکای لاتین و شرایط متحول جهانی مورد بحث قرار گرفت. در این نشست، موشه کتساف رئیس‌جمهور وقت [رژیم صهیونیستی]، شلومو بن عامی وزیر خارجه سابق، گابی کادوش شهردار ایلات و رئیس دیوان عالی رژیم صهیونیستی نیز سخنرانی کردند. از دیگر مواضع ORT می‌توان به ارسال نامه به جرج بوش و آریل شارون برای ابراز همدردی با انفجار فضایی کلمبیا و مرگ فزانورد یهودی آن اشاره کرد.»

اقدام اخیر این نهاد در سازمان‌دهی کارزار حمایتی از اسرائیل در جنگ ۱۲ روزه، آشکارترین نمود این رویکرد است و نشان می‌دهد اهداف اولیه این شبکه - یعنی آموزش مهارت‌های فنی و حرفه‌ای برای نجات یهودیان از فقر - اکنون به پوششی برای پیشبرد اهداف اصلی آن تبدیل شده است. از این رو، برگزاری تورهای کارورزی سالانه در اراضی اشغالی برای معلمان آذربایجانی و آموزش روش‌های نوین آموزشی به آنان در ۲۵۰ مؤسسه آموزشی در ۶۰ شهر اسرائیل، با حدود یکصد هزار دانش‌آموز و دانشجو، موضوعی نیست که بتوان به‌سادگی از کنار آن گذشت.

اثرگذاری بر نظام‌واره معرفتی سرمایه اجتماعی آذربایجان و استحاله تدریجی هویت دینی - ملی آن، محصول نهایی نفوذ شبکه‌های صهیونیستی همچون ORT خواهد بود؛ امری که نه تنها با توجه به ابعاد راهبردی جمهوری آذربایجان و شرایط کنونی منطقه، حائز اهمیت است، بلکه با در نظر گرفتن تبلیغات گسترده آژانس‌های جذب دانشجو در

کالج‌های کشورهای همسایه - به‌ویژه آذربایجان و ارمنستان - در سال‌های اخیر، از منظر احتمال حضور دانشجویان ایرانی در این مراکز و دریافت محتوای آموزشی اسرائیل گرایانه تحت نظارت فارغ‌التحصیلان و دوره‌دیدگان شبکه‌های آموزشی اسرائیلی نیز واجد مخاطره است. چنین وضعیتی می‌تواند به اشاعه فرایند استحاله هویتی در میان نسل جوان کشورمان بینجامد؛ امری که ضرورت مداقه و توجه جدی به این موضوع را گوشزد می‌کند.



کارگاه آموزشی برای دانش‌آموزان آذربایجانی در حضور مربیانی که به اسرائیل سفر کرده‌اند، از جمله «امین امرالله‌اف»، وزیر آموزش و پرورش کشور آذربایجان



گزارش

کسنزانیه؛ راهبرد «سلیمانیه، پایتخت تصوف جهان»



کسنزانیه، یکی از فرقه‌های صوفی مهم در میان کردهای سنی‌مذهب است که پیروانی در عراق، ایران و ترکیه دارد. این فرقه از سوی «عبدالکریم حسین‌شاه کسنزان» (از سادات برزنجی^۱ و اهل تسنن) تأسیس شد. نام «کس نزان» از زبان کردی به معنای «کسی نمی‌داند» گرفته شده که به اصطلاح به حالت عرفانی این فرقه اشاره دارد. کسنزانیه به‌ویژه از فرقه «قادریه» منشعب شده و خود را به امام علی (ع) منتسب می‌سازد. این فرقه به آموزه‌هایی چون لزوم سرسپردگی به قطب (رهبری)، ذکرگویی، سماع و ریاضت به جای پایبندی به شریعت تأکید دارد. آنها به باور «شریعت، طریقت و حقیقت» معتقدند که بر اساس آن، شریعت را صرفاً ظاهر دین می‌دانند و به وسیله اعمال - به

۱ سادات برزنجی، خاندان کرد از شیوخ طریقت «نوربخشیه» و «قادریه» در سلیمانیه هستند.

اصطلاح- عرفانی به دنبال رسیدن به حقیقت و فنا هستند. در کسنزانیه، پایبندی به شریعت نسبت به دیگر فرقه‌های صوفی، کم‌رنگ‌تر است. سیاست جذب حداکثری از دیگر ویژگی‌های این فرقه است که توجه به مذهب و دین خاص را کم‌رنگ کرده و بیشتر به جذب اعضای جدید به واسطه آموزه‌های عرفانی تأکید دارد. رهبری کسنزانیه هم‌اکنون در دست «نهره کسنزان» قرار دارد و حمایت قبایل کرد از این فرقه، به‌ویژه در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی، حائز اهمیت است.

تحركات و فعاليت‌ها

یکی از محورهای مهم در بررسی فرقه کسنزانیه، توجه به تحركات و اقدامات آن در حوزه مسائل سیاسی است. این فرقه به دلیل ارتباطات عمیق با قبایل کرد در عراق، ترکیه و تا حدودی ایران، همواره از نقش مهمی در تحولات سیاسی منطقه برخوردار بوده است. شاید بتوان نقطه آغاز این نفوذ چشمگیر را حکومت بعث و به‌ویژه در دوران «صدام حسین» دانست. در آن زمان، صدام حسین با اجرای پروژه «الحمله الایمانیه» سعی داشت شکست خود در جنگ خلیج فارس را با جلب حمایت دینی، جبران کند. در این راستا، فرقه کسنزانیه از حمایت ویژه دولت بعث برخوردار شد و مجوز فعالیت‌های سیاسی و دینی در عراق را دریافت کرد. این همکاری‌ها به تحركات سیاسی قابل توجهی منجر شد، از جمله:

- تأسیس «تجمع الوحده الوطنیه العراقی» (۲۰۰۱)

- همکاری با «ایاد علاوی»، سیاستمدار ملی‌گرا (۲۰۰۳)
- انتخاب «گاندی کسنزانی» (پسر «محمد کسنزانی»، رهبر سابق و متوفی فرقه) در پارلمان عراق و همکاری با «حزب تقدم»
- انتخاب «جنید کسنزانی» (فرزند دیگر محمد کسنزانی) در پارلمان استان «الانبار»
- سمت وزارت اقتصاد عراق برای «ملاس کسنزانی» (فرزند محمد کسنزانی) در دوره «حیدر العبادی» (برکناری به دلیل فساد)
- همکاری با سازمان «سیا» در حمله به عراق و سرنگونی صدام
- تمرکز بر مناطق عرب‌زبان عراق، با اولویت استفاده از زبان عربی برای جذب

الطريق القادر على كل شيء



پس از جانشینی نهر و کسنزان، تحرکات سیاسی این فرقه وارد مرحله جدیدی شده و دایره نفوذ آن از مرزهای عراق فراتر رفته است. به عبارت دیگر، فرقه کسنزانیه تنها به سطح ملی اکتفا نکرده و اهداف فراملی را دنبال می‌کند. یکی از این اهداف، تأسیس یک مرکز جهانی در ایالات متحده و راه اندازی دانشگاه بین‌المللی علوم انسانی به نام «کسنزانیه» است که مورد توجه ویژه نهر و قرار دارد. کسنزانیه، شهر سلیمانیه (عراق) را به عنوان «پایتخت تصوف جهان» عنوان کرده و قصد دارد آن را به عنوان نماینده اسلام در سطح جهانی معرفی کند. این رویکرد در رقابت با دیگر جریان‌های مدعی نمایندگی اسلام، مانند شاخه «آقاخانیه» فرقه اسماعیلیه که به ویژه در زمان رهبری (کریم آقا خان) متوفی در بهمن‌ماه ۱۴۰۳^۱ به دنبال ایجاد پایگاهی در «لیسبون» (پرتغال) بوده است، قرار دارد و همین‌طور، واتیکان بکتاشیه در آلبانی. همه این‌ها در حالی است که نهر و بر جدایی از سیاست تأکید می‌کند، اما مضاف بر توضیحات پیش گفته، از گزارش‌ها و شایعات پیرامون ارتباطات این فرقه با سازمان‌های خارجی مانند سیانو می‌توان چشم‌پوشی کرد. به نحوی که مطرح شده عناصر کسنزانیه با «جان

۱ کریم الحسینی، معروف به «آقاخان چهارم». ۱۶ بهمن‌ماه ۱۴۰۳ در ۸۸ سالگی درگذشت و فرزند ارشدش، «رحیم»، عنوان پدر را به ارث برد و به عنوان «آقاخان پنجم»، رهبری این فرقه را بر عهده گرفته است.

بولتون» (مشاور اسبق امنیت ملی آمریکا) برای تشدید اعمال فشارهای مختلف به ایران نیز مکاتبه داشته‌اند.^۱

شگردهای و ابزارهای جذب

عضوگیری در کسنزانیه، اهمیت محوری دارد؛ چراکه تحقق منویات آن در حوزه توسعه و تعمیق دامنه نفوذ در مناطق هدف، از این رهگذر امکان‌پذیر است. این فرقه بدین منظور از ابزارهای رسانه‌ای متنوعی استفاده می‌کند که علاوه بر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، شامل چندین روزنامه و مجله، کتاب (از جمله تألیفات چند جلدی)، شبکه ماهواره‌ای تخصصی نیز می‌گردد. در کنار نمایش آداب و رسوم - به اصطلاح- تشریف، خرق عادات به عنوان «کرامات»، سماع و دف‌نوازی برای ایجاد جذابیت‌های بصری، یکی از مضامین محوری این رسانه‌ها، مدح و منقبت اهل بیت (ع) از جمله امام علی، امام حسن، امام حسین و امام رضا (ع) است، البته هم‌ردیف با سران و رهبران فرقه؛ که نشان دهنده تلاش کسنزانیه برای جلب اعتماد شیعیان و جذب ایشان است.

شیعیان: جامعه هدف کسنزانیه

با وجود تعلق به مذهب اهل سنت، توجه و تمرکز زیادی بر جذب شیعیان، به ویژه شیعیان ایران و عراق دارد. قراین زیادی در این رابطه

موجود است و می‌توان آن را ذیل چند شگرد محوری بدین شرح بیان داشت:

مراسم آیینی: یکی از شگردهای کسنزانیه برای پیشبرد پروژه نفوذ خود در ایران، به ویژه در میان شیعیان، برپایی مراسم آیینی آمیخته با عناصر مذهبی و فرهنگی است. مانند، «دعوت زمستانه» و «پیرشالیار» که به لطف تورهای گردشگری و ثبت ملی، در سال‌های اخیر برجسته‌تر نیز شده است.

تقریب‌نمایی: کسنزانیه با اقداماتی مانند برپایی موکب در ایام پیاده‌روی اربعین، دایر کردن تکایا و برگزاری مراسم عزاداری یا مدح اهل بیت (ع)، همچنین سفر برخی چهره‌ها و سرانش به اماکن مقدس ایران و شرکت در مراسم مذهبی شیعیان، می‌کوشد از طریق هم‌پوشانی فرهنگی و دینی، ضمن بسترسازی برای پذیرش اجتماعی، در عین حال، قرائتی نوین از اسلام به اصطلاح غربی‌ها، غیر متعصبانه، دارای رویکرد تسامح و تساهل (چه بسا برخوردار از گرایش‌های پلورالیستی/ کثرت‌گرایانه) عرضه دارد که تا حد زیادی به مؤلفه‌های اسلام لیبرال هماهنگ با دیپلماسی امریکا تنه می‌زند.

فعالیت در پوشش نهادهای خیریه: این مراکز ذیل پوشش ارائه خدمات مختلف مانند درمان افسردگی، ترک اعتیاد، تقویت معنویت و آموزش شادی و... به ترویج نهانی آموزه‌های لیبرال‌گرایانه کسنزانیه و بسترسازی برای پذیرش در جامعه مبادرت می‌ورزند.

کنش‌های میدانی

یکی از برجسته‌ترین وقایع مرتبط با این فرقه، مرگ محمد کسنزانی و جانشینی فرزندش، نهرودر سال ۱۳۹۹ بود. این رویداد با تبلیغات وسیع رسانه‌های خارجی و تحریک احساسات مریدان، به بحرانی امنیتی در منطقه غرب کشور تبدیل شد. پس از درگذشت محمد کسنزانی، نهرود با فراخواندن مریدان برای حضور در مراسم خاکسپاری در سلیمانیه عراق، تجمعی را در مناطق مرزی رقم زد.

فرقه کسنزانیه با تکیه بر دو عنصر مذهب و قومیت و تدارک توسعه دامنه نفوذ خود در جوامع هدف، به ویژه شیعیان ایران، ذیل شعار خود یعنی (سلیمانیه، پایتخت تصوف جهان) و در نگاهی کلان، در مسیر اهداف دیپلماسی شبکه‌سازی اسلام لیبرال امریکا با بازوی تصوف، گام می‌برد. اهم محورهای این حرکت را می‌توان در موارد زیر بیان نمود:

۱. **سودای زعامت جهانی:** تلاش این فرقه برای تسلط بر جریان تصوف جهانی، با تمرکز بر قومیت کرد و مذهب تسنن، بستری برای نفوذ فرهنگی و مذهبی در مناطق هدف، به ویژه ایران، کرده است.
۲. **حرکت در مسیر اسلام لیبرال و ارائه مدلی از اسلام:** که با حوزه اقتدار مسلمانان بیگانه و به جوامع مطلوب امریکا نزدیک‌تر باشد.
۳. **پیوند قومیتی و مذهبی:** امتزاج ماهیتی کسنزانیه با قومیت کرد و مذهب تسنن، در کنار نفوذ آن در منطقه کردستانات (ایران، عراق و ترکیه)، زمینه تحریکات و انحرافات و جذب شیعیان را فراهم می‌سازد.

۴. واگرایی و تجزیه‌طلبی: تحركات قومی-مذهبی مستقیم و غیرمستقیم کسنزانیه، بستر را برای ایجاد نگرش‌های تجزیه‌طلبانه با محوریت این فرقه مهیا می‌نماید.

۵. نفوذ در شیعیان ایران: گسترش کمی و کیفی فعالیت‌های کسنزانیه با استفاده از ابزارهایی نظیر موبک‌ها، خانقاه‌ها، آرامگاه‌ها، رسانه‌های اجتماعی-تحت مجوزهای رسمی-می‌تواند نشانه‌ای از وجود برنامه‌های بلندمدت برای تغییر جغرافیای اعتقادی-ارزشی شیعیان باشد.^۱

درخواست برای تکرار «نسل‌کشی غزه» در بنگلادش



اظهارات «سویندوآدیکاری»، عضو حزب ملی‌گرای هندوی حاکم هند و عضو پارلمان ایالت بنگال غربی، پس از آنکه خواستار مقابله با

بنگلادش همانند نحوه رفتار اسرائیل در نوار غزه شد، انتقادات گسترده‌ای را در هند برانگیخت.

آدیکاری در مورد تنش‌های جاری با بنگلادش گفت: «ما باید به بنگلادش درسی بدهیم، همانطور که اسرائیل در غزه داد.»

آدیکاری افزود: هند که نزدیک به یک میلیارد هندو دارد، «توسط دولتی اداره می‌شود که در خدمت منافع هندوها است.»

این اظهارات خشم محافل سیاسی و رسانه‌ای داخل کشور را برانگیخت. حزب کنگره ترینامول، حزب حاکم را به قرار دادن «نفرت و عدم تحمل در قلب اقدام سیاسی» متهم کرد و اظهارات آدیکاری را «سخنان نفرت‌پراکن» توصیف کرد.

از سوی دیگر، «ساگاریکا گوش»، از چهره‌های برجسته همین حزب، گفت: آدیکاری صریحاً خواستار «عملیاتی مشابه آنچه در غزه اتفاق افتاد» علیه بنگلادش شده است.

وی گفت: دولت نارندرا مودی «پیام‌های ظریفی مبنی بر اینکه حکومت فقط برای هندوها محفوظ است» ارسال می‌کند و افزود که «این سیاست کثیف تفرقه بینداز و حکومت کن در بنگال جواب نخواهد داد.»

این تحولات در بحبوحه تشدید تنش‌ها بین دهلی نو و داکا رخ می‌دهد که با ادعاهایی مبنی بر تلاش‌های هند برای بی‌ثبات کردن بنگلادش پیش از انتخابات برنامه‌ریزی شده برای سال آینده و همچنین اعتراضات در بنگلادش با درخواست استرداد حسین و واجد،

نخست وزیر سابق که به اعدام محکوم شده و در هند اقامت دارد، تشدید شده است.

در همین ارتباط، بنگلادش، پرانای ورما، کمیسر عالی هند در داکا را احضار کرد، در حالی که هند نیز در اقدامی متقابل، ریاض حمیدالله، کمیسر عالی بنگلادش در دهلی نو را به دلیل نگرانی‌های متقابل در مورد وضعیت امنیتی احضار کرد.^۱

ابوظبی و همکاری با گروه‌های سلفی یمنی برای پیشبرد اهداف!



بیشتر توافق‌هایی که اماراتی‌ها با رهبران و اعضای سازمان القاعده از عدن تا دیگر استان‌ها انجام می‌دادند، مشروط به جذب آنان در

صفوف نیروهای شبه‌نظامی از جمله «حزام الأمنی» و «نخبه حضرمی» بود که تحت مدیریت امارات فعالیت می‌کردند. این روند نشان می‌دهد همکاری‌ها صرفاً امنیتی نبوده، بلکه به ادغام ساختاری نیروها منجر شده است.

فرماندهان نظامی امارات و رهبران گروه‌های وابسته به آن، جنگجویان القاعده را نیروهایی استثنایی می‌دانستند، چرا که از آموزش و تجربه عملی برخوردار بودند. از همین رو، روند جذب این افراد در نیروهای تحت حمایت امارات به‌طور فعال و هدفمند دنبال شد.

برای نمونه، در توافق مربوط به عملیات «شمشیر قاطع»، مقرر شد ده‌ها نفر از اعضای القاعده در قالب نیروهای «نخبه حضرمی» ادغام شوند؛ به‌گونه‌ای که در برابر هر هزار رزمنده، بین ۵۰ تا ۷۰ نفر از اعضای القاعده حضور داشته باشند. این نسبت، از برنامه‌ریزی سیستماتیک برای جذب حکایت دارد.

یکی از شیوخ قبایل همسو با امارات در استان شبوه، در سال ۲۰۱۸ میلادی اعلام کرد که او به همراه افراد دیگر، جوانان وابسته به القاعده را به جدایی از این سازمان ترغیب کرده‌اند. به گفته او، حدود ۱۵۰ رزمنده‌ای که از القاعده جدا شده بودند، اجازه یافتند به نیروهای نخبه حضرمی بپیوندند.

پس از اعلام موجودیت شورای انتقالی جنوب در ماه مه ۲۰۱۷ به‌عنوان جنبشی جدایی‌طلب در جنوب یمن با حمایت ابوظبی، این شورا به حامل سیاسی نیروهای «نخبه حضرمی» و «حزام الأمنی» تبدیل

شد. با این حال، این نیروها همچنان تحت مدیریت نظامی امارات باقی ماندند.

در نتیجه این روند، تشکیلات نظامی جنوب به ترکیبی از یگان‌هایی بدل شد که گمان می‌رود در میان آن‌ها فرماندهان و نیروهای وابسته به القاعده حضور داشته باشند، در کنار یگان‌هایی متشکل از قبایل خواهان جدایی. این ترکیب، ماهیتی ناهمگون و مسئله‌دار به این نیروها بخشید.

این وضعیت به‌طور آشکار در ترکیب رهبری شورای انتقالی جنوب نیز نمود یافت؛ جایی که عیدروس الزبیدی با پیشینه‌ای سوسیالیستی به‌عنوان رئیس شورا و هانی بن بریک با پیشینه‌ای «سلفی» به‌عنوان معاون او حضور دارند؛ فردی که به جذب نیرو برای سازمان القاعده متهم شده است.

در پی نزدیکی فرماندهان نظامی امارات با سازمان القاعده، حضور اعضا و رهبران این سازمان در پیرامون رهبری شورای انتقالی جنوب به‌طور محسوس‌تری شد و ارتباطات غیررسمی میان طرفین گسترش یافت.

عیدروس الزبیدی فردی نزدیک به حلمی عقیل، از رهبران سازمان القاعده به‌شمار می‌رود. عقیل به‌عنوان بازوی راست «ابوسالم التعزی» - از فرماندهان این سازمان - شناخته می‌شود و چندین بار در تصاویر مشترک با الزبیدی دیده شده است.

در یکی از تولیدات رسانه‌ای القاعده، حلمی عقیل قبایل یمن را علیه ارتش یمن وابسته به سعودی تحریک می‌کند؛ ارتشی که آن را «مرتد» می‌خواند. افزون بر این، وی به دست داشتن در پرونده ترورهای شهر عدن متهم شد و سرانجام در سال ۲۰۱۸ در همین شهر بازداشت گردید. همچنین فرد دیگری با نام ابوسفیان العدنی مطرح است. در اوت ۲۰۱۶، یک عامل انتحاری با خودرویی بمب‌گذاری شده، مرکز جذب نیرو در شهر عدن را هدف قرار داد که در پی آن حدود ۶۰ سرباز دولتی کشته و نزدیک به ۵۰ نفر دیگر زخمی شدند.

سازمان «داعش» مسئولیت این عملیات را بر عهده گرفت و اعلام کرد عامل آن فردی با نام «ابوسفیان العدنی» بوده است. العدنی که نام واقعی‌اش «احمد سیف» است، از افراد نزدیک به هانی بن بریک به شمار می‌رود و در تصاویر متعددی در کنار او دیده می‌شود.

افزون بر این، احمد سیف در یکی از ویدئوهای تبلیغاتی داعش در یمن نیز حضور دارد که این موضوع، پیوندهای ایدئولوژیک و عملیاتی او با این گروه را برجسته می‌سازد.

خود هانی بن بریک که اکنون در امارات اقامت دارد، به تحریک علیه ارتش یمن وابسته به سعودی پرداخته و فتوایی صادر کرده است که ریختن خون سربازان را بر مبنای ملاحظات منطقه‌ای، طایفه‌ای و جدایی طلبانه مباح می‌داند.

او جنگ با این ارتش را «برترین و والاترین انواع جهاد» توصیف کرده و در جریان نبردهای شورای انتقالی با نیروهای دولت مستعفی در سال

۲۰۱۹، نیروهایش را به خشونت حداکثری فراخواند. بن بریک در آن مقطع خطاب به نیروهایش گفت: «در برابر آنان (ارتش دولت وابسته به سعودی) هیچ دلسوزی و رحم نداشته باشید، و اگر به آن‌ها دست یافتید، چنان بکشید که قوم عاد و ارم را کشتند.»

این روند نشان می‌دهد که یا سازمان‌های القاعده و داعش از چنان نفوذی برخوردارند که می‌توانند با تباری فرماندهان تشکیلات مسلح وابسته به امارات، از این ساختارها به‌عنوان پوششی برای جذب نیرو استفاده کنند. یا آنکه فرماندهان این تشکیلات مستقیماً وابسته به القاعده‌اند و مبارزه با انصارالله به ابزاری برای جذب نیرو در صفوف این سازمان تبدیل شده است.

در هر دو حالت، این وضعیت اتهامی مستقیم علیه امارات به‌عنوان متهم و تسهیل‌کننده روند جذب نیرو به‌شمار می‌آید و پرسش‌های جدی درباره نقش این کشور در معادلات امنیتی یمن مطرح می‌کند.

فرد دیگر، عبداللطیف السید است. او فرمانده «حزام الأمنی» وابسته به امارات در استان ابین بود؛ اما در اوایل سال ۲۰۱۱، امیریک گروه مسلح وابسته به سازمان القاعده به‌شمار می‌رفت. عبداللطیف السید در آن دوره، منطقه «جعار» - مرکز شهرستان «خنفر» و بزرگ‌ترین شهر استان ابین - را تصرف کرد و آن را به‌عنوان امارت اسلامی وابسته به سازمان القاعده اعلام نمود. با این حال، عبداللطیف السید در استان ابین در حالی فرماندهی می‌کرد که رهبری عملیات نظامی علیه «القاعده»

را بر عهده داشت؛ وضعیتی که تناقضی آشکار در نقش و کارنامه او ایجاد می‌کرد.

همچنین گروه «ابوالعباس» به رهبری این فرمانده سلفی در تعز، نمونه‌ای روشن‌تر و ملموس‌تر از پیوند میان تشکیلات مسلح مورد حمایت امارات، سازمان‌های تروریستی و خود دولت امارات ارائه می‌دهد. ابوالعباس از امارات خودروهای زرهی، ده‌ها دستگاه وانت نظامی و میلیون‌ها دلار برای توزیع میان گروه‌های مسلح ضدانصارالله خود دریافت کرده است.

در یکی از ویدئوهای منتشرشده در سال ۲۰۱۶ که توسط سازمان القاعده تولید شده، افراد مسلحی با لباس‌های رسمی مشکی و نشان القاعده دیده می‌شوند که در کنار دیگر گروه‌های مسلح در مناطقی می‌جنگند که به عنوان مناطق تحت کنترل ابوالعباس شناخته می‌شود. در اکتبر ۲۰۱۷، ایالات متحده آمریکا عادل الذبحانی، معروف به «ابوالعباس»، را به اتهام تأمین مالی سازمان‌های القاعده و داعش و نیز جذب نیرو برای آن‌ها، در فهرست تحریم‌های خود قرار داد. در سال ۲۰۱۸، روزنامه «واشنگتن پست» گزارش داد که با وجود اعمال این تحریم‌ها، ابوالعباس همچنان از سوی ابوظبی سلاح و کمک دریافت می‌کرد.^۱

افزایش بی‌سابقه نفرت پراکنی علیه مسلمانان در هند



بنابر گزارشی که از سوی روزنامه انگلیسی ایندیپندنت منتشر شده، هند در سال ۲۰۲۵ شاهد افزایش بی‌سابقه‌ای در زمینه نفرت پراکنی و تحریک به خشونت علیه مسلمانان و مسیحیان بوده است.

ماروشا مظفر، خبرنگار این روزنامه، گزارش خود را بر اساس مطالعه اخیر مرکز نفرت پراکنی هند، وابسته به مرکز مطالعه نفرت پراکنی سازمان یافته در واشنگتن تهیه کرده است.

طبق این مطالعه، این تشدید نفرت پراکنی با تنش‌های نظامی بین هند و پاکستان در سال گذشته مرتبط است، زیرا اقلیت‌های مذهبی در مواقع ناآرامی به اهداف آسان‌تری تبدیل می‌شوند.

در این گزارش توضیح داده شده است که سال ۲۰۲۵ با بیش از ۱۳۰۰ مورد حادثه نفرت پراکنی که مسلمانان و مسیحیان را در سراسر هند هدف قرار داده و رکوردی در زمینه حجم و شدت نفرت پراکنی ثبت شده است.

این آمار، معادل تقریباً چهار حادثه در روز است که افزایشی ۱۳ درصدی در مقایسه با سال ۲۰۲۴ و تقریباً دو برابر تعداد ثبت شده در سال ۲۰۲۳ را نشان می‌دهد که نشان‌دهنده یک شتاب نگران‌کننده است.

بر اساس این گزارش، یک چهارم سخنرانی‌های ضبط شده حاوی دعوت صریح به خشونت علیه مسلمانان بود، در حالی که بیش از ۱۳۰ سخنرانی شامل دعوت مستقیم به استفاده از اسلحه بود که نشان‌دهنده تشدید خطرناک این پدیده بدون هیچ عامل بازدارنده‌ای است.

این گزارش نقش دولت و فضای سیاسی را در دامن زدن به نفرت پراکنی برجسته کرد، به طوری که تقریباً ۸۸ درصد از حوادث نفرت پراکنی در ایالت‌های تحت حاکمیت حزب بهاراتیا جاناتا (BJP) به رهبری نخست وزیر نارندرا مودی رخ داده است.

اوتار پرادش با ۲۶۶ حادثه در صدر فهرست قرار گرفت و پس از آن، ماهاراشترا (۱۹۳ حادثه)، مادیا پرادش (۱۷۲ حادثه)، اوتاراکنند (۱۵۵ حادثه) و دهلی (۷۶ حادثه) قرار گرفتند.

طبق این گزارش، این حوادث نشان‌دهنده افزایش ۲۵ درصدی نسبت به سال قبل است. در مقابل، ایالت‌های تحت حاکمیت احزاب مخالف شاهد کاهش ۳۴ درصدی بودند و تنها ۱۵۴ حادثه در این ایالت‌ها ثبت شده است.

بیش از ۲۷۰ سخنرانی خواستار تخریب یا برچیدن مساجد شدند، در حالی که حداقل ۱۲۰ سخنرانی خواستار تحریم اقتصادی و اجتماعی اقلیت‌ها شدند. ایالت مهاراشترا بالاترین درصد سخنرانی‌های پرخطر را ثبت کرد که نزدیک به ۴۰ درصد آن‌ها شامل دعوت صریح به خشونت بود.

این گزارش نشان داد که گروه‌های راست‌گرای هندوی سازمان‌یافته، مانند ویشو هندو پریشاد و باجرانگ دال، در بیش از یک پنجم این حوادث دست داشته‌اند. راهبان و رهبران مذهبی نیز در ۱۴۵ حادثه، اغلب در حضور یا تحت حفاظت پلیس دخیل بوده‌اند.

طبق این گزارش، ۵۰ درصد از سخنرانی‌ها مبتنی بر نظریه‌های توطئه‌ای بودند که توسط گروه‌های راست افراطی در هند ترویج می‌شدند و هدف آن‌ها به تصویر کشیدن اقلیت مسلمان به عنوان نیرویی بود که به دنبال تسلط بر هند و تغییر هویت جمعیتی و مذهبی آن است.^۱

هشدار اپوزیسیون هند: طرح بازنگری انتخاباتی، ابزاری برای «پاکسازی قومی» آرازو حذف مسلمانان



احزاب اپوزیسیون هند هشدار داده‌اند که دموکراسی در این کشور در سایه یک فرآیند بحث‌برانگیز برای بازنگری در فهرست‌های رأی‌دهندگان، با خطری جدی روبروست. منتقدان معتقدند این طرح که با عنوان «بازنگری ویژه و فشرده» (SIR) اجرامی شود، با هدف سلب حق رأی از اقلیت‌های دینی و تثبیت قدرت دولت نازندرامودی طراحی شده است.

در هفته‌های گذشته بحث‌های داغی در پارلمان هند پیرامون فرآیند «بازنگری ویژه و فشرده» (SIR) بالا گرفت؛ فرآیندی که هم‌اکنون در ۹

ایالت و ۳ قلمرو اتحادیه در جریان است و یکی از بزرگترین تغییرات در فهرست‌های انتخاباتی هند طی دهه‌های اخیر محسوب می‌شود.

اگرچه دولت هند این طرح را یک اقدام صرفاً اداری برای به‌روزرسانی لیست شهروندان واجد شرایط عنوان کرده است، اما رهبران اپوزیسیون مدعی هستند که حزب حاکم «بهاراتیا جاناتا» (BJP) از SIR به عنوان یک «سرشماری شهروندی» پنهانی و فریبکارانه استفاده می‌کند. رهبران ایالتی می‌گویند این ابزار برای سلب حق رأی از فقرا و اقلیت‌ها — به‌ویژه مسلمانان — تحت عنوان مبارزه با «مهاجران غیرقانونی» و دستکاری در فهرست‌های انتخاباتی به نفع دولت مودی به کار گرفته شده است.

حزب BJP که آشکارا ایدئولوژی ناسیونالیسم هندو را دنبال می‌کند، در پی تغییر ماهیت هند از یک دولت سکولار به یک «هندو راشترا» (ملت هندو) است. سیاست‌ها و گفتمان این حزب در ۱۱ سال حکمرانی، ملت را به شدت در خطوط مذهبی دوقطبی کرده و به خصومت‌های ضد اسلامی دامن زده است.

راهول گاندی، از رهبران حزب کنگره (بزرگترین حزب اپوزیسیون)، در پارلمان اعلام کرد که SIR بخشی از پروژه وسیع‌تر ناسیونالیست‌های هندو برای انجام «رأی دزدی» (Vote Chori) و نابودی یکپارچگی انتخابات دموکراتیک هند است. گاندی هشدار داد: «وقتی رأی را نابود می‌کنید، بافت این کشور، هند مدرن و ایده بنیادین هند را نابود می‌کنید.»

اپوزیسیون مدعی است SIR در واقع پوششی برای اجرای مجدد طرح جنجالی «ثبت ملی شهروندان» (NRC) است؛ طرحی که چند سال پیش در ایالت آسام اجرا شد و منجر به بازداشت صدها هزار نفر (عمدتاً مسلمان) در کمپ‌های بازداشت و یا اخراج برخی به بنگلادش گردید. آمیت شاه، وزیر کشور هند، در پاسخ به اتهامات گاندی، هرگونه تخلف را رد کرد و مدعی شد که این یک فرآیند اداری معمول برای «پاکسازی» لیست‌های انتخاباتی از «نفوذی‌ها» (اصطلاحی که عمده‌تاً برای اشاره به مسلمانان مهاجر از بنگلادش استفاده می‌شود) است. شاه تصریح کرد: «آیا دموکراسی یک کشور زمانی امن است که نخست‌وزیر و سروریر آن توسط مهاجران غیرقانونی تعیین شوند؟» او تأکید کرد که دولت سیاست «شناسایی، حذف و اخراج» را دنبال می‌کند. اجرای زودهنگام SIR در ایالت بیهار (با ۱۳۰ میلیون جمعیت) در اوایل سال جاری، منجر به حذف بیش از ۶.۵ میلیون نفر از لیست رأی‌دهندگان شد. اگرچه کمیسیون انتخابات دلیل آن را فوت یا جابجایی افراد اعلام کرد، اما شکایات میلیونی نشان داد که بسیاری از افراد زنده و ساکن منطقه حذف شده‌اند. اپوزیسیون معتقد است که حذف‌شدگان عمدتاً مسلمانان یا گروه‌هایی بوده‌اند که در سبد رأی حزب ملی‌گرای هندو جایی ندارند. در انتخابات ایالتی نوامبر که پس از این فرآیند برگزار شد، حزب مودی با اختلافی تاریخی پیروز شد. در ایالت بنگال غربی که هم‌مرز با بنگلادش است و جمعیت مسلمان قابل توجهی دارد، وضعیت بحرانی‌تر است. ماماتا بنرجی،

سر وزیر ایالت، این طرح را «با انگیزه‌های سیاسی» و تلاشی برای «تسخیر بنگال غربی با فریب» توصیف کرده است. ترس ناشی از سلب تابعیت در میان مسلمانان این ایالت منجر به وقایع دردناکی شده است. گزارش‌ها حاکی از خودکشی چندین نفر بر اثر فشار روانی ناشی از احتمال اخراج است. در یک مورد، «جاهیر مال»، کارگر مسلمان بی‌سواد که علی‌رغم تولد در هند، از نبودن نامش در لیست انتخاباتی وحشت‌زده شده بود، از ترس فرستاده شدن به بنگلادش جان خود را گرفت. همسر او می‌گوید: «او مدام می‌پرسید اگر مرا به بنگلادش بفرستند چه کنم؟ من آنجا کسی را ندارم.»

منتقدان به استانداردهای دوگانه در اجرای این طرح اشاره می‌کنند. در حالی که مسلمانان با برچسب «نفوذی» حذف می‌شوند، هندوهای فاقد مدرک که از بنگلادش آمده‌اند، با استناد به قانون شهروندی ۲۰۱۹ (CAA) از حمایت برخوردارند. «بیکاش داس»، یک هندوی بنگلادشی که ۱۰ سال پیش به هند آمده، به گاردین گفته است که رهبران محلی BJP به او اطمینان داده‌اند که با وجود وضعیت غیرقانونی، به دلیل هندو بودن قطعاً شهروندی هند را دریافت خواهد کرد و اخراج نخواهد شد. ایالت‌های جنوبی مانند تامیل نادو و کرالا که سال‌هاست توسط احزاب اپوزیسیون اداره می‌شوند، رسماً با این طرح مخالفت کرده‌اند. دولت ایالتی کرالا با تصویب قطعنامه‌ای، SIR را محکوم کرده و آن را «سرشماری شهروندی از در پشتی» خوانده است.

انتظار می‌رود لیست‌های نهایی رأی‌دهندگان در فوریه ۲۰۲۶ منتشر شود، اما ضرب‌الاجل‌ها در بسیاری از ایالت‌ها به دلیل جنجال‌های موجود به تعویق افتاده است.^۱

شهرهای مقدس و سیاست‌ایمان: چگونه دین به چشم‌انداز سیاسی پنجاب شکل می‌دهد؟

نویسنده: راخی جاگا



احساسات مذهبی دیرزمانی است که به عنوان یک جریان زیرپوستی قدرتمند در گفتمان سیاسی پنجاب عمل کرده و بر

^۱ theguardian.com/world/2025/dec/16/india-electoral-roll-special-intensive-revision-threatens-democracy-muslims#img-1

تصمیمات سیاستی، طرح‌های قانون‌گذاری و تعاملات عمومی در تمامی خطوط حزبی تأثیر گذاشته است.

از اعطای وضعیت «شهر مقدس» به شهرها و پیشنهاد قوانین ضد هتک حرمت گرفته تا طرح‌های سفر زیارتی و حتی زمان بندی انتخابات؛ دولت‌های پی‌پای به رهبری «شیرومانی آکالی دال (SAD)-BJP»، حزب «کنگره» و اکنون حزب «عام‌آدمی (AAP)»، همواره کوشیده‌اند تا ضمن هدایت سیاست‌های انتخاباتی، حساسیت خود را نسبت به دغدغه‌های مبتنی بر ایمان نشان دهند.

در اوایل ماه جاری، دولت پنجاب به رهبری AAP تصمیم خود مبنی بر اعلام رسمی شهرهای «آمریتسار»، «سری آناندپور صاحب» (روپ ناگرا) و «تالوندی سابو» (سری دامداما صاحب، باتیندا) به عنوان «شهرهای مقدس» را ابلاغ کرد. این اقدام هفته‌ها پس از آن صورت گرفت که تصمیم مذکور از طریق یک قطعنامه متفق‌القول در مجمع پنجاب، طی جلسه ویژه‌ای که به مناسبت سیصد و پنجاهمین سالگرد شهادت «گورو تگ بهادر» تشکیل شده بود، به تصویب رسید.

حرکت دولت AAP در درجه اول با حضور سه مورد از پنج «تخت» سیک در این شهرها مرتبط است. این تخت‌ها صرفاً مکان‌هایی برای عبادت نیستند، بلکه نهادهای «پانتیک» (Panthic) هستند که در مرکز مرجعیت مذهبی، حکمرانی و هویت سیکی قرار دارند. سازمان‌های سیک مدت‌ها بود که تقاضا داشتند این شهرها رسماً به عنوان شهرهای مقدس اعلام شوند.

در کنار این اعلامیه، دولت فروش و مصرف گوشت، الکل، تنباکو و سایر مواد مخدر را در مناطق ابلاغ شده ممنوع کرد. «باگوانت مان»، سر وزیر پنجاب، روز یکشنبه این اقدام را تحقق مطالبه‌ای چندین ساله از سوی پیروان آیین سیک توصیف کرد و گفت که این شهرها نه فقط مراکز مذهبی، بلکه نمادهای میراث تمدنی پنجاب هستند. دولت مدعی شد که این اقدام «به حفظ قداست، ترویج گردشگری میراثی و بهبود زیرساخت‌ها برای زائران کمک خواهد کرد».

با این حال، ناظران سیاسی، اپوزیسیون و برخی از ساکنان محلی، این تصمیم را تا حد زیادی نمادین توصیف کردند. مناطق اطراف سایت‌های مذهبی بزرگ از قبل محدودیت‌های غیررسمی داشتند. به عنوان مثال، در آمریتسار، «خیابان میراث» در نزدیکی معبد طلائی مدت‌هاست که فقط غذاخوری‌های گیاهی را در خود جای داده و هیچ مرکز فروش الکی در آن نیست. آن‌ها می‌گویند برچسب «شهر مقدس» بیشتر درباره برندسازی این شهرها به عنوان قطب‌های میراثی و فرهنگی پنجاب است.

«پریتپال سینگ بالیوال»، سخنگوی ایالتی حزب BJP در پنجاب، ضمن استقبال از این حرکت گفت: «ما از این اقدام استقبال می‌کنیم، اما در عین حال، پیش از این هم هیچ مغازه گوشت، تنباکو یا الکی در اطراف این مکان‌های مذهبی وجود نداشت. اگر دولت این وضعیت را به آن‌ها اعطا کرده، باید از قداست آن‌ها در عمل و به معنای واقعی

محافظت کند.» وی افزود که نیاز است محدوده و شعاع این شهرها شفاف‌سازی شود.

«پراگات سینگ»، نماینده مجلس از حزب کنگره، این سوال را مطرح کرد که آیا این مناطق به عنوان شهر مقدس اعلام می‌شوند یا صرفاً به عنوان «کریدورهای مقدس»؛ وی همچنین خاطرنشان کرد که فروش و مصرف گوشت، تنباکو و الکل پیش از این نیز در محدوده محصور شهر (Walled City) وجود نداشته است.

«سوخبیر سینگ بادل»، رئیس حزب SAD، ادعا کرد که آناندپور صاحب و تالوندی سابو حدود ۱۵ سال پیش در دوران سروزیری پدرش، «پارکاش سینگ بادل»، به عنوان شهرهای مقدس اعلام شده بودند و دولت «مان» را به دلیل ارائه این اقدام به عنوان یک «دستاورد جدید» مورد انتقاد قرار داد.

با این حال، «مان» تاکید کرد که هیچ دستور رسمی دولتی برای اعمال چنین محدودیت‌هایی وجود نداشته و مردم داوطلبانه و به دلیل احساسات مذهبی از این فعالیت‌ها خودداری می‌کردند. وی گفت مصوبه مجلس به یک رویه موجود رسمیت بخشید و اکنون این ممنوعیت به جای داوطلبانه بودن، از نظر قانونی لازم‌الاجرا خواهد بود. سر وزیر گفت که دولت ایالتی، بودجه‌ای اختصاص خواهد داد و همچنین برای نگهداری از این «شهرهای مقدس» از دولت مرکزی درخواست بودجه خواهد کرد و تاکید کرد که چنین اقداماتی برای «حفظ و ترویج میراث این شهرهای تاریخی» ضروری است.

حرکت دولت AAP در بحبوحه فعالیت‌های سیاسی شدید در سبید و پنجاهمین سالگرد شهادت «گورو تگ بهادر» صورت گرفت. در حالی که دولت AAP برنامه‌هایی را در سراسر پنجاب سازماندهی کرد، حزب BJP یک «کیرتان دربار» در آناندپور صاحب برگزار کرد. خارج از ایالت نیز، رهبران BJP در دهلی مراسم‌های یادبودی را در «قلعه سرخ» برگزار کردند، در حالی که دولت هریانا به رهبری BJP برنامه‌ای یک‌ماهه را اجرا کرد که نشان‌دهنده تعامل سیاسی گسترده پیرامون این سالگرد بود. «مان» روز جمعه همچنین در «گوردوارا فاتح‌گر صاحب»، جایی که یک «شاهدی سابها» (تجمع شهادت) سه‌روزه در حال برگزاری است، ادای احترام کرد. این تجمع سالانه از ۲۵ تا ۲۷ دسامبر به یاد «صاحب‌زاده بابا زوراوار سینگ» و «بابا فاتح سینگ»، پسران جوان دهمین گورو سیک، «گورو گویند سینگ»، و مادربزرگشان «ماتا گوجری» برگزار می‌شود.

از رویداس جایانتي تا طرح‌های زیارتی

وزن سیاسی احساسات مذهبی در انتخابات مجمع پنجاب در سال ۲۰۲۲ نیز مشهود بود. رای‌گیری که در ابتدا برای ۱۴ فوریه برنامه‌ریزی شده بود، پس از آنکه «چارانیت سینگ چانی»، سر وزیر وقت از حزب کنگره، خاطر نشان کرد که تاریخ اصلی به «رویداس جایانتي» در ۱۶ فوریه نزدیک است، به ۲۰ فوریه موکول شد. وی گفت که هزاران زائر از پنجاب برای غسل مقدس در آن دوره به «واراناسی» سفر می‌کنند.

این تقاضا توسط تمام احزاب اصلی از جمله AAP، SAD و BJP حمایت شد. در ۲۱ ژانویه ۲۰۲۲، کمیسیون انتخابات تاریخ‌های اصلاح شده را با استناد به تداخل با مرحله سوم رای‌گیری در اوتار پرادش اعلام کرد. با این حال، احزاب سیاسی پنجاب تاکید داشتند که ملاحظات مذهبی محور اصلی این تصمیم بوده است.

طرح «موخیامانتری تیرات یاترا» (Mukhya Mantri Teerath Yatra) نشان می‌دهد که چگونه رفاه مرتبط با دین با سیاست‌های انتخاباتی تلاقی کرده است. این طرح که در سال ۲۰۱۶ توسط دولت SAD-BJP تحت رهبری «پارکاش سینگ بادال» پیش از انتخابات مجمع ۲۰۱۷ راه‌اندازی شد، زیارت‌های رایگان به مقصدهایی مانند معبد طلایی، «Hazar Sahib»، «Patna Sahib»، «Naina Devi» و «Chintpurni» را ارائه می‌داد.

این برنامه در تمام ۱۱۷ بخش انتخاباتی با استفاده از اتوبوس و قطار اجرا می‌شد، اما پس از روی کار آمدن حزب کنگره در مارس ۲۰۱۷ متوقف شد. حزب SAD بارها وعده داده است که در صورت بازگشت به قدرت، آن را احیا خواهد کرد.

در نوامبر ۲۰۲۳، دولت AAP این طرح را احیا کرد؛ حرکتی که SAD آن را ادامه ابتکار اصلی خود توصیف کرد. آن مرحله به دلیل عدم امکان هماهنگی قطارهای اختصاصی توسط راه‌آهن، به طور کوتاه‌مدت با اتوبوس اجرا شد. از نوامبر ۲۰۲۵، AAP فاز دوم را راه‌اندازی کرد که در آن زائران با اتوبوس به سایت‌های مذهبی داخل پنجاب منتقل می‌شوند،

در حالی که «مان» ماه گذشته اعلام کرد که قطارهایی برای مقاصد خارج از ایالت پیشنهاد شده است.

قوانین ضد هتک حرمت

تلاش‌های قانون‌گذاری برای رسیدگی به مقوله هتک حرمت، بر حساسیت سیاسی پیرامون مسائل مذهبی تأکید دارد. در مارس ۲۰۱۶، به دنبال حادثه هتک حرمت به «گورو گرانت صاحب» در روستای «برگاری» در اکتبر ۲۰۱۵، دولت SAD-BJP لوایحی را در مجمع تصویب کرد که خواستار اصلاح در قوانین کیفری (IPC و CrPC) برای تعیین مجازات حبس ابد برای هتک حرمت به کتاب مقدس سیکها بود. دولت مرکزی با استناد به نگرانی‌های مربوط به قانون اساسی در رابطه با سکولاریسم، این لوایح را بازگرداند.

دولت حزب کنگره در آگوست ۲۰۱۸ تلاش دیگری انجام داد و دامنه آن را به گونه‌ای گسترش داد که «گورو گرانت صاحب»، «باگاواد گیتا»، «قرآن» و «انجیل» را نیز شامل شود. این لوایح نیز موفق به دریافت موافقت ریاست جمهوری نشدند.

در جولای ۲۰۲۵، دولت AAP لایحه «پیشگیری از جرایم علیه کتب مقدس پنجاب» را به عنوان یک قانون ایالتی مستقل همسو با چارچوب

«بهاراتیا نیایا سانیهتا» معرفی کرد. این لایحه از آن زمان به یک کمیته منتخب ارجاع داده شده است.^۱

تضعیف بالاترین نهاد رسمی مسلمانان تانزانیا یا بستر تقویت مشارکت همه‌ی فرقه‌های مسلمانان؟



روز چهارشنبه، سوم دی ماه ۱۴۰۴ خبری در فضای رسانه‌ای تانزانیا مخابره شد که نه تنها برای مسلمانان این کشور، بلکه برای همه‌ی کسانی که تحولات دینی، اجتماعی و سیاسی تانزانیا را دنبال می‌کنند، قابل توجه و

تأمل برانگیز بود. خبر به سرعت در شبکه‌های اجتماعی، محافل دینی و رسانه‌ها فراگیر شد: دیوان عالی تانزانیا اعلام کرد که شورای عالی مسلمانان تانزانیا (باکوآتا) نهاد عالی یا یگانه نماینده‌ی همه‌ی مسلمانان کشور نیست و الزام سازمان‌های اسلامی به اخذ تأییدیه از این نهاد برای ثبت قانونی، فاقد مبنای قانونی و مغایر با قانون اساسی است.

^۱ indianexpress.com/article/political-pulse/holy-cities-and-politics-of-faith-how-religion-shapes-punjab-political-landscape-/۱۰۴۴۰۰۹۹

این حکم، صرفاً یک تصمیم حقوقی محدود نیست؛ بلکه گره خورده با دهه‌ها مناقشه‌ی تاریخی، هویتی و سیاسی پیرامون جایگاه باکواتا، نسبت دین و دولت، و مسئله‌ی تنوع فرقه‌ای در جامعه‌ی مسلمانان تانزانیاست.

خبر دادگاه: شکستن یک انحصار حقوقی

در حکم صادره روز چهارشنبه، هیئتی سه نفره از قضات دیوان عالی به ریاست قاضی الیزابت مکویزو و با عضویت قاضی آوامو مباگوا و قاضی حمیدو موانگا تصریح کردند که:

- هیچ مبنای قانونی در قانون انجمن‌ها یا قانون ثبت متولیان وجود ندارد که سازمان‌های مسلمان را ملزم کند برای ثبت رسمی، معرفی نامه یا توصیه‌نامه‌ای از باکواتا دریافت کنند.
- مقامات دولتی و اداره ثبت انجمن‌ها با تحمیل چنین شرطی، برخلاف قانون اساسی عمل کرده‌اند.
- باکواتا نمی‌تواند به عنوان نهاد فراگیر همه‌ی مسلمانان تانزانیا تلقی شود، زیرا قانون اساسی داخلی آن، رهبری را به پیروان فرقه‌ی سنی—شافعی محدود می‌کند، در حالی که جامعه‌ی مسلمانان تانزانیا شامل فرقه‌های دیگری از جمله شیعه نیز هست.

این شکایت توسط پروفیسور حمزه نجوزی (دانشیار دانشگاه اسلامی موروگورو) به همراه چند تن دیگر از دانشگاهیان و فعالان دینی ارائه شده بود و چهره‌های شناخته‌شده‌ای همچون شیخ عیسی پوندا،

دبیرکل شورای امامان تانزانیا، از آن حمایت کردند. شیخ پوندا پس از صدور حکم، آن را «گشاینده‌ی مسیری تازه برای آزادی عمل مسلمانان و رفع موانع غیرقانونی» توصیف کرد.

ریشه‌های تاریخی مناقشه: از EAMWS تا باکواتا

برای درک عمق این حکم، بازگشت به تاریخ بحث برانگیز تأسیس باکواتا ضروری است. پیش از استقلال تانزانیا، در دوران مبارزات استقلال طلبانه به رهبری معلم جولیس نایره‌ره، مهم‌ترین نهاد سازمان‌دهنده‌ی امور مسلمانان در شرق آفریقا، جامعه رفاه مسلمانان شرق آفریقا (East African Muslim Welfare Society — EAMWS) بود.

EAMWS نهادی فراملی، قدرتمند و مستقل از دولت‌ها بود که امور مسلمانان کنیا، تانزانیا و اوگاندا را سامان می‌داد و تمرکز اصلی آن بر آموزش، رفاه اجتماعی و توانمندسازی مسلمانان قرار داشت. جالب آن‌که در مقطع تلاش‌ها برای کسب استقلال تانزانیا، ریاست این شورا بر عهده‌ی یکی از مسلمانان شیعه‌ی اسماعیلی هندی تبار بود؛ امری که خود نشان‌دهنده‌ی نگاه فرامذهبی و فراملی این نهاد بود.

پس از استقلال تانزانیا، برخی جریان‌های سیاسی غالب با تداوم فعالیت یک نهاد فراملی اسلامی احساس ناخرسندی کردند. در نگاه آنان، وجود نهادی که خارج از چارچوب دولت-ملت و بدون کنترل حاکمیت فعالیت کند، مطلوب نبود. در نتیجه، تلاش‌هایی شکل گرفت تا نهادی صرفاً تانزانیایی، با رهبری بومی، محدود به مرزهای ملی و همسو

با سیاست‌های دولتی ایجاد شود. بسیاری از شیوخ و متفکران مسلمان، این رویکرد را در تعارض با اصول اسلامی می‌دانستند؛ چراکه از منظر آنان، اسلام دینی فراتر از نژاد، ملیت و دولت است.

تنش‌ها به قدری شدت گرفت که یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های اسلامی آن زمان، شیخ حسن بن امیر، تبعید شد. سرانجام، با حمایت دولت و نیروهای پلیس، نهادی با نام «شورای عالی مسلمانان تانزانیا» (باکواتا) در ۱۹ دسامبر ۱۹۶۸ تأسیس شد. از همان ابتدا، بسیاری از علما و بزرگان مسلمان، باکواتا را نه یک نهاد دینی مستقل، بلکه ساختاری حکومتی با انگیزه‌های سیاسی تلقی کردند. محمد سعید، پژوهشگر تانزانیایی، در کتاب «داستان گفته‌نشده درباره‌ی تلاش مسلمانان بر ضد استعمار بریتانیا در تانزانیا» می‌نویسد: «انتساب یک مسلمان تانزانیایی به باکواتا مانند این است که یک مسیحی را شاگرد یهودای اسخریوطی بنامیم که به خاطر سی سکه نقره به عیسی خیانت کرد!» (ص ۳۰۳)

در طی دهه‌ها و به‌ویژه در سالیان اخیر، باکواتا و مفتی تانزانیا عملاً به عنوان عالی‌ترین مرجع رسمی مسلمانان معرفی شده‌اند. در عمل، بخش قابل توجهی از امور رسمی مسلمانان - از تأسیس مدارس اسلامی و مساجد گرفته تا معرفی و اعزام طلاب - به‌گونه‌ای به تأیید یا مجوز باکواتا گره خورده بود که بدون آن، انجام این امور با دشواری مواجه می‌شد.

رابطه‌ی مفتی تانزانیا و ریاست جمهوری نیز طی سال‌های گذشته همواره نزدیک و معنادار توصیف شده است. حضور رئیس‌جمهور، خانم سامیه سولووهو حسن، در برنامه‌های باکواتا این تصویر را تقویت کرد. این برداشت انتقادی پس از اعتراضات گسترده به انتخابات اکتبر ۲۰۲۵ تانزانیا بار دیگر برجسته شد؛ زمانی که مفتی تانزانیا، شیخ ابوبکر بن زبیر بن علی، اعلام کرد: «هرگونه مشارکت در تظاهراتی که با هدف مقابله با حکومت قانونی انجام شود، از نظر شرعی حرام است.» این موضع‌گیری از دید منتقدان دلیلی برای این بود که باکواتا ثبات سیاسی را بر مطالبات بخشی از جامعه مسلمانان ترجیح می‌دهد.

بازتاب اجتماعی حکم دادگاه: آزادی یا واگرایی؟

انتشار خبر حکم دادگاه، موجی از واکنش‌ها را برانگیخت؛ گروهی این حکم را پیروزی تاریخی مسلمانان دانستند و خواستار انحلال باکواتا و احیای ساختاری شبیه به EAMWS شدند. در مقابل، عده‌ای هشدار دادند که تضعیف یک نهاد مرکزی ممکن است به تقویت جریان‌های تندرو و افزایش تنش‌های مذهبی در کشور منجر شود.

جمع‌بندی: تضعیف یا بازتعریف؟

حکم دیوان عالی تانزانیا را می‌توان از دو زاویه‌ی متفاوت نگریست: از یک سو، این تصمیم به ظاهر تضعیف جایگاه نهادی است که دهه‌ها به عنوان بالاترین مرجع رسمی مسلمانان معرفی می‌شد؛ اما از سوی

دیگر، می‌تواند فرصتی برای بازتعریف مشارکت، تنوع و آزادی دینی در جامعه‌ی مسلمانان تانزانیا باشد.

پرسش اصلی اینجاست: آیا این حکم به تقویت همزیستی، عدالت و مشارکت همه‌ی فرقه‌های اسلامی خواهد انجامید، یا زمینه‌ساز پراکندگی و منازعات تازه می‌شود؟ پاسخ به این پرسش، نه تنها به متن قانون، بلکه به بلوغ نهادهای دینی، رفتار دولت و مسئولیت‌پذیری خود جامعه‌ی مسلمانان تانزانیا وابسته است.^۱

«هلال سیاه»... مسلمانان آفریقایی چگونه حماسه‌های مقاومت و انقلاب را در دنیای جدید رهبری کردند؟



کتاب «هلال سیاه؛ تجربه مسلمانان آفریقایی و میراث آنان در قاره‌های آمریکا» روایتگر داستانی دراماتیک و باشکوه از تجربه‌های

^۱ farhangemelal.icro.ir/news/۲۵۸۲

گوناگون مسلمانان آفریقایی در قاره‌های آمریکا و مبارزه آنان برای بقا و چنگ زدن سرسختانه به باورهای دینی خویش است. این اثر، به عنوان کاری دانشنامه‌ای، بی‌تردید پژوهشی تعیین‌کننده درباره اسلام در میان جوامع آفریقایی در دنیای جدید به شمار می‌آید.

این کتاب همچنین با اتکا به مجموعه‌ای گسترده از منابع، اطلاعاتی شگفت‌انگیز ارائه می‌دهد و برای نخستین بار ما را از روند انتقال بردگان از شمال و غرب آفریقا به برزیل، کارائیب و آمریکای شمالی آگاه می‌سازد. نویسنده کتاب، مایکل آ. گومز، تلاشی بزرگ و شایسته تحسین برای گردآوری داده‌ها و مستندسازی اطلاعات خود انجام داده است. این کار به هیچ وجه آسان نبوده، چرا که او ناگزیر بوده همواره با یک چشم به بافت کلی تحولات سیاسی و اجتماعی آفریقا بنگرد و با چشم دیگر، زمینه تاریخی مشابه در قاره‌های آمریکا را زیر نظر داشته باشد.

گومز نهایت توان خود را در انتخاب فرضیه‌ها، ایجاد پیوندها، تحلیل، نتیجه‌گیری و به سخن درآوردن متون گوناگون - از متون دینی و میراث اعتقادی گرفته تا نوشته‌های توصیفی جهانگردان و مورخان - به کار گرفته است. این بررسی‌ها بازه‌ای بیش از سه قرن را دربر می‌گیرد؛ دوره‌ای که طی آن فاجعه مسلمانان آفریقایی به دست دزدان دریایی غربی و تاجران برده، حتی از میان هم‌نژادان خودشان، آغاز شد.

در آغاز، بستر جهان قدیم شاهد شکل‌گیری رویدادها و پدیده‌هایی بود که بر زندگی مسلمانان در آفریقا و اروپا تأثیر گذاشت. همزمان، اخبار

مربوط به شرایط دنیای جدید منتشر می‌شد که تأثیر چشمگیری داشت و سازوکارهای پروژه استعمار را آشکار می‌ساخت.

در آنچه بعدها به آمریکای لاتین معروف شد، درگیری‌ها، دشمنی‌ها و سیاست‌هایی که هزار سال پیش در ایبریا (اندلس) رخ داده بود، به سادگی فراموش نشد و در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم همچنان زنده بود. اسپانیا ادعای حاکمیت بر هیسپانیولا، کاستاریکا، پورتوریکو، مکزیک، پاناما، ونزوئلا و مناطق دیگر را مطرح کرد.

گولف‌ها (سنگامی‌ها) و ماندینگاها (ماندی‌زبانان) در زمره مسلمانانی بودند که به دلیل پنهان کردن ایمان و وابستگی اسلامی خود، همواره مورد سوءظن قرار داشتند. این مسلمانان در کنار موریسکی‌ها کار می‌کردند و هنگامی که به قاره‌های آمریکا منتقل شدند، به دیگر سنگامی‌ها پیوستند.

اکثریت آنان مسلمان بودند و به فرار از بردگی می‌اندیشیدند؛ از این‌رو، به شورش و انقلاب شهرت یافتند. با گذشت زمان، واژه «ماندینگا» به مسلمانان آفریقایی ماندی‌زبان اطلاق شد و این اصطلاح با هرگونه شر و امر منفی پیوند خورد. بسیاری، اگر نگوئیم اغلب، از مسلمانان آفریقایی در آمریکای لاتین از کلیشه منفی‌ای رنج بردند که از دل درگیری‌های اروپا از قرن هجدهم به بعد پدید آمده بود.

شورش‌های بردگان

اما داستان ورود مسلمانان آفریقایی به کشورهای آمریکای لاتین و مشارکت آنان در ساخت شهر نیویورک در ایالات متحده چیست؟ این همان داستانی است که کتاب «هلال سیاه؛ تجربه مسلمانان آفریقایی و میراث آنان در قاره‌های آمریکا». منتشر شده از سوی مرکز ملی ترجمه. به آن می‌پردازد. نویسنده آن دکتر مایکل آ. گومز، استاد تاریخ آفریقا، مطالعات خاورمیانه و مطالعات اسلامی در دانشگاه نیویورک و از پیشگامان مطالعات دیاسپورای آفریقایی است. او همچنین ریاست کمیته علمی یونسکو در پروژه پیشین «راه‌های برده‌داری» را بر عهده داشته است.

به نظر می‌رسد دکتر گومز، به سبب ریشه‌های آفریقایی خود و به‌عنوان یک آمریکایی آفریقایی‌تبار، انگیزه‌های پژوهشی شخصی داشته است. مسئله هویت از همان سال‌های نخست در ذهن او. و شاید بسیاری از هم‌نسلانش. نفوذ کرده بود؛ پرسشی که هم جوانان و هم کهنسالان را درگیر می‌کرد: سیاه‌پوستان آمریکایی چه کسانی هستند و ویژگی‌های تجربه تاریخی آنان چیست؟

بسیاری کوشیده‌اند پاسخ‌هایی قانع‌کننده به این پرسش‌های حساس بیابند و این پژوهش دکتر گومز یکی از آن تلاش‌هاست؛ مطالعه‌ای که با کاوش عمیق در میراث گذشته، در پی فهم و روشن‌سازی حال بوده است. نویسنده با پشتکار و استقامت، مراحل حضور اولیه اسلام را رصد کرده و میزان حضور و غیاب، قوت و ضعف آن

را در دنیای جدید بررسی نموده و هر از گاهی با ارائه آمار و شاخص‌های عددی، فراز و فرودها را نشان داده است.

مترجم کتاب، زکریا صادق الرفاعی، استاد تاریخ جدید و معاصر دانشگاه منصوره، اشاره می‌کند که اقلیت‌های قومی منتقل شده به قاره‌های آمریکا، عمدتاً از غرب آفریقا بودند. این بردگان از همان ربع نخست قرن شانزدهم میلادی علیه بردگی خشن خود شوریدند و قیام آنان بازتاب گسترده‌ای داشت.

با وجود آنکه بسیاری از اسناد مربوط به تجارت بردگان از طریق اقیانوس اطلس به طور عمدی توسط برخی دولت‌ها نابود شده است، مایکل گومز توانسته با صبر و دقت، از طریق فعالیت‌های شرکت هند شرقی آلمان، حضور اولیه اسلام در نیویورک را شناسایی و مستند کند. نویسنده اشاره می‌کند که در سال ۱۴۹۲، کریستف کلمب از اقیانوس اطلس عبور کرد و همراه او اسلام نیز به دنیای جدید وارد شد. در میان خدمه او مسلمانانی حضور داشتند که به اجبار به مسیحیت گرویده بودند، اما به احتمال زیاد اسلام در وجدان آنان زنده مانده بود. بدین ترتیب، این افراد و دیگرانی مانند آنان، همراه با بردگان آفریقایی در نیمکره غربی ساکن شدند. بسیاری از این بردگان در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم مسلمان بودند و شمار مسلمانان آفریقایی منتقل شده به قاره‌های آمریکا در قرن نوزدهم رو به افزایش گذاشت.

آنچه پس از آن رخ داد، تاریخ این مسلمانان و فرزندانشان در قاره‌های آمریکا بود و زنجیره نسب برخی از آنان همچنان به نیاکان مسلمان آفریقایی‌شان پیوند خورده باقی ماند.

کتاب در دو بخش تنظیم شده است: بخش نخست به حضور مسلمانان آفریقایی در دوره بردگی آنان در قاره‌های آمریکا می‌پردازد و بخش دوم، با تکیه بر زمینه تاریخی، به درک تحول اسلام در ایالات متحده کمک می‌کند.

بردگان مسلمان آفریقایی در سراسر قاره‌های آمریکا پراکنده شدند. شمار آنان در برزیل و کارائیب بیش از ایالات متحده بود و سازمان‌یافتگی بیشتری داشتند. اسلام که از آفریقا آمده بود، در این مناطق با نوعی رکود و افول کامل مواجه شد، اما در ایالات متحده به‌عنوان نیروی سیاسی و اجتماعی اهمیت تازه‌ای یافت.

اسلام در آمریکای لاتین

تجربه اسلام آفریقایی در کارائیب، برزیل و آمریکای لاتین را می‌توان در پرتو سرکوب سیاسی خشن و سیاست‌های طردکننده علیه جوامع مسلمان فهمید؛ سیاست‌هایی که با کارزارهای متعدد برای بازگرداندن آنان به غرب آفریقا همراه بود.

مسلمانان آفریقایی در این مناطق همچنان متفاوت باقی ماندند و این تفاوت به‌ویژه در مورد برزیل آشکار بود. آنان پیوسته با تهدید مواجه بودند، بی‌آنکه دولت توجهی نشان دهد.

در مقابل، جوامع مسلمان در ایالات متحده در سکوت رنج کشیدند و به یاری میراث خود توانستند موقتاً دوام آورند، تا اینکه در آغاز قرن بیستم، اسلام بار دیگر با شعارهای ملی‌گرایانه اوج گرفت.

رهبران اولیه جنبش‌های اسلامی توانستند میان باورهای غیبی مطلق و شعارهای ملی‌گرایانه پیوند برقرار کنند و آن را به‌عنوان اندیشه‌ای اسلامی و اصیل عرضه نمایند.

این جنبش‌ها با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شدند؛ به‌ویژه به رهبری مالکوم ایکس (۱۹۲۵—۱۹۶۵)، که ابتدا سخنگوی سازمان «ملت اسلام» بود، سپس از آن جدا شد و «سازمان مسجد اسلامی» را بنیان گذاشت و سرانجام در چهل‌سالگی ترور شد.

حضور مسلمانان آفریقایی همواره با انقلاب و سرکشی در برابر هرگونه ظلم پیوند خورده بود. در سال ۱۵۲۲ و در جزیره لوش در هیسپانیولا، حاکم جزیره. که پسر جهانگرد مشهور، دریاسالار کلمب، بود. در صبح روز کریسمس با عجیب‌ترین هدیه روبه‌رو شد.

با سپیده‌دم آن روز، حدود ۲۰ نفر از بردگان که پیش‌تر کنترل آسیاب نیشکر و نواحی پیرامون آن را به دست گرفته بودند، نگرانی‌های خود را مطرح کردند و بر گسترش دامنه شورش در سراسر جزیره عزم جزم نمودند. آنان کوشیدند همسایگان بسیاری را برای یاری خود بسیج کنند و سپس با داس‌هایی که در دست داشتند، ناظران مزارع دامداری را به‌طرزی وحشیانه قطعه‌قطعه کردند.

با طلوع خورشید، آنان دست به کشتاری خونین زده بودند و پس از فرسوده شدن توانشان، در کنار خانه‌ها و کشتزارهای سوخته نشستند؛ در حالی که پیکرهای تکه‌تکه شده در جاده‌ها این سو و آن سو افتاده بود و همگی از سفیدپوستانی بودند که به دام افتاده بودند.

شورش آنان به مزارع مجاور نیز کشیده شد، اما دیری نپایید که با نیروهای مرکبی از اروپاییان و بومیان روبه‌رو شدند. نظامیان و داوطلبان با خشونت‌های شدید برگروه نگون بخت آفریقایی‌یورش بردند و در نتیجه، قیام سرکوب شد و هر کس که همان‌جا کشته نشد، ظرف کمتر از یک هفته به اسارت برده شد.

بدین‌سان نخستین نافرمانی جمعی آفریقاییان در قاره‌های آمریکا آغاز شد؛ نافرمانی‌ای که به احتمال بسیار از سوی مسلمانان و سنگامبیایی‌ها، منسوب به منطقه سنگامبیا در آفریقا. صورت گرفت؛ منطقه‌ای که اسپانیایی‌ها آن را «گینه علیا» و پرتغالی‌ها «کیپ ورد» می‌نامیدند.

البته این نخستین شورش ثبت‌شده آفریقاییان در دنیای جدید نبود؛ بی‌تردید پیش از آن نیز موارد بسیاری از نافرمانی‌های فردی و خودکشی رخ داده بود. همچنین در کشتی‌هایی که این افراد را منتقل می‌کردند، اعمال خرابکارانه، غارت و مسموم‌سازی صورت می‌گرفت که همگی واکنشی فرهنگی به تجربه اسارت به شمار می‌آمد.

هیسپانیولا تنها کانون شورش در دنیای جدید در اوایل قرن شانزدهم نبود؛ قیام‌ها هر جا که بردگان حضور داشتند، شعله‌ور می‌شد:

در پورتوریکو در سال ۱۵۲۷، در کلمبیا در ۱۵۲۹، سپس در شهر اسلا در پاناما در ۱۵۳۰، در خود پاناما در ۱۵۳۱، در کورو و نزوئلا در ۱۵۳۲ و در سن پدرو هندوراس در سال ۱۵۴۸.

استثمار و تجارت

با وجود اهمیت به کارگیری تازه واردان از غرب آفریقا به عنوان سرباز، اکثریت کسانی که در شرایطی سخت به شمال آفریقا منتقل شدند، زنان بودند؛ زنانی که بخش اصلی تجارت برده از مسیر صحرای بزرگ آفریقا را تشکیل می دادند.

از این رو، شایسته است تجارت فراصحرای به طور عمده تجارت دختران و زنان دانسته شود؛ زنانی که از جهات گوناگون مورد بهره‌کشی قرار می گرفتند.

آنان به عنوان کنیز برای خدمت خریداری می شدند و در روابط جنسی اجباری قرار می گرفتند؛ همانند زنانی که برای زندگی در حرمسراها برگزیده می شدند. بر اساس شریعت اسلامی، اگر کنیزی از مالک خود باردار می شد، فروش او حرام بود و جدایی او از فرزندش جایز نبود و در نهایت آزاد می شد.

برخی از زنانی که چنین پیشینه‌ای داشتند، توانستند به جایگاه اجتماعی بالاتری دست یابند.

حجم تجارت جنسی در مسیر فراصحرای محدود بود و امپراتوری‌های کهن مانند غنا، مالی و سونگای سهم اندکی در آن داشتند. این

حکومت‌ها بیشتر به استفاده از طلا برای تأمین نیازهای خود شهرت داشتند، به جز ناحیه پیرامون دریاچه چاد که روابط نزدیکی با تجارت فراصحراداشت.

شمار بردگان آورده شده از غرب آفریقا به ایبریا، در مقایسه با تعداد مسیحیان و مسلمانان در نخستین مراحل حضور اسلامی در اندلس، چندان قابل توجه نبود.

پایان حاکمیت اعراب در سال ۱۵۲۰ با کمبود شدید نیروی کار همراه شد و بسیاری از مسلمانان به گرانادا اگریختند. همچنین پایان درگیری‌ها به معنای قطع جریان اسیران جنگی بود.

از این رو، پرتغالی‌ها به فکر تقویت نیروی کار خود افتادند و از قرن پانزدهم اقدام به خرید اسیران از تونس و بازارهای شمال آفریقا از طریق تاجران بارسلونا کردند.



اسلام در مکزیک و کارائیب

با وجود فعالیت‌ها در هیسپانیولا و دیگر مناطق دنیای جدید، در واقع مکزیک و پرو در قرن‌های شانزدهم و هفدهم بزرگ‌ترین منابع تأمین اسیران بودند. بین سال‌های ۱۵۲۱ تا ۱۶۳۹، مکزیک به تنهایی حدود ۱۱۱ هزار آفریقایی را صادر کرد که بعدها در مزایده‌های مختلف (نمایشگاه‌های بردگان سیاه) به فروش رسیدند.

زمانی که آزادی کامل از بردگی در سال ۱۸۲۷ اعلام شد، حدود ۲۰۰ هزار آفریقایی در مکزیک مشغول به کار بودند. حضور گسترده آنان در شرایطی صورت گرفت که طاعون بزرگ جمعیت بومیان را درنوردیده بود و جمعیت مرکز مکزیک از بیش از ۲۷ میلیون نفر در سال ۱۵۱۹ به تنها یک میلیون و ۲۵ هزار نفر در سال ۱۶۰۵ کاهش یافت.

سنگامبیا، که اسپانیایی‌ها آن را «گینه علیا» و پرتغالی‌ها تا سال ۱۵۷۰ «کیپ ورد» می‌نامیدند، به دلیل نزدیکی طبیعی به ایبریا، منبع اصلی اسیران آفریقایی در قاره‌های آمریکا بود. این منطقه که «ملت‌های رود گینه» نیز خوانده می‌شد، به سه گروه تقسیم می‌گردید: «جلوف‌ها، ماندجاها و باقراس».

ورود انگلستان، فرانسه و آلمان به عرصه رقابت موجب افزایش بهای اسیران سنگامبیایی شد و همین امر پرتغالی‌ها را به پیشروی بیشتر به سمت جنوب تشویق کرد.

پس از سال ۱۵۷۰، جزیره سائوتومه به کانون اصلی بردگان تبدیل شد و شامل نام‌ها و گروه‌های مختلفی از مرکز غرب آفریقا بود که از میان



آنان (لونداس، بنگولاس، کنگویی‌ها و مانونگوس) شهرت داشتند. از همین رو، در میانه قرن شانزدهم، افرادی از سنگامبیا و غرب آفریقا در مکزیک حضور داشتند.

بر پایه بررسی منابع گوناگون، آشکار است که مسلمانان شمال و غرب آفریقا دست کم از قرن شانزدهم تا اواخر قرن نوزدهم در کوبا حضور داشتند و در ونزوئلا نیز ساکن بودند.

گرچه اطلاعات ما درباره تجربه آنان در این سرزمین‌ها اندک است، اما می‌دانیم که شمار اندکی از آفریقاییان در سال‌های ۱۵۲۸ یا ۱۵۲۹ به ونزوئلا رسیدند و با این حال، میزان انتقال اسیران در اواخر قرن شانزدهم به‌طور چشمگیری افزایش یافت.

ونزوئلا همواره یکی از مستعمره‌های فقیر و آسیب‌پذیر امپراتوری اسپانیا بود و منبع اصلی نیروی کار و استخراج مروارید از طریق بهره‌کشی از بومیان به شمار می‌رفت.

تجارت برده برای مدتی دچار رکود شد، اما در فاصله سال‌های ۱۷۳۰ تا ۱۷۸۰ به رکوردی بی‌سابقه رسید. در سال ۱۸۱۰ حدود ۶۰ هزار برده در ونزوئلا وجود داشت و در سال ۱۸۴۴، دو درصد جمعیت را بردگان تشکیل می‌دادند. این وضعیت تا لغو رسمی نهاد برده‌داری در سال ۱۸۵۴ ادامه یافت.

آفریقاییان از سال ۱۵۲۹ به‌طور زود هنگام به پرو رسیدند و از مستعمرات اسپانیا منتقل شدند. در سال ۱۶۴۰، در شهر لیما، که

جمعیت آن در آن زمان حدود ۴۰ هزار نفر بود. ۲۰ هزار آفریقایی زندگی می‌کردند و اقتصادهای کشاورزی نوپا بر دوش آنان استوار بود.

منطقه کارائیب نیز بین سال‌های ۱۶۶۲ تا ۱۸۶۷ پذیرای ۳۷ درصد از کل آفریقاییانی بود که به «مزارع مرگ» در قاره‌های آمریکا منتقل شدند. در غرب رشته‌کوه آند، پژوهش‌ها نشان می‌دهد که بین سال‌های ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۷، سنگامبیا و سیرالئون، که بیشتر مسلمانان از آنجا می‌آمدند، به ترتیب ۶،۲ و ۱۵،۵ درصد از کل تجارت بریتانیا را تأمین کردند؛ هرچند این نسبت ممکن است به بیش از ۲۰ درصد برسد، زیرا بیشتر بردگان مسلمان بودند و شمار پیروان دیگر ادیان بسیار اندک بود.

در جامائیکا، گسترش کشاورزی با افزایش جمعیت بردگان سیاه‌پوست همراه شد؛ به طوری که شمار آنان از ۵۱۴ نفر در سال ۱۶۶۱ به بیش از ۹ هزار نفر در سال ۱۶۷۳ رسید.

این تعداد بین سال‌های ۱۷۳۰ تا ۱۷۶۲ دو برابر شد و به بیش از ۱۴۶ هزار آفریقایی افزایش یافت و در سال ۱۷۹۵ مجموعاً به ۲۹۱ هزار نفر رسید.

در سال ۱۸۱۷، شمار آفریقاییان تنها در جامائیکا به ۳۴۵ هزار نفر رسید که کمتر از نیمی از آنان در کشت نیشکر فعالیت می‌کردند و تا سال ۱۸۳۲، جامائیکا به یکی از متنوع‌ترین اقتصادهای منطقه تبدیل شد.

افول دربرزیل

اما برزیل بیش از هر جای دیگر سرزمین برده‌داری به شمار می‌آید؛ کشوری که حدود ۴۰ درصد از کل تجارت بردگان آفریقایی از مسیر اقیانوس اطلس را به خود اختصاص داد. براساس گزارش‌ها، ۶۸ درصد از این بردگان مرد بودند و فعالیت اصلی آنان در کشت نیشکر متمرکز بود.

این فصل کتاب آکنده از گزارش‌های فراوان درباره قیام‌ها و شورش‌هایی است که مسلمانان آفریقایی در شهرهای مختلف برزیل و به‌ویژه در سالوادور انجام دادند، به‌خصوص در شهر باهیا که شاهد قیام بزرگ آفریقاییان در سال ۱۸۳۵ بود. در این مناطق، مسلمانان اکثریت و نیروی غالب را تشکیل می‌دادند؛ اما برخلاف همه انتظارات، به‌جای آنکه حضور اسلام در برزیل گسترش یابد، در دو قرن اخیر رو به افول نهاد و به‌شدت تضعیف شد.

در اواخر قرن هفدهم، کشف الماس و طلا در جنوب غرب برزیل موجب افزایش شدید تقاضا برای بردگان شد و بیشتر آنان به ایالت‌های میناس ژرایس، ماتو گروسو و گوایاس منتقل شدند.

در فاصله سال‌های ۱۷۸۷ تا ۱۸۲۰، موج دوم تولید شکر آغاز شد و پس از سقوط قیمت الماس و طلا در سال ۱۷۶۰، بار دیگر بردگان به مناطق ساحلی آورده شدند.

افزایش بهای قهوه و محصولات متنوع کشاورزی در مرکز و جنوب برزیل در سال ۱۸۲۰ نیز به تداوم تجارت برده انجامید؛ از این رو می‌توان

بدون اغراق گفت که جامعه برزیل بردوش آفریقاییان و نیروی کار بومی بنا شد.

بردگانی که از آفریقا به برزیل آورده می‌شدند، عمدتاً از مرکز غرب آفریقا و به طور گسترده از کنگو و آنگولا بودند؛ مناطقی که مسلمانان در آن‌ها اقلیت محسوب می‌شدند، به گونه‌ای که سهم مسلمانان تنها ۱۷٫۳ درصد از کل اسیران منتقل شده را تشکیل می‌داد.

حضور مؤثر اسلام آفریقایی در نیویورک

اما درباره چگونگی شکل‌گیری حضور تأثیرگذار اسلام آفریقایی در شهر نیویورک باید گفت که در سال ۱۶۲۵، نخستین آفریقاییان از طریق شرکت هند غربی هلند به آمستردام نو (نیویورک کنونی) رسیدند. در آن زمان، ۱۱ مرد آفریقایی تبار که توسط کشتی‌های پرتغالی و اسپانیایی به اسارت گرفته شده بودند، به ساحل آورده شدند.

پس از آن، موج‌های پی‌درپی مسلمانان آفریقایی از غرب آفریقا و از سواحل ماداگاسکار به نیویورک راه یافتند.

گروه‌های دیگری از مسلمانان نیز از مناطق ساحلی و از جزایر قمر به شمال غرب ماداگاسکار منتقل شدند. این گروه‌های اخیر بی‌تردید از مسلمانان تحصیل کرده و متعلق به اقلیت‌های عرب تبار بودند.

کتاب به معرفی پدران و مادران بنیان‌گذار حضور اولیه مسلمانان آفریقایی در شمال آمریکای جنوبی می‌پردازد و اطلاعات تازه‌ای درباره نیاکان مسلمانان به طور عام و برخی گروه‌ها به طور خاص - مانند

«میلونگوس» و «اشماعیلتش». ارائه می‌دهد. نویسنده این دو گروه را نمونه‌ای زنده از تداوم میراث نخستین اسلام می‌داند. با این حال، بر عنوان این فصل انتقادی وارد است؛ چرا که در آن به «نوبل درو علی» عنوان بنیان‌گذار اسلام معاصر اطلاق شده است.

به‌کارگیری نوین دین

نویسنده بخش دوم کتاب را با بیانی پرشور و سرشار از تحسین، با فصلی درباره زندگی و نقش «نوبل درو علی» آغاز می‌کند. او عناصر فکری متنوع و حتی متناقض در اندیشه وی را بررسی کرده و ریشه‌های آن‌ها را در جریان‌هایی چون جمعیت صلیب گلگون (رزیکروسیان) و فراماسونری جست‌وجو می‌کند. همچنین به ادعای نبوت و وحی از سوی او اشاره می‌کند؛ ادعایی که طبعاً با مبانی اسلام اصیل در تعارض است.

نویسنده همچنین به مسئله بهره‌برداری ایدئولوژیک از اندیشه دینی در آن دوره توسط طرفداران ملی‌گرایی سیاه و پان‌آفریقانیسم اشاره می‌کند؛ جریانی که می‌کوشید برای جلب حمایت و بسیج توده‌های سیاه‌پوست، هویتی جایگزین ارائه دهد، حتی اگر این هویت بیشتر به اسطوره‌ای کهن شباهت داشت، تلاشی برای عبور از نژادپرستی حاکم و غلبه بر آن.

در اینجا نیز بر عنوان فصل - که «نوبل درو علی» را بنیان‌گذار اسلام معاصر معرفی می‌کند - تحفظ وارد است؛ زیرا با وجود موفقیت‌ها و

محبوبیت فزاینده او در میان سیاه‌پوستان، هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که او را بتوان بنیان‌گذار آنچه نویسنده ادعا می‌کند، دانست.

در فصلی مستقل، نویسنده به سازمان «امت اسلام» می‌پردازد و بر ماهیت رازآلودی که پیدایش آن را احاطه کرده بود، انگشت می‌گذارد. او این ویژگی را ظاهراً خصیصه‌ای مشترک میان سازمان‌های آن دوره می‌داند و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا این ابهام، راهبردی آگاهانه بوده است یا نه. در عین حال هشدار می‌دهد که باید نسبت به اطلاعات ضدونقیض هوشیار بود، به‌ویژه از آن رو که منبع اصلی اطلاعات، آرشیو دولت آمریکا است؛ دولتی که غالباً با این سازمان‌ها خصومت داشته است.

نویسنده در کنار بررسی ریشه‌های فکری متنوع این جریان‌ها، از نقش عوامل اقتصادی و اجتماعی محرک نیز غافل نمی‌ماند؛ به‌ویژه مهاجرت‌های رو به افزایش و کوچ گسترده سیاه‌پوستان از جنوب به شمال آمریکا در جست‌وجوی شرایط بهتر زندگی.

او یادآور می‌شود که مسیر بنیان‌گذاران «امت اسلام» یکسان نبود، اما هر یک نقش و اثر خاص خود را در این روند ایفا کردند؛ از «فارد محمد» گرفته تا «الیجا محمد» و سپس «والاس محمد».

فصل پایانی کتاب با عنوان «مالکوم» آمده است؛ فصلی که همچون تابلویی ادبی و هنری، زندگی و فراز و فرودهای «مالکوم ایکس» را از زوایای گوناگون به تصویر می‌کشد و نویسنده در آن از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است.

به‌ویژه آنکه مالکوم ایکس شخصیتی عمیقاً مناقشه‌برانگیز بود؛ فردی که تضادهای گوناگون را در خود جمع کرده و به محور جذب و پیوند افراد با گرایش‌های متفاوت تبدیل شده بود. نویسنده به‌درستی او را عامل تغییر فضای فرهنگی پیرامون مسلمانان آفریقایی‌تبار آمریکا می‌داند.

او همچنین به تدریج به گرایش‌های محافظه‌کارانه روی آورد؛ چرا که سخنگوی اصلی ملی‌گرایی سیاه و پان‌آفریقانیسم بود و هم‌زمان پویایی اسلام در آمریکای شمالی را نمایندگی می‌کرد و کوشید میان دین و سیاست پیوندی نرم و سنجیده برقرار سازد.

به گفته مترجم، آنچه این پژوهش را متمایز می‌سازد، مهارت و توانایی چشمگیر نویسنده در بهره‌گیری از علوم میان‌رشته‌ای در سراسر اثر است؛ به‌گونه‌ای که از طیف گسترده‌ای از متون و ادبیات علمی استفاده کرده است.

افزون بر گردآوری اسناد تاریخی متنوع، نویسنده از انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی معرفت، اسطوره‌شناسی، دین‌پژوهی تطبیقی، جامعه‌شناسی زبان و دیگر حوزه‌های دانشی بهره‌گرفته است.

به‌روشنی با اثری روبه‌رو هستیم که تاریخ جهانی را پیش چشم می‌گذارد؛ اثری که در آن نویسنده ساختار و تحول تاریخ آفریقا را در درون خود، همراه با تعامل زنده آن با ریشه‌ها و مؤلفه‌های تاریخ قاره‌های آمریکا به‌هم پیوند داده و با مهارتی مثال‌زدنی، میان جابه‌جایی قبایل، جنگ‌های دینی در غرب آفریقا و شمال نیجریه، انقلاب باهیا در برزیل و

رخدادهای کارائیب و جنوب آمریکا ارتباطی ارگانیک برقرار کرده است؛ به گونه‌ای که این رویدادها نه گسسته، بلکه بازتاب یکدیگرند.^۱

بازتعریف نقش مذهب در حزب دموکرات

به قلم: دانیلا آلتیماری

در سال‌های اخیر، عرصه سیاسی ایالات متحده شاهد بازگشت پرقدرت مذهب به کانون منازعات قدرت بوده است. این حضور مجدد، در قالب دو جریان عمده و متضاد تجلی یافته است که هر یک در پی تعریف متفاوتی از نسبت میان «ایمان»، «ملت» و «عدالت» هستند. در یک سو، جریان ناسیونالیسم مذهبی (Religious Nationalism) قرار دارد که به ویژه با ظهور و تثبیت پدیده دونالد ترامپ به یکی از تأثیرگذارترین نیروهای سیاسی قرن بیست و یکم تبدیل شده است. این قرائت از دین، با تأکید بر هویت ملی، پاسداری از سنت‌های تاریخی و پیوند میان رسالت الهی با منافع ملی، مذهب را به عنوان ستون فقرات اقتدار دولت و مرزبندی‌های هویتی تعریف می‌کند. حامیان این جریان، ایمان را ابزاری برای انسجام داخلی در برابر تغییرات فرهنگی و جهانی شدن می‌بینند.

در مقابل، شاهد بازسازی و تحرک جدی جریانی هستیم که از آن تحت عنوان «چپ مذهبی جهان‌گرا» (Universalist Religious Left) یاد می‌شود. این پارادایم که ریشه در الهیات کثرت‌گرا و اخلاق فراملی دارد، آموزه‌های دینی را نه به عنوان ابزاری برای ناسیونالیسم، بلکه به مثابه بستری برای تحقق عدالت اجتماعی جهانی، حقوق بشر و همبستگی با «دیگری» (بدون در نظر گرفتن

مرزهای ملی) به کار می‌گیرد. موج جدیدی که در حزب دموکرات آغاز شده و در آن چهره‌های روحانی و دانش‌آموختگان الهیات به طور مستقیم وارد کارزار انتخاباتی شده‌اند، نمودی عینی از تلاش این جریان دوم برای بازپس‌گیری «زبان مذهب» از جناح راست است. گزارش پیش‌رو به بررسی حضور این کاندیداها و استراتژی آن‌ها برای مقابله با ناسیونالیسم مذهبی از طریق ارائه یک «ایمان پیشرو» می‌پردازد. ما در کانال دولت دین و سایت خبری تحلیلی سیاق، در مطالب آتی به شکلی عمیق‌تر و مستمر به بررسی این تقابل‌های الهیاتی، ریشه‌های تاریخی ناسیونالیسم مذهبی در عصر ترامپ و افق‌های پیش‌روی الهیات جهان‌گرا خواهیم پرداخت.

در یکی از حوزه‌های انتخاباتی نوسانی در ایالت آیوا، «سارا ترون گاریوت»، کاندیدای دموکرات، بازگو می‌کند که چگونه فعالیتش به عنوان کشیش بیمارستان و مبلغ کلیسای لوتری، او را در مسیر خدمت عمومی قرار داده است.

در ایالت به‌شدت محافظه‌کار آلاسکا، «مات شولتز»، کشیش پروتستان، می‌گوید حضور او به عنوان یک دموکرات در رقابت برای کرسی مجلس نمایندگان، بخشی از رسالت الهی او برای «اطعام گرسنگان، تسلاهی سوگواران و ایستادگی در برابر ظالمان» است.

و در تگزاس، «جیمز تالاریکو»، دانشجوی الهیات پرزبیتی و کاندیدای دموکرات مجلس سنا، سیاست‌های ترقی‌خواهانه را با آیاتی از کتاب مقدس در هم می‌آمیزد؛ ترکیبی که او را به یک چهره پرتطرفدار در فضای مجازی و قدرتی بزرگ در جذب منابع مالی تبدیل کرده است.

در حالی که دموکرات‌ها در حال بازسازی خود پس از شکست‌های تلخ سال ۲۰۲۴ هستند، برخی از نامزدها این ایده را که «مذهب جایگاهی در یک حزب رو به سکولار شدن ندارد»، به چالش می‌کشند. از جمله این چهره‌ها می‌توان به «راب سند»، بازرس ایالتی آیوا و پیرو کلیسای لوتری اشاره کرد که با استناد به کتاب مقدس برای کرسی فرمانداری رقابت می‌کند، و همچنین «جاش شاپیرو»، فرماندار پنسیلوانیا که هویت عمومی‌اش با ایمان یهودی او گره خورده است.

انتخابات میان‌دوره‌ای سال ۲۰۲۶ شاهد حضور فزاینده‌ای از داوطلبان دموکرات خواهد بود که در رشته الهیات تحصیل کرده یا عضو رسمی کادر روحانیت هستند. سازمان «رأی برای خیر مشترک» (Vote Common Good) که به نامزدهای پیشرو برای برقراری ارتباط با رأی‌دهندگان مسیحی انجیلی (او انجلیک) و کاتولیک کمک می‌کند، گزارش داده است که حدود ۳۰ روحانی مسیحی سفیدپوست به عنوان دموکرات در حال رقابت هستند که اکثر آن‌ها در مناطق متمایل به راست و محافظه‌کار حضور دارند.

پیوند ایمان و سیاست در عرصه عمومی

خانم ترون گاریوت، فارغ‌التحصیل دانشکده الهیات هاروارد، معتقد است حضور در مناصب انتخابی، روش دیگری برای خدمت به جامعه است. او که از سال ۲۰۲۱ عضو قوه مقننه آیوا بوده، اکنون یکی از دموکرات‌هایی است که برای تصاحب کرسی «زک نان»، نماینده

جمهوری‌خواه، در حوزه انتخابی سوم (که فضایی رقابتی دارد) تلاش می‌کند.

او در مصاحبه‌ای گفت: «ایمان درباره چگونگی زندگی ما در کنار یکدیگر است و سیاست نیز دقیقاً همین است. این نگاه وجود دارد که سیاست و ایمان اموری خصوصی و شخصی هستند و باید مجزا نگاه داشته شوند، اما ایمان شماست که کیستی شما و نحوه تعاملتان با جهان را شکل می‌دهد.»

مسیحیان ترقی‌خواه به‌طور فزاینده‌ای تمایل دارند آشکارا درباره این موضوع سخن بگویند که چگونه ایمانشان، زیربنای وظیفه اخلاقی آن‌ها برای مخالفت با سیاست‌های دونالد ترامپ و متحدانش در کنگره را تشکیل می‌دهد. شولتز با استناد به حکایت «سامری نیکوکار»، خاطرنشان کرد که شخصیت‌های منفی داستان، دزدانی نیستند که به مسافر حمله کردند، بلکه کسانی هستند که از کنار او گذشتند و هیچ کاری انجام ندادند.

پل‌زدن میان شکاف‌های عقیدتی

شولتز که در ایالتی که ترامپ در سال ۲۰۲۴ با اختلاف ۱۳ درصد در آن پیروز شد، به رقابت با «نیک بگیچ» جمهوری‌خواه می‌رود، تأکید دارد که متعهد به یافتن زمینه‌های مشترک با مخالفان سیاسی خود است. او می‌گوید: «در کلیسای من، هم طرفداران ترامپ حضور دارند و هم کسانی که به کاملاً هریس رأی دادند. این به من نشان می‌دهد که هیچ کاری

پیش نمی‌رود مگر اینکه به سوی کسانی که با ما مخالف هستند دست یاری دراز کنیم، پل بسازیم و متواضعانه به نظراتشان گوش دهیم.»
تالاریکو نیز که در حال گذراندن دوره کارشناسی ارشد الهیات است، مذهب را راهی برای آشتی دادن شکاف‌های سیاسی می‌بیند. او معتقد است اگرچه شاید کسی صرفاً به خاطر ایمانش به او رأی ندهد، اما این موضوع دریچه‌ای برای گفتگو درباره ارزش‌ها، سنت‌ها و رویه‌های مشترک برای آینده می‌گشاید.

به گفته تالاریکو، ایمان می‌تواند به دموکرات‌ها کمک کند تا به مسیحیان انجیلی سفیدپوست که مدت‌هاست متحد جمهوری خواهان هستند، نزدیک شوند. او همچنین اشاره کرد که استفاده از آموزه‌های کتاب مقدس می‌تواند به جذب جمعیت رو به رشد انجیلی‌های لاتین تبار در تگزاس و سراسر کشور کمک کند؛ جامعه‌ای که از افراط‌گرایی در موضوع مهاجرت نگران است اما در عین حال احساس می‌کند حزب دموکرات نسبت به ارزش‌های فرهنگی و مذهبی آن‌ها موضعی خصمانه داشته است.

بحران معنوی و ضرورت گفتگو

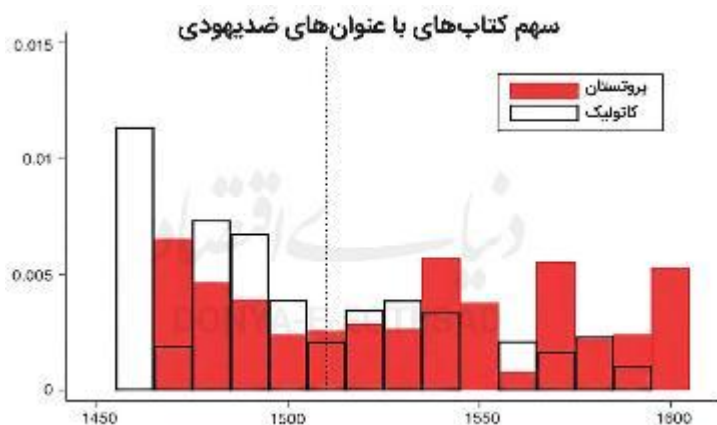
در حالی که رأی‌دهندگان انجیلی سفیدپوست از اواخرده دهه ۱۹۷۰ با جمهوری خواهان پیوند خورده‌اند، ترامپ در سال ۲۰۲۴ توانست نفوذ خود را در میان سایر گروه‌های مذهبی نیز گسترش دهد؛ از جمله کسب ۵۵ درصد آرای کاتولیک‌ها و کسب دستاوردهایی میان پروتستان‌های

اسپانیایی تبار و آسیایی تبار. در مقابل، افرادی که خود را ندانم‌گرا (Agnostic)، ملحد یا بدون وابستگی مذهبی معرفی می‌کنند، به طور قاطع به هریس رأی دادند.

سناتور «رافائل وارنوک»، تنها روحانی شاغل در مجلس سنا و کشیش کلیسای تاریخی «ابن زر» در آتلانتا، همواره دموکرات‌ها را تشویق کرده است که درباره ایمان خود در بستر سیاست سخن بگویند. او معتقد است ملت آمریکا در حال تجربه یک «بحران معنوی» است و سیاستمداران هر دو حزب در مرکزیت قرار دادن مردم ناکام بوده‌اند.

اگرچه دموکرات‌های سفیدپوستی مانند جیمی کارتر یا پیت بودجج نیز پیش از این آشکارا از ایمان خود سخن گفته‌اند، اما «دیوید کمپبل»، استاد دانشگاه نوتردام، هشدار می‌دهد که این رویکرد ممکن است باعث رنجش بدنه سکولار حزب شود. با این حال، نسل جدید سیاستمداران معتقد پیشرو، با وجود چالش‌های موجود در حزبی که همواره بر جدایی دین از سیاست تأکید داشته، ترجیح می‌دهند اعتقادات خود را به عرصه عمومی بیاورند. تالاریکومی گوید: «دین چیزی است که باید در مورد آن در فضای عمومی صحبت کرد؛ دین چیزی است که باید آن را به تمام بخش‌های زندگی خود وارد کنید.»^۱

ریا چگونه نفرت آفرید؟ ریشه‌های اقتصادی یهودی‌ستیزی در آلمان



در طول شش قرن گذشته از تاریخ آلمان، یعنی از حدود سال ۱۳۰۰ تا اواخر قرن نوزدهم، یکی از پایدارترین و در عین حال دردناک‌ترین پدیده‌های اجتماعی، حضور یهودیان و روابط پیچیده و اغلب خصمانه میان آنان و جامعه مسیحی پیرامون بوده است. این روابط در دوره‌های مختلف شدت و اشکال متفاوتی داشته است؛ گاهی به صورت همزیستی مسالمت آمیز و حتی سودمند دوجانبه و گاهی به صورت خشونت‌های گسترده، اخراج‌های دسته جمعی و کشتارهای وحشتناک. آنچه در این شش قرن به وضوح مشاهده می‌شود، یک چرخش چشم گیر در الگوی نفرت یهودی‌ستیزانه است.

در سده‌های میانه، شهرهایی که تحت سلطه کلیسای کاتولیک بودند، به مراتب بیشتر از شهرهای دیگر شاهد خشونت علیه یهودیان بودند، اما پس از اصلاحات پروتستانی در قرن شانزدهم، این الگو به طور کامل وارونه شد و مناطق پروتستان نشین به کانون‌های اصلی یهودی ستیزی تبدیل شدند. این تغییر ناگهانی و پایدار، پرسش اصلی را مطرح می‌کند: چرا یک تحول دینی که ظاهراً بر مسائل الهیاتی متمرکز بود، چنین تاثیر عمیقی بر روابط اقتصادی و اجتماعی میان دو گروه قومی-مذهبی گذاشت؟

ریا و مزیت نسبی یهودیان

برای درک این چرخش، باید به ساختار اقتصادی جامعه قرون وسطایی بازگردیم. در اروپای کاتولیک پیش از اصلاحات، کلیسا از قرن سیزدهم به بعد، ربا (گرفتن بهره از وام) را برای مسیحیان به شدت ممنوع کرده بود. این ممنوعیت، که ریشه در تفسیرهای خاص از کتاب مقدس داشت، عملاً مسیحیان را از ورود به حرفه وام دهی با بهره باز می‌داشت. در همین زمان، یهودیان به دلایل متعدد از این ممنوعیت مستثنی بودند؛ اولاً، احکام تورات، ربا را تنها در روابط میان یهودیان ممنوع کرده بود و آن را در روابط با غیر یهودیان مجاز می‌دانست؛ ثانیاً، یهودیان به دلیل محدودیت‌های گسترده‌ای که بر مالکیت زمین، عضویت در اصناف و بسیاری از مشاغل دیگر داشتند، به سمت حرفه‌های مالی و تجاری سوق داده شده بودند. به این عوامل باید سطح بسیار بالای سواد در میان مردان یهودی را نیز افزود؛ درحالی که در قرن

چهاردهم تنها پنج تا ده درصد مسیحیان عادی قادر به خواندن و نوشتن بودند، تقریباً همه مردان یهودی به دلیل الزام دینی به مطالعه تورات، باسواد بودند. این ترکیب منحصر به فرد، یهودیان را به متخصصان طبیعی پول و اعتبار در جامعه‌ای تبدیل کرد که به شدت به وام نیاز داشت. در نتیجه، در بسیاری از شهرهای آلمانی، یهودیان و مسیحیان به شکلی مکمل و سودمند با یکدیگر همکاری می‌کردند. شهرهای تجاری بزرگ، به ویژه آنهایی که عضو اتحادیه هانزا بودند یا در مسیرهای اصلی تجارت قرار داشتند، به شدت به سرمایه در گردش نیاز داشتند. بازرگانان مسیحی، کشتی سازان، صنعتگران و حتی اشراف محلی برای گسترش تجارت، خرید مواد اولیه یا پرداخت مالیات به وام نیازمند بودند، اما هیچ مسیحی نمی‌توانست به طور قانونی این وام را تامین کند. یهودیان این خلا را پر می‌کردند. در مقابل، شهرها به یهودیان اجازه اقامت، حفاظت نسبی و معافیت از برخی محدودیت‌ها می‌دادند. این رابطه، هرچند نابرابر و شکننده بود، اما در عمل برای هر دو طرف سودآور به شمار می‌رفت. در چنین شهرهایی، یهودیان نه تنها به عنوان وام دهنده، بلکه گاهی به عنوان پزشک، مترجم و مشاور نیز فعالیت می‌کردند و در مجموع، حضورشان به رونق اقتصادی کمک می‌کرد.

با این حال، همین رابطه سودمند، بذر آینده‌ای تلخ را نیز در خود داشت. در شهرهایی که تجارت چندان رونقی نداشت و اقتصاد بیشتر بر پایه کشاورزی و تولیدات محلی بود، نیاز به وام‌های بزرگ و بلندمدت

کمتر احساس می‌شد. در این مناطق، یهودیان اغلب به وام دهی خرد و با بهره بالا به دهقانان و صنعتگران فقیر روی می‌آوردند که این خود زمینه ساز نارضایتی و خشم عمومی می‌شد. همچنین، در دوره‌هایی که بحران‌های بزرگ مانند طاعون سیاه (۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱ میلادی) رخ می‌داد، شایعات مسموم کردن چاه‌ها توسط یهودیان به سرعت فراگیر می‌شد و منجر به کشتارهای گسترده می‌گردید. جالب اینجاست که در سده‌های چهاردهم و پانزدهم، شهرهای کاتولیک، به ویژه آنهایی که اسقف‌نشین بودند یا صومعه‌های بزرگ داشتند، بیش از سایر نقاط شاهد چنین خشونت‌هایی بودند. دلیل آن تا حدی به رقابت میان کلیسا و یهودیان بر سر نفوذ مالی و تا حدی به تبلیغات شدید ضد ربا توسط کشیشان کاتولیک بازمی‌گشت.

ظهور اصلاحات پروتستانی در سال ۱۵۱۷ همه چیز را دگرگون کرد. مارتین لوتر در ابتدا امیدوار بود که یهودیان با دیدن «مسیحیت خالص» به دین جدید بگروند، اما وقتی این اتفاق نیفتاد، لحن او به شدت تند شد. مهم‌تر از تغییر نگرش لوتر، تحولات ساختاری بود که اصلاحات به همراه آورد. پروتستان‌ها، به ویژه در شاخه لوتری و به خصوص کالوینی، ممنوعیت ربا را به کلی کنار گذاشتند یا به شدت تعدیل کردند. آنها استدلال می‌کردند که بهره معقول، نه تنها گناه نیست، بلکه بخشی از تجارت مشروع است. همزمان، تاکید شدید پروتستان‌ها بر خواندن مستقیم کتاب مقدس به زبان محلی، منجر به تاسیس صدها مدرسه و افزایش چشم‌گیر سطح سواد در مناطق پروتستان شد. در کمتر از یک

قرن، فاصله سواد میان مسیحیان پروتستان و یهودیان به شدت کاهش یافت. این دو تغییر، یعنی مجاز شدن مسیحیان به وام دهی و افزایش سطح سواد، به طور مستقیم مزیت نسبی یهودیان در حوزه مالی را از بین برد. دیگر نیازی نبود که بازرگانان مسیحی برای تامین اعتبار به یهودیان مراجعه کنند؛ حالا خودشان می توانستند وام بدهند و وام بگیرند. در شهرهایی که پیش تر یهودیان نقش کلیدی در تامین مالی تجارت داشتند، ناگهان این گروه به رقیب مستقیم تبدیل شدند. در عین حال، چون یهودیان همچنان از بسیاری از اصناف و مالکیت زمین محروم بودند، راه دیگری جز ادامه همان حرفه های قدیمی نداشتند، حرفه هایی که حالا دیگر انحصاری نبودند و با رقابت شدید مسیحیان مواجه بودند.

نتیجه این رقابت جدید، موج تازه ای از یهودی ستیزی بود که دقیقاً در همان شهرهایی شدت گرفت که پیش تر بیشترین سود را از حضور یهودیان می بردند یعنی شهرهای تجاری بزرگ و ثروتمند پروتستان نشین. در این مناطق، احتمال وقوع کشتار یهودیان پس از اصلاحات به طور معناداری افزایش یافت. در حالی که در قرن های چهاردهم و پانزدهم، شهرهای پروتستان آینده معمولاً آرام تر بودند، از اوایل قرن شانزدهم به بعد، این شهرها به طور متوسط هر قرن چندین بار شاهد خشونت علیه یهودیان شدند. در برخی موارد، شورا های شهری که خود زمانی از یهودیان دعوت به اقامت کرده بودند، حالا آنها را اخراج می کردند تا جای خودی ها را باز کنند. این الگوی جدید تنها به

خشونت فیزیکی محدود نشد. با اختراع چاپ در قرن پانزدهم و گسترش سریع آن پس از اصلاحات، ادبیات ضد یهودی نیز به سرعت رشد کرد. در شهرهایی که چاپخانه داشتند، به ویژه در مناطق پروتستان، درصد کتاب‌هایی که محتوای ضد یهودی داشتند پس از دهه ۱۵۴۰ به طور قابل توجهی افزایش یافت. این کتاب‌ها دیگر صرفاً متون الهیاتی نبودند، بلکه اغلب به مسائل اقتصادی می‌پرداختند و یهودیان را به عنوان رقبای نا عادلانه و طفیلی معرفی می‌کردند.

جالب‌تر اینکه، در شهرهایی که پیش از اصلاحات هیچ یهودی وام دهنده‌ای نداشتند، تغییر مذهب به پروتستان‌تیسیم تأثیر چندانی بر روابط با یهودیان نداشت. در این مناطق، چون از ابتدا رقابت اقتصادی وجود نداشت، تغییر در قوانین ربا و سواد نیز تنش خاصی ایجاد نکرد. این مشاهده، نقش کلیدی عامل اقتصادی را تأیید می‌کند: یهودی‌ستیزی جدید، اساساً واکنش به از دست رفتن مکمل بودن اقتصادی و تبدیل شدن یهودیان به رقیب مستقیم بود. این الگو تا قرن نوزدهم و حتی بیستم ادامه یافت. در اواخر قرن نوزدهم، در مناطقی از پروس که کاملاً پروتستان بودند، درصد یهودیان ساکن به طور معناداری کمتر از مناطق کاتولیک بود. در انتخابات مختلف دهه ۱۸۹۰، احزاب صراحتاً یهودی‌ستیز در شهرستان‌های پروتستان‌نشین آرای بسیار بیشتری کسب می‌کردند. حتی در دوره جمهوری و ایمار و اوج‌گیری نازیسم، مناطقی که در قرن شانزدهم پروتستان شده بودند، به طور متوسط نام‌های تهدیدآمیز ضد یهودی بیشتری دریافت می‌کردند و در

انتخابات ۱۹۳۳ به حزب نازی رای بالاتری دادند. به عبارت دیگر، نقشه جغرافیایی یهودی ستیزی در آلمان قرن بیستم، تا حد زیادی با نقشه مذهبی قرن شانزدهم همپوشانی داشت.

این یافته‌ها نشان می‌دهد که نفرت قومی و مذهبی، هرچند اغلب بازبان الهیات یا فرهنگ توجیه می‌شود، اما ریشه‌های عمیق اقتصادی دارد. وقتی دو گروه از نظر اقتصادی مکمل یکدیگرند، حتی تفاوت‌های عمیق دینی و فرهنگی می‌تواند به همزیستی منجر شود؛ اما همین که منافع اقتصادی شان در تضاد قرار گیرد، همان تفاوت‌ها به سرعت به بهانه‌ای برای خشونت تبدیل می‌شوند. در مورد آلمان، اصلاحات پروتستانی با حذف موانع ورود مسیحیان به حرفه وام دهی و کاهش شکاف سواد، ناگهان یهودیان را از شریک اقتصادی به رقیب مستقیم تبدیل کرد و این رقابت، زمینه ساز یکی از طولانی‌ترین و ویرانگرترین فصل‌های یهودی ستیزی در تاریخ اروپا شد.

استراتژی شناسایی

استراتژی شناسایی این پژوهش بر پایه یک شبه آزمایش طبیعی بسیار ساده و شفاف بنا شده است؛ اصلاحات پروتستانی در سال ۱۵۱۷ مانند یک شوک ناگهانی و تقریباً تصادفی عمل کرد که در برخی شهرهای آلمان قوانین مربوط به ربا و آموزش را دگرگون ساخت، اما در شهرهای دیگر (کاتولیک) تقریباً هیچ تغییری ایجاد نکرد. شهرها به دو گروه تقسیم شدند: شهرهایی که تا حدود سال ۱۵۴۶ پروتستان شدند (گروه درمان) و شهرهایی که کاتولیک ماندند (گروه کنترل). سپس با روش

تفاوت در تفاوت‌ها بررسی شد که آیا پس از اصلاحات، میزان خشونت علیه یهودیان (کشتار، اخراج و انتشار کتاب‌های ضد یهودی) در شهرهای پروتستان نسبت به شهرهای کاتولیک بیشتر شده است یا نه.

مهم‌تر اینکه، پیش از سال ۱۵۱۷ هیچ تفاوت معناداری میان این دو گروه وجود نداشت؛ یعنی روندهای قبلی کاملاً موازی بودند و این اطمینان می‌دهد که تفاوت‌های بعدی واقعا ناشی از اصلاحات است و برای ایجاد اطمینان از اینکه افزایش خشونت واقعا به خاطر رقابت اقتصادی جدید بوده، یک لایه ساده اما بسیار قدرتمند دیگر اضافه شد؛ فقط در شهرهایی که پیش از اصلاحات یهودیان به طور مستند وام دهنده بودند (یعنی واقعا نقش اقتصادی مهمی داشتند)، پروتستان شدن باید اثر قوی داشته باشد؛ اما در شهرهایی که اصلا یهودی وام دهنده نداشتند، پروتستان شدن نباید تاثیری بر یهودی‌ستیزی بگذارد. نتیجه دقیقا همین بود: در شهرهای بدون سابقه وام دهی یهودی، هیچ تغییری دیده نشد، اما در شهرهایی که یهودیان نقش مالی کلیدی داشتند، احتمال یهودی‌ستیزی پس از اصلاحات گاهی ۵۰ تا ۹۰ درصد افزایش یافت. این مقایسه سه گانه (شهر پروتستان پس از اصلاحات با وجود وام دهی یهودی) تقریباً به طور قطعی نشان می‌دهد که کانال اصلی، از دست رفتن مکمل بودن اقتصادی و تبدیل یهودیان به رقیب مستقیم بوده است.

در نهایت، برای رفع هرگونه نگرانی درون زایی درباره اینکه شاید شهرهای تجاری‌تر به دلایل دیگری هم پروتستان شده باشند یا هم یهودی‌ستیزتر بوده باشند، از یک متغیر ابزاری بسیار ساده و قوی استفاده شده است. این متغیر، میزان اهمیت تجاری شهرپیش از سال ۱۵۰۰ (تعداد ذکر شدن نام آن شهر در کتاب تجاری آلمان) است. شهرهای تجاری‌تر به طور طبیعی یهودیان وام دهنده بیشتری جذب کرده بودند، اما این ویژگی تجاری ربطی به تمایل آینده به پروتستان‌تیسیم یا یهودی‌ستیزی نداشت. با این ابزار، اثر علی حتی قوی‌تر به دست آمد. به زبان خیلی ساده، استراتژی شناسایی این پژوهش مثل یک آزمایش طبیعی است: یک تغییر قانونی ناگهانی (اصلاحات) فقط در مناطقی که رقابت اقتصادی واقعی ایجاد کرد، یهودی‌ستیزی را به شدت افزایش داد و این اثر تا قرن‌ها بعد هم باقی ماند.^۱

۱ Religion, Division of Labor, and Conflict: Anti-Semitism in Germany over ۶۰۰ Years, By Sascha O. Becker and Luigi Pascal, ۲۰۱۹.

سایه سنگین فساد بر معبد باستانی شائولین



دبیر حزب کمونیست در استان هنان چین، طی بازدیدی سرزده از معبد مشهور شائولین، خواستار ترسیم مرزی شفاف میان فعالیت‌های این معبد و امور تجاری شد. این بازدید در حالی انجام می‌شود که رئیس پیشین این معبد، اوایل سال جاری به اتهام فساد مالی بازداشت شده بود.

بر اساس گزارش روزنامه رسمی «هنان دیلی»، لیو نینگ این اظهارات را روز یکشنبه در جریان نخستین بازدید نظارتی خود از این مکان مذهبی بیان کرد.

این بازدید حدود پنج ماه پس از برکناری ناگهانی شی یونگ‌شین، رئیس پیشین معبد که به «راهب مدیرعامل» شهرت داشت، صورت

گرفت. وی با اتهاماتی نظیر اختلاس، رشوه‌خواری و نقض اصول شریعت بودایی از سمت خود کنار گذاشته شد.

لیو در نشست تخصصی با شی یین‌ل، رئیس جدید معبد، ابراز امیدواری کرد که کادر رهبری جدید بتواند به «آموزه‌های راستین دین بازگردد و از شهرت و وجهه معبد شائولین صیانت کند.»

طبق گزارش‌ها، مسئولان معبد پیش از این بازدید هیچ اطلاعی از حضور مقامات دولتی نداشتند. شی یین‌ل که پیش از این در معبد «اسب سفید» (وایت هورس) در همان استان فعالیت می‌کرد، در ماه ژوئیه و تنها چند روز پس از عزل شی یونگ‌شین، به ریاست معبد شائولین منصوب شد.

سقوط «راهب‌مدیرعامل»

شی یونگ‌شین بیش از ۲۵ سال ریاست یکی از مشهورترین صومعه‌های بودایی جهان را بر عهده داشت. مقامات قضایی در ماه نوامبر اعلام کردند که حکم بازداشت وی به دلیل اتهامات متعدد کیفری، از جمله سوءاستفاده از اموال و اختلاس بودجه پروژه‌ها و دارایی‌های معبد، رسماً صادر شده است.

وی همچنین به «نقض فاحش» عهد تجرد (که برای راهبان بودایی الزامی است)، داشتن روابط نامتعارف با چندین زن و داشتن حداقل یک فرزند متهم شده است.

در گزارش روز یکشنبه آمده است که لیو به رئیس جدید دستور داده تا «رابطه میان معبد شائولین و فرهنگ شائولین را به درستی مدیریت کرده و مرزهای میان معبد، منطقه گردشگری کوه سونگ شان و توسعه توریسم فرهنگی را شفاف‌سازی نماید.»

معبد شائولین که بیش از ۱۵۰۰ سال قدمت دارد و در کوهستان سونگ شان در مرکز استان هنان واقع شده، در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسیده است. این مکان به عنوان مهد کونگ فوی شائولین شناخته می‌شود و در فیلم‌های سینمایی متعددی به تصویر کشیده شده است.

شی یونگ‌شین که در سال ۱۹۸۱ به کسوت راهبی درآمد، در سال ۱۹۹۹ هدایت معبد را در دست گرفت. او با همکاری دولت محلی، این مجموعه صومعه‌ای فرسوده را به یک مقصد گردشگری چند میلیارد دلاری و یک برند فرهنگی جهانی تبدیل کرد.

گردش مالی و تجاری‌سازی دین

بر اساس گزارش «فرست فایننشال دیلی» در ماه ژوئیه، شرکت گردشگری تحت کنترل دولت که مسئولیت اداره منطقه دیدنی اطراف معبد را بر عهده دارد، سالانه میزبان ۳ تا ۵ میلیون بازدیدکننده است. درآمد حاصل از فروش بلیت و نذورات (عود) در این منطقه از ۳۰۰ میلیون یوان فراتر می‌رود.

این گزارش همچنین خاطرنشان کرده است که در مقطعی، درآمد گردشگری معبد شائولین یک سوم کل درآمد شهر دنگ فنگ (محل استقرار صومعه) را تشکیل می‌داد. اسناد عمومی نشان می‌دهد شرکتی که اداره منطقه گردشگری شامل معبد شائولین را بر عهده دارد، در سال ۲۰۱۹ سودی حدود ۴۸ میلیون یوان و مجموع دارایی‌هایی معادل ۵۹۳ میلیون یوان داشته است.

گفته می‌شود خود معبد حدود ۳۰ درصد از درآمد حاصل از فروش بلیت و محصولات تجاری در منطقه گردشگری پیرامونی را که تحت مالکیت و اداره شهرداری دنگ فنگ است، دریافت می‌کند. طبق گزارش رسانه‌های چینی، معبد و شرکت گردشگری دولتی در دهه گذشته چندین بار بر سر درآمد حاصل از بلیت‌فروشی و کاربری اراضی دچار اختلاف شده‌اند.

موفقیت تجاری معبد همواره مورد انتقاد کسانی بوده که معتقدند این مکان از سنت‌های بنیادین بودایی فاصله گرفته و بیش از حد بر موفقیت اقتصادی متمرکز شده است. بسیاری از گردشگران از حضور افرادی با لباس راهبان که در نزدیکی معبد درخواست اعانه می‌کنند، و همچنین فروش عودهای بسیار گران‌قیمت در مقابل تالار اصلی معبد (که قیمت برخی به ۱۰۰ هزار یوان می‌رسد) شکایت داشته‌اند. گزارش‌ها حاکی از آن است که اجاره سالانه مغازه‌های اطراف معبد نیز به میلیون‌ها یوان رسیده بود.

لیو در جریان بازدید خود به مقامات محلی دستور داد نظارت بر اماکن توریستی را تقویت کرده و دسترسی آسان بازدیدکنندگان به کانال‌های ثبت شکایات را تضمین کنند. او همچنین خواستار بازرسی‌های دقیق‌تر برای رسیدگی به «مشکلات برجسته‌ای که مورد اعتراض شدید گردشگران است» و مجازات شدید فعالیت‌های غیرقانونی شد.^۱